



دوره سوم



نشریه
جامعه مدرسین
حوزه علمیه قم

نور علم

• مطالب این شماره:

- ۱- سرمقاله
- ۲- سلسله درسهائی از آیت الله العظمی منتظری
- ۳- حکومت اسلامی وزمامدار آن
- ۴- تفسیر سوره فرقان
- ۵- کتابی که نمی از علم فقه است
- ۶- شخصیت عرفانی و اخلاقی پیامبر (ص)
- ۷- احکام شهید در فقه مذاهب اسلامی
- ۸- جبر و اختیار در قلمرو وحی و خرد
- ۹- اسوه های بشریت (علی علیه السلام)
- ۱۰- فرزند کعبه
- ۱۱- نجوم اقامت
- ۱۲- رجال نجاشی مهمترین کتاب رجالی شیعه

حضرت صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت کردند:

أَغْرُوا تَوْرِيثُوا آبْنَاءَكُمْ مَجِدًا

۱۴۰۸
ع
کتاب التوحید
فرزندانان را بی ریزی کرده باشید.

در راه خداینجکید تا پایهای مجدو عظمت فرزندانان را بی ریزی کرده باشید.

وسائل الشيعة، کتاب جهاد، باب وجوب جهاد، حدیث ۱۶

عن علی (علیه السلام) قال:

قيل لرسول الله (ص): يا رسول الله ما الذي يباعد
الشیطان منا؟ قال: الصوم یسود وجهه، والصدقة تكسر
ظهره، والحب فی الله تعالی والمواظبة علی العمل یقطع
دابره، والاستغفار یقطع وتینه

علی (ع) فرمود:

از رسول خدا (ص) سؤال شد: یا رسول الله چه چیز
شیطان را از ما دورنگه می‌دارد؟ فرمود: روزه، روی شیطان را
سیاه می‌کند، و صدقه کمرش را می‌شکند، و دوستی در راه
خدا و التزام به عمل صالح ریشه اش و استغفار، شاه‌رگ او را
قطع می‌کند.

امام خمینی مدظله العالی

«دفاع از نوامیس مسلمین و بلاد اسلامی امری لازم است و ما باید خودمان را برای مقاصد الهی و دفاع از مسلمین مهیا کنیم و خصوصاً در این شرایطی که فرزندان واقعی فلسطین اسلامی و لبنان اسلامی یعنی حزب الله و مسلمانان انقلابی سرزمین غصب شده با نثار خون و جان خود فریاد «یا للمسلمین» سرمی دهند با تمام قدرت معنوی و مادی در مقابل اسرائیل و متجاوزین بایستیم و دژ مقابل آن همه سفاکی ها و ددمنشی ها مقاومت و پای مردی کنیم و به یاری آنان بشتابیم و سازشکاران را شناسایی و به مردم معرفی کنیم.»

«تجربه ای که ما در این سالهای طولانی از دنیا داریم این است که مسلمانها - ولو اینکه عده قلیلی باشند - وقتی در مقابل خصم خودشان مقاومت کنند اگرچه خصم آنان ابرقدرتها هم باشند، پیروزند.»

«مسلمانهای دنیا این درس را فراموش نکنند که باید در مقابل ابرقدرتها مقاومت کرد.»

نور علم

نشریه جامعه مدرسین
حوزه علمیه قم

شماره اول دوره سوم

شماره مسلسل - ۲۵

اسفند - ۱۳۶۶

رجب - ۱۴۰۸

مارس - ۱۹۸۸

• مدیر مسئول: محمد یزدی

• درج مقالات:

تحت نظر هیئت تحریریه

• نشانی: قم میدان شهداء

خیابان بیمارستان نبش کوی

ادیب کد پستی: ۳۷۱۵۶

• صندوق پستی: ۵۹۶-۳۷۱۸۵

• تلفن: ۳۳۰۹۵

• حساب جاری: شماره ۸۰۰

بانک استان مرکزی شعبه

میدان شهداء قم

فهرست مطالب

- ۱- سرمقاله ۴
- ۲- سلسه درسها (تجزیات شرعی) ۹
آیت الله العظمی منتظری
- ۳- حکومت اسلامی وزمامدار آن ۳۴
سید محمد ابطحی
- ۴- تفسیر سورة فرقان (۴) ۴۸
سید ابوالفضل میرمحمدی
- ۵- کتابی که نیمی از علم فقه است (۸) ۵۸
حسین نوری
- ۶- شخصیت عرفانی و اخلاقی پیامبر (ص) * ۳ ۶۳
محمدرضا امین زاده
- ۷- احکام شهید در فقه مذاهب اسلامی * ۷۰
محمد ابراهیم جنتانی
- ۸- جبر و اختیار در قلمرو وحی و خرد * (۲) ۸۴
جعفر سبحانی
- ۹- اسوه های بشریت (علی علیه السلام) * ۱۰۲
رسول جعفریان
- ۱۰- فرزند کعبه * ۱۲۹
سید مرتضی نجومی
- ۱۱- نجوم اامت (زندگانی مرحوم آیت الله العظمی حاج سیدمحمد
هادی میلانی) * (۲۲) ۱۴۰
ناصر باقری بید هندی
- ۱۲- رجال نجاشی مهمترین کتاب رجالی
شیعه * ۱۶۴
سید علی میرشریفی

• مقالات وارده

• هر مقاله در شماره نوبت بوده و دفتر بجهت ترجمه و اصلاح مقالات آزاد است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



حکم حکومتی

ولایت فقیه و حدود آن از مسائلی است که پس از اعلام و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران بیشتر مورد توجه قرار گرفته و در اطراف آن بحث و صحبت شده است گرچه در طول تاریخ فقه اسلامی بخصوص فقه شیعه، یعنی از زمان ولایت و رهبری رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و امامت ائمه معصومین (علیهم السلام) و زمان غیبت کبری و ولایت فقهاء عظام این مسأله مطرح بوده و مورد بحث قرار گرفته و کم

ویش مطالبی هم در این باره نوشته شده است^۱.

برای اولین بار شکل قانونی ولایت فقیه، در مجلس خبرگان اول - که مأمور تنظیم قانون اساسی بود - و بخصوص در جلسات غیر علنی و شعب مربوطه، مطرح و مباحثی درباره مبانی و اصول مربوط به آن، میان فقهاء و متخصصین

.....

۱- در کتب فقهی مبسوط بیشتر در باب قضاء و یا مکاسب آمده و در رساله های مستقل همین نام را داردمگر امثال تنبیه الامة و تنزیه الملة مرحوم نائینی و حکومت اسلامی امام و...

امر انجام شد و با در نظر گرفتن منابع قانونی، حدود و اختیارات ولایت فقیه در شکل قانونی آن ترسیم گشت و این برای کسانی که با مبانی حکومتی اسلام آشنائی چندانی نداشتند، نازگی داشت.

و همچنین در خبرگان دوم - که کار اصلی شان به آن مربوط می شود - در فرصت هائی به این بحث توجه شده تا اینکه در جریان قانونگذاری و فعالیت مجلس شورای اسلامی، مواردی پیش آمد که بدون اعمال ولایت فقیه، نظر مجلس شورای اسلامی نمی توانست ارزش قانونی و مشروعیت اجرایی داشته باشد، نظیر مسأله گروگانها، تشخیص ضرورت (که به وسیله حضرت امام به مجلس شورای اسلامی واگذار شد) و مسأله تعزیرات که بین شورای عالی قضائی و شورای نگهبان مورد گفتگو بود، زیرا شورای عالی قضائی طبق اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی، خواهان ایجاد و برقراری رویه قضائی واحدی در میان قضات بود و لکن شورای محترم نگهبان تعیین اندازه

و مقدار تعزیرات را بر مبنای «علی ما یرأه الحاکم» از اختیارات فاضلی می دانست که پس از طی مراحل، حضرت امام (مدظله العالی)، تصمیم گیری در این مسأله را به آیه الله منتظری ارجاع فرمودند و ایشان نیز به کمیسیون قضائی مجلس شورای اسلامی احاله کردند.

تا این که لایحه قانونی کار در مجلس شورای اسلامی مطرح و تصویب و سپس نظرات شورای محترم نگهبان، طبق روال متعارف و از مسیر قانونی خود ارائه شد، چون جواب شورای نگهبان در مجموع برای وزیر کار قانع کننده نبود، بعضی از موارد مورد اختلاف را از محضر امام استفسار کردند، و این نامه و جواب حضرت امام (مدظله العالی) در جراید منعکس و طرز انعکاس در بعضی از جراید طبعاً نقاط قوت و ضعف زیادی داشت، این جریان منتهی شد به سؤال شفاهی و کتبی دبیر محترم شورای نگهبان، حضرت آیه الله صافی از حضرت امام که در مطبوعات و رسانه های گروهی مورد تفسیر و اظهار نظرهای مختلف قرار گرفته تا اینکه

منجر به نامه ریاست محترم جمهور و دو بیانیۀ حضرت امام که خود این نامه و بیانیه‌های حضرت امام، سخنرانیها و مصاحبه و میزگردها و مقالاتی را در پی داشت تا اینکه در نهایت امر حضرت امام با تعیین جمعی بنام «مجمع تشخیص مصلحت»، این معضله را حل و فصل نمودند، این جمع، مرکب است از فقهای شورای نگهبان و رؤسای سه قوه و نخست‌وزیر و وزیر مربوطه و یک نفر از دفتر حضرت امام و حجة الاسلام حاج سید احمد خمینی هم به عنوان رابط^۲.

این مجمع برای تشخیص مواردی است که مصلحت ایجاب می‌کند که بطور موردی و موضعی در دوران امر بین اهم و مهم، چه به درجه ضرر و حرج و ضرورت و اضطرار برسد بانه، اهم را تشخیص داده - در مواردی که حکم شرعی فرعی مورد بحث قابل نقض باشد - و پس از تشخیص این جمع، این نقض ولایتی با نظر اکثریت انجام خواهد شد، البته طرحها و لوایح کما فی السابق راههای قانونی خود را طی کرده و تنها در مواردی که به عنوان

خلاف شرع با بعضی از فروع شرعی برخورد می‌کنند، ضمن لزوم حفظ احکام شرعی به شکل کلی، در صورت تراحم اهم و مهم، پس از تشخیص مصلحت، در تعیین اولی و اهم و فراهم شدن زمینه اعمال ولایت وسیله این جمع، بر مبنای رأی اکثریت اعضای آن حکم می‌شود و این حکم ولایتی و حکومتی در آن مورد، جنبۀ شرعی و قانونی پیدا خواهد کرد، مثل مواردی که توسط اکثریت دو سوم مجلس، ضرورت آن تشخیص داده می‌شود که پس از تعیین موضوع و حکم بر اساس ضرورت، شورای نگهبان تأیید خواهد نمود.

روشن است که طرح همهٔ بحث‌هایی که در این زمینه انجام شده و بیان مبنای آنها و نقد و اظهار نظر دربارهٔ آنها نه تنها در این سرمقاله بلکه در مقالات مفصل

.....

۲- به نظر می‌رسد این عنوان، منصوب باشند نه اشخاص، جز دربارهٔ کسی که از دفتر انتخاب شده و فرد رابط هم که شخص منصوب است، گرچه ممکن است اشخاصی که دارای این عنوان هستند انتخاب شده باشند نه هر کس که این عنوان را داشت.

هم نمی‌گنجد.

در این مجله از نویسندگان مختلف، مقالاتی در این زمینه قبلاً به چاپ رسیده و در آینده هم انشاءالله ادامه خواهد داشت اما این نکته قابل ذکر است که حکومت، خود از احکام اولیه اسلام است و ادله حاکمیت، و شیوه امامت و رهبری رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) و انتقال آن به شکل نیابت عامه، حق حکومت را برای فقیه جامع الشرایط و ولی امر، اثبات می‌کند و طبعاً احکام ولایتی و حکومتی صادره از این حق نیز در موارد و مواقع خود، اولیه خواهند بود مثلاً در صورتی که دولت سعودی موافقت نکند که مسلمانان امسال در اتمام حج، مراسم راه پیمائی و برائت از مشرکین داشته باشند و حکومت اسلامی ترک حج امسال را مصلحت دانسته و آن را ممنوع اعلام کند بدین صورت که با نباید به حج رفت و یا باید با مراسم راهپیمائی و... توأم باشد، زیرا حذف مراسم مذکور از برنامه حج برای اسلام و مسلمین زیان آور بوده و یا با حذف آن

مصلحتی را از دست می‌دهیم، در این صورت ترک حج در این سال واجب می‌شود نه آنکه اصل حکم حج منسوخ گردد زیرا نسخ احکام، جز شایع در اختیار هیچ مقامی نیست.

درست است در مواردی که مصادیق ضرر، حرج و یا ضرورت و اضطرار، وجود داشته باشد، حکم ثانوی مربوط به آن، پس از تحقق موضوع، بوجود آمده و حکم مزبور یک حکم شرعی محسوب شده و نیازی به اعمال ولایت، نخواهد بود، همانطوری که شرب نجس و اکل میت در مسائل شخصی به هنگام بوجود آمدن اضطرار، ضرورت، حرج و ضرر، جایز می‌شود و چون این جواز با حفظ حرمت اولیه متکی به قید ضرورت در مورد بوده و با عبارت «لَا اِثْمَ عَلَيْهِ» بیان می‌شود حکم ثانوی است، اما در موارد مصلحت که در حد ضرورت و حرج نباشد و یا اینکه در مسائل اجتماعی، ترک آن حتی موجب اخلال در نظم هم نشود، ولی امر می‌تواند حکم کرده و حکم حرمت یا وجوب در آن مورد خاص را بردارد و این حکم، ناشی از حق حکومت ولی

حکومت، اولیه به حساب آمده و حرمت یا وجوب اولیه در مورد باقی نمانده و ظاهر و باطن یکی خواهد بود، و تفصیل این بحث را به جای خود احاله می‌کنیم.

انتخابات و مجلس شورای اسلامی

می‌دانیم که در آستانه انتخابات دوره سوم مجلس شورای اسلامی هستیم و همزمان در چند استان^۳ انتخاب خیرگان نیز انجام می‌شود.

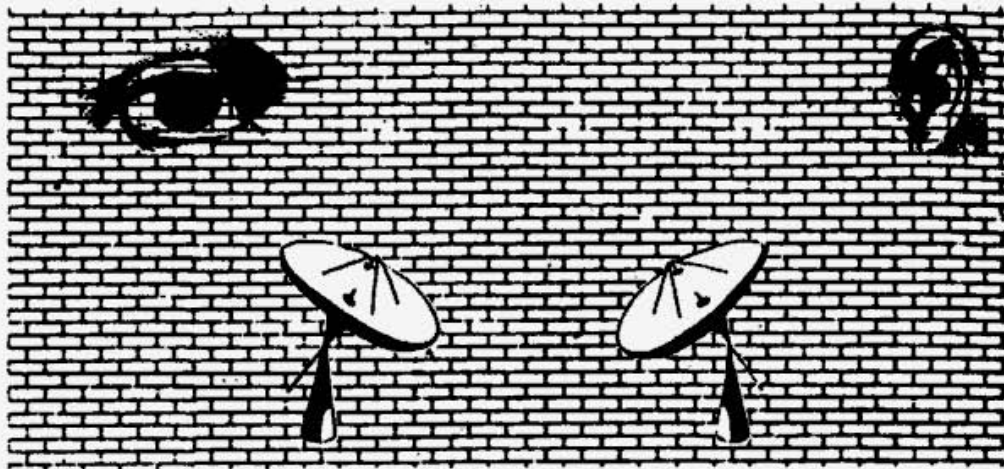
در نظام جمهوری اسلامی ایران، مجلس، قدرت تصمیم‌گیرنده کشور و دولت اجراء کننده تصمیمات آن است، در این نظام، مجلس نه تنها تصمیم می‌گیرد، بلکه حق انتخاب مجری به وسیله دادن رأی اعتماد به دولت نیز با او است.

بسیار روشن است که نقش تصمیم‌گیرنده در صلاح و فساد یک کشور از چه اهمیتی برخوردار است، این تصمیم در اختیار یک فرد نیست بلکه با اکثریت یک جمع است که در بسیاری از موارد منهای یک نفر یا به علاوه یک

نفر، درست نقش صدر در صدمت مثبت یا منفی را ایفاء می‌کند، بدین صورت که تصمیمی با حضور و رأی یک نفر تصویب می‌شود و با عدم رأی یا رأی به عدم آن تصویب نمی‌شود، شما تصور بفرمائید یک رأیی که چنین نقشی در تصویب یا ردّ لوایح یا پیشنهادهای نمایندگان دارد به معنی لزوم و اجراء در سراسر کشور و نفوذ آن برای همه مردم است و ردّ، به معنی عدم نفوذ و عدم لزوم اجراء است، چه اهمیّت بسزائی دارد و فرد تصمیم‌گیرنده در جمع اعضاء - که تصمیم کلی را می‌گیرند - چه نقش مهمی را خواهد داشت و چگونه فردی باید باشد، درجه تعهد و تدبیر و تقوی و ترس از خدا و علاقه به حاکمیت اسلام و قرآن و جمهوری اسلامی و همچنین درجه شناخت و آشنائی و تخصص او در مسائل گوناگون کشور که مورد تصمیم قرار می‌گیرد چقدر باید باشد، آیا کسی که تنها سواد خواندن و نوشتن دارد و آدم بدی هم نیست می‌تواند برای مسائل ریز

..... بقیه در صفحه ۴۷

۳- اصفهان، خراسان، ایلام و خوزستان.



سلسله درسهائی از آیت الله العظمی منتظری

بحثی پیرامون تعزیرات شرعی

شیخ طوسی (ره) در اواخر کتاب آشربه از کتاب مبسوط میفرماید: کسی که مرتکب معصیتی شود که حدی بر آن معین نشده، او را تعزیر مینمایند، مانند کسیکه مالی به مقدار نصاب (منظور از نصاب، مقدار مالی است که برای دزدیدن آن مجازات معینی از قبیل قطع انگشت و... تعیین شده) از محلی که حفاظ ندارد و غیر محفوظ است و یا مال کمتر از نصاب را از چهار دیواری و جای محفوظی بدزدد و یا با زن اجنبی بدون دخول مباشرت کند یا او را بوسد، یا به کسی دشنام دهد و یا او را بزند که در این موارد امام او را تعزیر و تنبیه تأدیبی مینماید.

محقق (ره) در قسمت حدود از کتاب شرایع میفرماید:

امام وظیفه دارد کسی را که مرتکب معصیتی شود و یا واجبی را ترک کند

• - همانگونه که در شماره های قبلی تذکر دادیم، ترجمه این سلسله درسه توسط دفتر مجله انجام می‌گیرد.



تعزیر نماید و مقدار آن را امام تعیین می‌کند ولی باید از مجازاتهای تعیین شده که به آنها حد اطلاق می‌شود کمتر باشد.

و در جواهر چنین آمده: «از نظر نص [قرآن و سنت] و فتویٰ [رای مجتهدین] اجرای تعزیر بر مرتکبین معصیت اشکالی نداشته و فقهاء درباره آن اختلافی ندارند»^۱

علامه حلی (ره) در قواعد نیز همان نظر محقق (ره) در شرایع را که در بالا ذکر کردیم اظهار میدارد.
عرض می‌شود:

شکی نیست که منظور محقق و علامه از محرمات مورد بحث، معصیت‌هایی است که درباره آنها مجازات معینی (حد) در شرع مقدس تعیین نشده است و مضافاً بر اینکه این حکم بسیار روشن بوده و فقهاء در آن کوچکترین اختلافی ندارند، دلایل زیر آنرا ثابت می‌کنند:

□ ۱- روش رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) بر این مبنی قرار گرفته بود، چنانکه از موارد بسیاری از حسبه آنها که در فصول گذشته به عرض رسید، روشن شد.

□ ۲- اخبار زیادی دلالت دارد بر اینکه جلوگیری از معصیت و شیوع آن ولو با دست امری واجب است از جمله در خبر جابر که از ابی جعفر باقر (ع) روایت کرده چنین آمده:
از معصیت، و مرتکبین آن در دلهایتان نفرت کنید و با زبان‌هایتان هشدار بدهید و بریشانی آنان داغ نگ بزنید.^۲
و در خبری از حضرت صادق (ع) آمده:

این طور نیست که خداوند (در قبال معصیت و مرتکبین آن) زبان‌هایتان را آزاد و دست‌هایتان را بسته باشد بلکه زبان و دست با هم آزاد و با هم بسته می‌شوند.^۳

و در حدیث ابن ابی لیلی از امیرالمؤمنین (ع) آمده:

کسیکه با شمشیرش در مقابل معصیت می‌ایستد تا قانون خدا در جامعه برقرار شده و ستمکاران از بین بروند، چنین کسی در جاده مستقیم هدایت قرار گرفته است.^۴

و در روایت حضرت امام حسن عسکری (ع) چنین آمده:

کسانیکه در جریان معصیتی قرار بگیرند در صورت توانائی باید با قدرت دستشان از آن جلوگیری کنند.

.....

۱- جواهر ج ۴۱ ص ۴۴۸.

۲- وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۰۳

۳- وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۰۴

۴- وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۰۵

۵- وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۰۶



و روایاتی دیگر که از طریق روات شیعه و سنی نقل شده است. و در بحثهای گذشته عرض شد که اگر امر به معروف و نهی از منکر به مرحله ای برسد که در آن احتیاج به ضرب و جرح باشد آیا همه کس میتواند بدان اقدام نماید یا منحصرأ امام و کسانی که از طرف وی بدین کار مأمور می شوند باید تصدی آنها به عهده گیرند؟ معلوم است که نظر دوم شایسته و مطابق با احتیاط است.

ولی ممکن است گفته شود که اینگونه استدلال، آمیختن احکام باب امر به معروف و نهی از منکر با احکام تعزیرات است، برای اینکه مقصود از این روایات این است که با این تدابیر از وقوع معصیت جلوگیری شود ولی بر جواز تعزیر پس از وقوع آن دلالت نمی کند.

□ ۳- روایاتی که دلالت دارند بر اینکه خدا بر هر چیزی حدی قرار داده و بر کسی که از حدی از حدود خدا تجاوز کند نیز حدی قرار داده است و این روایات چندان فراوانند که به حد استفاضه رسیده اند، از آن جمله، صحیحۀ داود بن فرقد از حضرت صادق (علیه السلام) از رسول خدا (ص) می باشد که فرمودند:

خدا بر هر چیز حدی قرار داده و بر هر کسی که از حدی از حدود خدا تجاوز نماید نیز حدی قرار داده است. و مرسلۀ ابن رباط از حضرت ابوعبدالله (علیه السلام) از رسول خدا (ص) و روایات دیگری نیز عیناً به همین مضمون وارد شده است، به باب دوم از مقدمات حدود در کتاب وسائل الشیعه رجوع شود.^۶

روشن است که منظور از حدی که در این اخبار آمده غیر از حدی است که (در حقوق جزائی اسلامی) مصطلح شده است، زیرا حد مصطلح فقط در موارد خاصی ثابت شده است. و در باب ۵۰ از کتاب معالم القریبه، تعزیر را چنین تعریف کرده است:

تعزیر اسمی است برای تنبیهی که تعیین مقدار و اجرای آن در غیر موارد حدود، مخصوص امام و یا نایب او می باشد و دلیل بر جواز تعزیر روایتی است از رسول خدا (ص) که فرمودند:

به خاطر سرقت پیه خرما و خرما^۷ تا موقعی که روی درخت است، دست سارق را

.....
۶- وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۳۰۹.

۷- ابن اثیر در نهایه گوید: در روایت حدود: «لَا قَطْعَ فِي ثَمَرٍ حَتَّى يَبُوءَ الْجَرِينُ» منظور از جرین محلی است که برای خشکانیدن میوه ها آماده می شود و بر وزن «جرن» جمع بسته می شود. و «کثر» باد و فتنه و به پیه خرما که در وسط نخل است گفته می شود، این حدیث از طریق شیعه نیز روایت شده، در وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۵۱۷ از سکونی از حضرت صادق (ع) از رسول خدا (ص) که فرمود: لَا قَطْعَ فِي ثَمَرٍ وَلَا كَثْرٍ.



قطع نمی‌کنند، اما اگر خرما از درخت چیده و در خرمن برای خشکانیدن زیر آفتاب قرار داده شود، در چنین حالتی اگر از آن به مقداری که قیمتش برابر قیمت یک سیپر باشد بدزدد، دستش را می‌برند، ولی در صورتی که قیمت خرما مسروقه به این حد نرسد، دست سارق قطع نمی‌شود بلکه فقط قیمت خرما را از او گرفته و به عنوان مجازات و تنبیه چند ضربه شلاق به وی می‌زنند... و کسانی که مرتکب معصیتی می‌شوند که حدی برای آن تعیین نشده، مانند مباشرت با زن اجنبیه بدون نزدیکی کردن با آن، سرقت مالی که کمتر از حد نصاب است، دشنام و تهمت به غیر زنا، جنایتی که موجب قصاص نمی‌شود و شهادت دروغ و... به خاطر این معصیت‌ها، فقط تعزیر می‌شوند و چنین تنبیهی از خلفای راشدین روایت شده و برای آنکه خدا تنبیه تأدیبی زن ناشزه را مباح فرموده، ما معصیت‌های دیگر را نیز به آن قیاس می‌کنیم.

عرض می‌شود:

آنچه که در معالم القربة از رسول خدا(ص) روایت کرده، در مورد خاصی وارد شده و نمی‌توان آن را و نیز تنبیه تأدیبی زن ناشزه را به معصیت‌های دیگر تعمیم داد، زیرا از نظر ما قیاس ممنوع و صلاحیت آن را ندارد که از منابع حکم و اجتهاد قرار گیرد. ولی اگر این دو مورد را به عنوان مثال ذکر کرده و مرادش تمام روایاتی باشد که در موارد مختلف وارد شده‌اند، مثل روایاتی^۸ که در مورد تعزیر کسانی که دیگری را لعن و یا هجو می‌کنند و یا آنان را به چیزی نسبت می‌دهند که در آنان وجود ندارد، البته با حذف خصوصیت و با توجه به روح مفاد روایات و تنقیح مناط قطعی، استدلال صحیح بوده و دلیل چهارمی در این مقام به حساب خواهد آمد.

جهاتی که توجه و بحث درباره آنها ضروری است:

جهت اول: اهتمام دیانت اسلام به اجرای حدود و تعزیر

روشن است که اداره جامعه و حفظ نظم در آن و امنیت راهها و برقراری عدل و داد در کشور، مبتنی بر مرزبندی و محدود کردن آزادی‌ها و وضع مقررات و همچنین مبتنی بر

۸- وسائل الشیعه ج ۱۸ باب ۱۹ از ابواب حلقف.



تأدیب متخلفین و مجازات مجرمین می‌باشد، زیرا اگر مفسدین از کیفر و ذلت آن واهمه نداشته باشند، حرمت جان و مال و عرض و آبروی مردم در معرض تعذی و تجاوز قرار گرفته و امور زندگی از هم پاشیده شده و هرج و مرج، کشور را فرا می‌گیرد.

رویهٔ اندیشمندان بشریت در هر دوران و مقطع زمانی از تاریخ، بر پایهٔ مشخص کردن حدود آزادیهای افراد و سیاست و تعقیب متخلفین از قوانین کشور قرار گرفته و این چیزی است که در هیچ جامعه و نظامی چاره‌ای جز آن وجود ندارد، اسلام نیز به لحاظ توجه و نظارتش به کلیهٔ احتیاجات انسان در زندگی دنیوی و آخروی وی و به لحاظ ملتزم بودنش به قدرت رهبری بشر در مناسب‌ترین و با صلاحیت‌ترین راههای رسیدن به هدف‌های شایسته در دو جهان، به این امر با تمام نیرو و توانش همت گمارده است.

خدای تبارک و تعالی در این مورد می‌فرماید:

ما پیامبران خود را با دلایل روشن (در جوامع بشری) برانگیختیم و همراه آنان کتاب و میزان فرودستادیم تا مردم بتوانند در سایهٔ رهنمودهای آسمانی آنان، عدل و آرامش را در جوامع خود برقرار سازند و آهن را فرودستادیم که در آن قوت شدیدی است و منافع زیادی در آن برای مردم وجود دارد تا بدین وسیله خداوند کسانی که او پیام‌آوران او را با ایمان قلبی یاری می‌کنند بشناسد که خدا توانا و بزرگ است.^۱

بدین ترتیب کلیهٔ پیامهای آسمانی، تدارک هر آنچه را که صلاح جامعه بشریت در آن است برای وی به عهده گرفته است که در پایان همهٔ آنها، شریعت پیامبر ما پا به عرصهٔ زندگی بشری — در تمام زمانها و مکانها — نهاده، شریعتی که پروردگار دانا و توانا، شمشیر و آهن را ضامن اجرای قوانین و مقررات آسمانی آن، بر پائی عدل و داد، پیروی فرستادگان خود و بسط و گسترش فرامین و احکام آن در روی زمین قرار داده است. در روایت عبدالرحمان بن حجاج از ابی ابراهیم (ع) در تفسیر آیهٔ شریفه: *يُخَيِّبِ الْأَرْضَ بَعْدَ قَوْلِهَا آمَنَ* که آن حضرت فرمود:

مقصود این نیست که خدا زمین را به وسیلهٔ باران زنده می‌کند، بلکه می‌خواهد بگوید: خدا مردانی را در روی زمین بر می‌انگیزد و آنان عدل و داد را بر پا می‌سازند و زمین در سایهٔ عدل اعیان می‌شود، بدان که اجرای حدود الهی در زمین از بارش چهل روز باران در آن مفیدتر است.

و روایات زیادی بدین مضمون وارد شده که در وسائل ج ۱۸ ص ۳۰۸ نقل شده است. پیش از این حدیث رسول خدا (ص) را که فرمود: «خدا بر هر چیزی حدی قرار داده و بر کسانی که از این حد تجاوز کنند، کیفری قرار داده است» به عرض رساندیم (وسائل ج ۱۸ ص ۳۱۰).

.....
۹ - الحديد - ۲۵.



چنانکه از روایات و همچنین از فتوای علماء و فقهاء به دست می‌آید که اجرای حدود طبعاً واجب بوده و تعطیل و عدم اجرای آن به هیچ وجه جایز نیست.
در روایت میثم از امیرالمؤمنین (ع) آمده:

ای محمد (ص) اگر کسی حدی از حدود مرا اجراء نکند با من دشمنی کرده و مرا بر ضدت خود فراخوانده است.^{۱۰}

و چون ام سلمه دربارهٔ کنیز خود که دزدی کرده بود پیش رسول خدا (ص) به شفاعت برخواست، آن حضرت فرمود:

ام سلمه این حدی از حدود خدا است که به هیچ وجه در اجرای آن درنگ نیست و سپس دست کنیز را قطع فرمود:^{۱۱}
و در صحیح حلی از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود:

در کتاب امیرالمؤمنین (ع) چنین آمده: آن حضرت با شلاق و نصف شلاق و جزئی از شلاق، حد جاری می‌فرمود، و حتی موقعی که پسر بچه و یا دختر بچه غیر ممیزی را پیش او می‌آوردند، اجرای حد را تعطیل نمی‌فرمود، سؤال شد: چگونه می‌زد؟ فرمود: با دست خود وسط شلاق یا یک سوم آن را می‌گرفت و به تناسب سن، آنها را می‌زد و بدین ترتیب اجرای هیچ حدی را مهمل نمی‌گذاشت.^{۱۲}

در سنن ابو داود^{۱۳} از عبدالله بن عمرو بن عاص از رسول خدا نقل شده که فرمود:
در میان خود اجرای حدود را به دقت و بی‌کم و کاست بکار بندید که خدا هر حدی را که به من ابلاغ فرموده واجب الاجرا است.

البته اگر مجرمی پیش از اینکه جرم او در دادگاه ثابت شود، توبه کند، اجرای حد از او ساقط می‌شود همچنین در صورتی که مجرم خود به جرم خویش اقرار کند نه آن که به وسیلهٔ شهادت شهود ثابت شود، امام حق دارد که او را عفو نماید و بنا به قولی در هر دو صورت، امام می‌تواند او را عفو کرده و از اجرای حد بروی صرف نظر نماید.^{۱۴}

هر چند که بحث به صورت اجمال پیرامون این مسأله خواهد آمد ولی تحقیق دقیق آن را به کتاب حدود ارجاع می‌دهیم.

-
- ۱۰ - وسائل الشیخ ج ۱۸ ص ۳۰۹
 - ۱۱ - وسائل الشیخ ج ۱۸ ص ۳۳۲
 - ۱۲ - وسائل الشیخ ج ۱۸ ص ۳۰۹
 - ۱۳ - سنن ابوداود ج ۲ ص ۴۴۶
 - ۱۴ - وسائل الشیخ ج ۱۸ ص ۳۳۱



این مباحث همه درباره حدود اصطلاحی بود که به وسیله خود شارع واجب شده‌اند.

واما تعزیرات:

آیا تنفیذ و اجرای آن واجب است و یا اینکه امام در اجرا و عدم اجرای آن اختیار دارد، یا در مسأله راه سومی وجود دارد؟

در این مسأله نظرات مختلفی ارائه شده است:

شیخ طوسی در خلاف می‌فرماید: ۱۵

در اینکه تعزیر و اجرای آن از وظایف امام و در اختیار او است، اختلافی در میان علماء وجود ندارد ولی در صورتی که امام بداند خلافاً کار را جز تعزیر، چیز دیگری از ارتکاب دوباره آن باز نمی‌دارد نمی‌تواند از اجرای آن صرف نظر کند و اگر امام بداند که برای متخلفی سرزنش و درشتی همان اثر و کاربرد تعزیر را دارد، می‌تواند به آن اکتفا کند ولی در عین حال می‌تواند او را تعزیر نماید، این نظر را ابوحنیفه نیز ابراز داشته و از نظر شافعی، امام در هر حال اختیار دارد، دلیل ما ظواهر اخبار است که دستور به اجرای حدود می‌دهند و این خود مقتضی وجوب تعزیر می‌باشد.

و در مبسوط می‌گوید:

تعزیر به اختیار امام گذاشته شده است، اگر صلاح دید تعزیر می‌کند و گرنه از انجام آن صرف نظر می‌کند، اعم از اینکه به نظری متخلف را جز تعزیر چیز دیگری از ارتکاب جرم باز می‌دارد یا نه، عده‌ای از علماء گفته‌اند: اگر متخلف به غیر از تعزیر به وسیله چیز دیگری از تخلف دست بردارد در این صورت امام در اجرای تعزیر و ترک آن اختیار دارد و اگر غیر از تعزیر عامل دیگری او را از ارتکاب تخلف باز ندارد در این صورت امام وظیفه دارد متخلف را تعزیر نماید و این نظر مطابق با احتیاط است. ۱۶

از کلام شیخ چنین بر می‌آید که تعزیر از نظری فقط با زدن تحقق پیدا می‌کند و سرزنش و خشونت کردن از مصادیق آن به حساب نمی‌آید.

و از آنچه در سرآغاز مسأله از شرایع و قواعد نقل کردیم به دست نمی‌آید که تعیین و

.....

۱۵ - کتاب اشربه، مسأله ۱۳.

۱۶ - آخر کتاب اشربه.



اجراء کردن حد واجب باشد.

و در معنی ابن قدامه چنین آمده:

اجرای تعزیر در مواردی که شرعاً تعیین شده در صورتی که امام اجرای آن را صلاح بداند واجب است و این عقیده مالک و ابوحنیفه است ولی شافعی گوید: اجرای تعزیر واجب نیست زیرا مردی به خدمت رسول خدا (ص) آمده و چنین گفت: با زنی ملاقات کرده و از او کمتر از حد مباشرت جنسی بهره برداری کردم رسول خدا (ص) فرمود: آیا با ما نماز خوانده‌ای؟ گفت آری، پس رسول خدا (ص) این آیه را بر او تلاوت فرمود: *إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ*^{۱۷} و همچنین درباره انصار فرموده است:

نیکان انصار را پذیرا باشید و از بد آنان درگذرید.^{۱۸}

اما آنچه از اکثر روایات باب تعزیرات و همچنین از اکثر کلمات فقهاء استفاده می‌شود این است که ارتکاب جرم، طبعاً موجب اجرای تعزیر است، اگر چه در صورت توبه متخلف پیش از ثبوت تخلف او در دادگاه، تعزیر ساقط می‌شود و همچنین حاکم می‌تواند در صورت ثبوت تخلف به وسیله اقرار خود متخلف نه به وسیله شهادت شهود، او را عفو کند - چنانکه طبع اولیه در اجرای حدود هم چنین است - روایات وارد در باب و کلمات علماء را ملاحظه بفرمائید، عبارات زیر در آنها فراوان است:

«اجرای تعزیر کرد»، «اجرای تعزیر می‌کند»، «تنبیه تأدیبی کرد یا می‌کند»، «زد یا می‌زند»، «او باید تعزیر شود یا شلاق بخورد» و امثال آن، همه این تعبیرات ولو به ظاهر جملات اخباری هستند، ولی از آنها اراده امر شده است و در محل خود ثابت شده که ظهور چنین تعبیرهایی در امر، قوی‌تر و تأکیدش بیشتر است از ظهور صیغه‌های امر در امر، برای اینکه استفاده از جملات اخباریه مبتنی بر فرض این است که امر تحقق یافته و مکلف به جهت امر شارع، وظیفه مقرر را انجام داده و این الفاظ از تحقق آن وظیفه در خارج خبر می‌دهند، مگر اینکه گفته شود که تعزیر غیر بنا بر این که تصرف و مداخله در سلطه و اختیار او است و چنین تصرفی طبعاً حرام است، پس مفاد و مفهوم امر و امثال آن در این مقام، بر طرف کردن حرمت

.....

۱۷ - اعمال نیک و ثواب، گناهان را از بین می‌برد.

۱۸ - ج ۱۰ ص ۳۴۸



تصرف در امور و اختیارات او است و بر وجوب آن دلالت نمی‌کند.

و همچنین بعضی از فقهاء شیعه با لفظ «وجوب» تعبیر کرده‌اند و ظاهر این تعبیر این است که مرادشان وجوب اصطلاحی باشد نه معنای لغوی چون اراده معنای لغوی یعنی «ثبوت» خلاف ظاهر است.

در کتاب غنیه چنین آمده است:

بر انجام کارهای قبیح و زشت و اخلال بر واجباتی که در شریعت مقدس، حدی بر آن، تعیین نشده و یا حد تعیین شده، ولی شروط اجرای آن موجود نیست، تعزیر واجب است، بدین جهت برای انجام مقدمات زنا و لواط، از قبیل خوابیدن فردی باغیر، زیر یک لحاف و یا چسبیدن به هم و بوسه، تعزیر اجرا می‌شود...
علامه در آخر کتاب حدود از تحریر می‌گوید:

تعزیر در هر جرمی که برای آن حد معینی تعیین نشده مانند آمیزش با همسر در حال حیض یا بهره‌جویی از غیر همسرش در کمتر از هم‌خوابگی و... واجب است و آن به وسیله زدن یا زندانی کردن یا توبیخ مرتکب جرم بدون قطع عضو و بدون وارد کردن جرح و یا گرفتن جریمه مالی محقق می‌شود، تعزیر در موارد معین شده آن، واجب است و اگر مجرم در هنگام اجرای آن بمیرد، کسی ضامن آن نیست.^{۱۹}

از کلام این دو فقیه بزرگوار چنین برمی‌آید که اجرای تعزیر مانند اجرای حد، واجب است.

البته از نظر علامه، تعزیر منحصر به زدن نیست بلکه شامل حبس و توبیخ نیز می‌شود که بحث درباره آن خواهد آمد، علاوه بر اینها صحیحه حلبی را نیز که قبلاً آوردیم بر وجوب تعزیر دلالت می‌کند، برای اینکه منظور از حد در روایت آن معنی است که شامل تعزیر نیز می‌شود، به قرینه ذکر شدن پسر بچه و دختر بچه غیر ممیز در آن، که ثابت شده است درباره آنها فقط تعزیر اجرا می‌شود نه حد (مصطلح) بلکه احتمال دارد در خبر میثم نیز که قبلاً آوردیم - مقصود از کلمه «حد» معنای اعم آن (حد اصطلاحی و تعزیر) باشد زیرا کلمه «حد» در معنی عام، زیاد بکار رفته است.

.....

۱۹- ج ۲ ص ۲۳۹



عائشه روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمودند:

از لغزشهای اشخاص محترم چشم پوشی کنید مگر حدود را که اجرای آن واجب است.^{۲۰}
و از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود:

حدود را با پیدایش کوچکترین شبهه در ثبوت جرم، متوقف کرده و از لغزشهای اشخاص محترم چشم پوشی کنید، مگر حدی از حدود الله.^{۲۱}
ممکن است از این حدیث، تفاوت حدود با تعزیرات یعنی وجوب اجرای حدود و عدم وجوب اجرای تعزیرات استفاده شود، ولی بر فرض صحیح بودن حدیث، احتمال دارد مراد از کلمه حدود، معنی عام آن باشد که در این صورت شامل حدود اصطلاحی و تعزیرات نیز خواهد شد و مقصود این باشد که اگر چه مردم در وجوب اجراء حدود و تعزیرات با هم برابرند ولی بهترین است که پس از اجرای آن میان اشخاص با شخصیت و غیر آنان در چگونگی برخورد و معاشرت و طرد و جذب و اظهار محبت به آنان، فرق گذاشته شود.
و در نهج البلاغه آمده:

از لغزشها و خطاهای جوانمردان درگذرید پای کسی از آنان نمی‌گذرد جز آنکه دست خدا روی دست اوست و او را بلند می‌کند.^{۲۲}
و در آن، حدود را استثناء نکرده است.

از همه ادله ذکر شده چنین استفاده میشود که برای امام عفو حقوق الله که درباره آن حد خاصی در شرع مقدس تعیین نشده، در صورتی که آن را صلاح بداند و عفو مذکور به جرئت و سوء استفاده مجرم منجر نشود، جایز است و استفاده این حکم از اطلاق آیات و روایات زیادی که در مورد عفو و چشم پوشی از لغزشها وارد شده، ممکن است و در جهت دهم پیرامون آن به بحث خواهیم پرداخت.

جهت دوم: آیا اجرای تعزیر فقط در گناهان کبیره است؟

از عبارات مبسوط و شرایط و قواعد - که قبلاً آوردیم - ظاهر می‌شود که حکم مجازات بر هر فعل حرامی خواهد بود، صغیره باشد یا کبیره، ولی در جواهر^{۲۳} می‌گوید:
گروهی معتقد به اختصاص تعزیر به گناهان کبیره هستند نه گناهان صغیره و اینها درباره کسیکه از گناهان کبیره اجتناب می‌کند گویند: بر گناهان صغیره ای که از

.....

۲۰ - سنن ابوداود ج ۲ ص ۴۴۶ و مسند احمد ج ۶ ص ۱۸۱، ۴۶۵.

۲۱ - دعائم الاسلام ج ۲ / ۴۶۵.

۲۲ - حکمت ۱۹ و نیز در «عُزْر و دُزْر» حدیث ۲۵۵۰ مثل آن آمده است.

۲۳ - جواهر ج ۱ ص ۴۴۸.



وی سر میزند، تعزیری نیست زیرا ترک گناهان کبیره، گناه این لغزشها را از بین می برد ولی اگر کسی از کبائر هم اجتناب نکند بر گناهان صغیره ای که از وی سر میزند نیز تعزیر خواهد شد.

عرض میشود:

نظر صاحب جواهر به آیه شریفه: **إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ تُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَتُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا** می باشد. ^{۲۴}

اگر گفته شود: بر فرض اینکه تعزیر در گناهان صغیره در صورت اجتناب از گناهان کبیره ثابت نشود، میتوان گفت تعزیر بطور مطلق در گناهان صغیره، موردی ندارد، زیرا کسی میان صغیره در صورت اجتناب و عدم اجتناب از کبائر، فرق نگذاشته است. جواب داده میشود: مادامیکه فرق نداشتن این دو ثابت نشده باشد، دلیلی بر حُجَّتِ این نظریه وجود نخواهد داشت و این مسأله در کلمات قلماء نیز عنوان نشده تا نظر آنان در این باره روشن شود.

و ممکن است اختصاص تعزیر به گناهان کبیره را قبول نکرده و گفته شود فرض بر این است که گناهان صغیره نیز مانند گناهان کبیره حرام و مبنغوض شرعی است و عفو و چشم پوشی از گناهان صغیره که از آیه استفاده میشود، اختصاص به آخرت داشته و منافات با جواز تعزیر در این دنیا ندارد، زیرا بدینوسیله می توان مرتکب را از تکرار و دیگران را از اقدام به آن، جلوگیری کرد و عمومیت سخن رسول خدا (ص) که فرمود: **إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ خِطًّا وَجَعَلَ لِمَنْ تَقَدَّى ذَلِكَ الْخِطًّا حِدًّا** شامل گناهان صغیره نیز می شود.

جهت سوم: در بیان مفهوم تعزیر از نظر لغوی

- ۱- در صحاح می گوید: تعزیر عبارتست از تعظیم و بزرگداشت و نیز عبارتست از تأدیب، از این رو زدن کمتر از حد را تعزیر می نامند.
- ۲- در قاموس گوید: «العزیر» عبارتست از سرزنش کردن، و «التعزیر» زدن کمتر از حد و یا ضرب شدید را گویند و به معنی تفخیم و تعظیم نیز آمده است.
- ۳- در لسان العرب آمده: «العزیر» به معنی سرزنش و ملامت است و نیز به معنی بازداشتن و «العزیر» و «التعزیر» زدن کمتر از حد را نیز می گویند، برای اینکه مجرم را از تکرار جرم باز می دارد و از ارتکاب به معصیت روگردان می کند... و گفته شده است که تعزیر عبارت از زدن شدید است و به معنی جلوگیری و پای بند کردن به دیانت و... و واداشتن به انجام فرائض و احکام نیز آمده است، و اصل «تعزیر» به معنی تأدیب است و لذا به زدن کمتر از حد تعزیر می گویند چرا که چنین زدنی خود نوعی تأدیب می باشد، لغت «تعزیر» از نوع

۲۴ - نساء آیه ۳۱ (ای اهل ایمان) چنانچه از گناهان بزرگی که شما را از آن نهی کرده اند دور گردانید (یعنی گناهان کبیره را مرتکب نشوید) ما از گناهان دیگر شما در گذریم و شما را در دو عالم به مقامی نیکو و رتبه ای بلند برسانیم.



کلماتی است که دارای دو معنای متضاد می‌باشند زیرا هم به معنی زدن که هتک حرمت است و هم به معنی بزرگداشت و تعظیم که ضد هتک حرمت می‌باشد، آمده است.

* ۴- راغب اصفهانی در مفردات گوید: تعزیر عبارت است از یاری کردن همراه با احترام و تعظیم و به معنی زدن کمتر از حد نیز آمده است و برگشت این معنی به همان معنی اول است، زیرا زدن نوعی تأدیب است و تأدیب هم نوعی کمک کردن به حساب می‌آید لکن معنی اول، یاری کردن بوسیله زدودن و پیراستن او از چیزی است که او را ضرر می‌رساند و معنی دوم یاری کردن بوسیله پاک کردن وی از چیزی است که او را ضرر می‌زند. پس جدا کردن شخص از چیزی که او را ضرر می‌زند، نوعی یاری به او خواهد بود، و نظر رسول خدا (ص) در این حدیث هم به این معنی بوده است که فرموده:

أَنْصُرُ أَحَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا قَالَ: أَنْصُرُهُ مَظْلُومًا فَكَيْفَ أَنْصُرُهُ ظَالِمًا؟ فَقَالَ، كَمَا عَنِ الظَّالِمِ

برادرت را خواه ظالم باشد و خواه مظلوم یاری کن، گفتند، معنی یاری کردن در حال مظلومیت روشن است ولی معنی یاری کردن در حال ظالم بودن چیست؟ فرمود: او را از ظلم بازدار.

* ۵- درنهایه ابن اثیر آمده: تعزیر به معنی کمک کردن و احترام و یاری نمودن پی در پی می‌باشد. و اصل معنی «تعزیر» جلوگیری و رد کردن است زیرا کسی را که یاری می‌کنی مثل این است که دشمنانش را از او رد کرده و آنان را از اذیت کردن او باز می‌داری و بدین جهت به تأدیبی که کمتر از حد است، «تعزیر» می‌گویند زیرا مجرم را از دست زدن به گناه باز می‌دارد.

* ۶- محقق در شرایع گوید: هر مجازات معینی را که شرع مقدس برای جرمی تعیین کرده باشد «حد» و هر نوع مجازاتی که شرع مقدس تعیین نفرموده است، تعزیر گویند.^{۲۵}

* ۷- شهید در مسالک گوید: تعزیر از نظر لغت به معنی تأدیب و از نظر شرع، مجازات یا توهینی است که از طرف خود شارع معمولاً مجازاتی برای آن تعیین نشده باشد.

عرض می‌شود:

اینکه شهید قید «معمولاً» را در تعریف بالا اخذ کرده، بدین جهت است که این تعریف شامل گناهانی که برای آنها از طرف خود شارع، تعزیری معین شده، بشود، مانند مباشرت جنسی شخص با همسر روزه دار خود و یا تجاوز به حیوانات، که برای آنها بیست و

.....

۲۵- مخفی نماند در عبارت محقق نوعی مسامحه وجود دارد، زیرا عقوبت و تعزیر اسم خود مجازات اند نه چیزی که مجازات دارد.



پنج ضربه شلاق، تعیین شده است.

* ۸- ماوردی در احکام سلطانیه می‌گوید: ۲۶

«تعزیر» تأدیب کردن برای گناهانی است که در شرع مقدس مجازاتی برای آن تعیین نشده است و حکم تعزیر، متناسب با اختلاف کیفیت گناه و اختلاف فاعل آن، متفاوت می‌شود و در احکام سلطانیه ابویعلی فراء^{۲۷} نیز تعزیر به همین نحو تعریف شده است.

* ۹- در معالم القربة چنین آمده: ۲۸

«تعزیر» اسم عملی است که انجام آن در غیر موارد حدود شرعی اختصاص به امام و یا نایب او دارد و به معنی تأدیب نیز آمده است... و زدن شوهر، همسر خود و معلم، دانش آموز را، تأدیب گویند و اصل آن «العز» است و آن به معنی جلوگیری و بازداشتن آمده است و از اسمائی است که دارای دو معنای ضدهم می‌باشند و بدین جهت یاری کردن هم تعزیر نامیده شده، برای اینکه او را از دشمن دور کرده و دشمن را از او منع می‌کند و ظاهراً آیه شریفه به همین معنی اشاره می‌کند: **وَتَعَزَّوْهُ وَتَوْقَرُوهُ**.

* ۱۰- ابن قدامه حنبلی گوید: ۲۹

تعزیر عبارت است از مجازات شرعی در مقابل جرمهائی که برای آن حدی تعیین نشده است... و اصل در تعزیر: جلوگیری کردن است و از این قبیل است تعزیر به معنی یاری کردن، زیرا دشمن را از اذیت او باز می‌دارد.

عرض می‌شود: روشن است که از اکثر کلمات اهل لغت و فقهاء فریقین استفاده می‌شود که تعزیر مختص به زدن و مجازات بدنی است و از سخنان عده‌ای دیگر استفاده می‌شود که تعزیر به اهانت و تهدید و توبیخ و امثال آن نیز شامل می‌شود که تفصیل آن خواهد آمد.

جهت چهارم: آیا مراد از تعزیر، زدن و بدرد آوردن است و یا مطلق تأدیب می‌باشد؟

در جهت سوم روشن شد که العرز و التعزیر در سخنان اهل لغت به معنای تعظیم و تفخیم، و جلوگیری کردن و باز گرداندن، و سرزنش، و ادب کردن و توقیف بکار رفته است.

و در صحاح اللغة چنین آمده: تعزیر: یعنی تأدیب و از اینجا است که زدن کمتر از حدّ

.....

۲۸- باب ۵۰- فصل تعازیر.

۲۶- ص ۲۳۶.

۲۹- معنی ج ۱۰ ص ۲۴۷.

۲۷- ص ۲۷۹.



را تعزیر می‌گویند و در لسان العرب می‌گوید: العرز و التعزیر زدن کمتر از حد را می‌گویند زیرا بزهکار را از تکرار گناه باز می‌دارد. و اصل «تعزیر» به معنای تأدیب است و بدین سبب زدن کمتر از حد تعزیر نامیده می‌شود زیرا تعزیر همان ادب کردن است.

و از دقت و بررسی در اکثر کلمات اهل لغت چنین به دست می‌آید که لفظ «تعزیر» از نظر وضع لغوی برای «زدن» تعیین نشده بلکه برای جلوگیری از جرم و گناه، و ادب کردن و امثال اینها وضع شده است و در زدن هم به جهت اینکه زدن شخص خطا کار نیز از مصادیق ادب کردن بشمار می‌آید، بکار رفته است.

آری از اکثر کلمات فقهاء استفاده می‌شود که تعزیر، به معنای زدن کمتر از حد را می‌گویند چنانکه از کلمات بعضی از اهل لغت از جمله قاموس نیز چنین برمی‌آید و شاید از استعمالات عرفی در عصر حاضر نیز از کلمه تعزیر، همین معنا فهمیده شود.

ولی از کلمات برخی از فقهاء مخصوصاً فقهاء اهل سنت، چنین به نظر می‌رسد که «تعزیر» بر حسب اصطلاح فقهی نیز، به تمام عواملی که به وسیله آنها، از ارتکاب حرام جلوگیری شده و متخلف تأدیب می‌شود، می‌گویند پس بنابراین، «تعزیر» شامل هشدار، تهدید، حبس، و جرائم مالی نیز می‌شود، در این جا نه نقل لفظی از معنایی به معنای دیگری و نه حقیقت شرعی^{۳۰} وجود دارد، بلکه خود مفهوم لغوی به طور عموم در نظر گرفته می‌شود و «زدن» هم جز مصداق شایعی از مصداقهای «تعزیر» چیز دیگری نیست و شاید دلیل اینکه از میان مصداقهای متعدد «تعزیر» این معنی اختیار شده و معروف گشته است، این باشد که تأثیرش شدیدتر و برای حصول فائده‌ای که از آن انتظار می‌رود، مؤثر و کارآمدتر و برای رسیدن به هدف و مطلوب، آسان‌ترین راهها است.

چنانکه از بعضی دیگر استفاده می‌شود که منظور از «تعزیر» هر چند که خصوص «زدن» است ولی باز داشتن از گناه منحصر به «زدن» نبوده بلکه از نظر رتبه، از مثل توبیخ، و راندن، و امثال آن مؤخر می‌باشد، بنابراین تا وقتی که از کارائی دیگر عوامل بازدارنده یا بس حاصل نشود، نوبت به زدن نمی‌رسد.

به هر حال آیا زدن و تنبیه بدنی بطور مطلق و بدون قید و شرط برای متخلف متعین می‌باشد و یا اینکه مشروط به موردی است که متخلف بوسیله نهی و هشدار و تهدید و دوری

۳۰- نقل لفظ از معنای اصلی خود به معنایی که شارع آن را تعیین کرده و قریب به معنای اصلی لفظ باشد.



گزیدن از وی و امثال آن، دست از خلافتکاری بر نمی‌دارد و یا اینکه امام بین زدن و دیگر عوامل بازدارنده، مخیر است؟ در اینجا وجوه و اقوالی ابراز شده است، ظاهر کلام اکثر علماء، از آن جمله عباراتی که از شرایع و قواعد نقل شد، نظر اول را تأیید می‌کند و اما:

۱- شیخ طوسی می‌گوید:

اگر کسی به عمل حرامی دست بزند که موجب اجرای تعزیر بر او شود مثل اینکه زن نامحرمی را ببوسد و یا از او بدون دخول، استمتاع کند یا به وسیله وسط رانهای پسر بچه‌ای (بدون دخول) رفع شهوت کند - این از نظر اهل سنت می‌باشد زیرا همین عمل از نظر امامیه لواط به حساب می‌آید - و یا بدون حق، کسی را بزند یا دشنام دهد، وظیفه امام است که او را تأدیب نماید، اگر صلاح دید او را به خاطر خلاف کاریش توبیخ می‌کند یا سرزنش و ملامت می‌نماید و یا زندانی می‌کند و اگر زدن او را صلاح دید به صورتی که از حد اقل حدّ، کمتر باشد، می‌زند و کمترین مقدار آن چهل تازیانه است.

و اگر تنبیه بدنی درباره او اجرا شود و پس از این تنبیه، سالم بماند که بخشی در آن نیست و اگر از بین برود بنا به نظر عتقه‌ای، امام ضامن دیه او می‌شود و عتقه‌ای دیگر گویند: اگر امام بداند که غیر از تعزیر عامل دیگری، خلافتکار را از ارتکاب خلاف باز نمی‌دارد، اجرای تعزیر واجب می‌شود و اگر بداند با غیر تعزیر نیز از تکرار خلاف وی می‌توان جلوگیری به عمل آورد، در این صورت بین تعزیر و غیر آن مخیر است و در صورت تعزیر هم ضمانتی بر امام متوجه نمی‌شود، خواه تعزیر واجبی را اجرا کند و خواه مباح و این نظر مطابق مذهب ما است.^{۳۱}

و ظاهر این کلام این است که تأدیب، اعم از تعزیر است و لکن تعزیر منحصر به تنبیه بدنی است ولی امام در انتخاب زدن و غیر آن اختیار دارد، چنانکه در جهت اول گذشت شیخ را در اواخر کتاب اشربه از «مبسوط» و قسمت اشربه از «خلاف» مسأله ۱۳، نظری است که با مسأله مورد بحث در اینجا مناسبت دارد.

۲- علامه گوید:

تعزیر در هر جرمی که شرعاً حدّی برای آن تعیین نشده باشد واجب

.....

۳۱- در قسمت اشربه مبسوط.



است... و آن با زدن و زندانی کردن و هشدار نه قطع عضو و وارد کردن جراحت و گرفتن جریمه، تحقق پیدا می‌کند.^{۳۲}
و ظاهر این قول آن است که تعزیر محدود در تنبیه بدنی نیست و امام هم در انتخاب نوع آن مخیر است.

۳- فاضل هندی - در شرح عبارت قواعد می‌گوید:

اجرای تعزیر برای هر کار حرامی اعم از اقدام به حرام یا ترک واجب در صورتی که مرتکب آن به وسیله نهي و هشدار دست از آن برندارد - واجب است، برای اینکه جلوگیری از منکر واجب است ولی اگر به وسیله تأدیب کمتر از زدن دست برداشت، دلیلی بر اجرای تعزیر وجود ندارد مگر در مواردی که نصی بر تأدیب یا اجرای تعزیر وارد شده است و تعزیر را در کلام علامه و غیر او، می‌توان به مراتب پائین‌تر از تنبیه بدنی، تعمیم داد.^{۳۳}

عرض می‌شود:

از ظاهر سخن فاضل هندی چنین استفاده می‌شود که باب تعزیر و باب نهي از منکر را درهم آمیخته است مثل اینکه او گمان کرده است که تعزیر با جلوگیری از منکرانی که به وقوع پیوسته، محقق می‌شود، بنابراین در صورتی که جلوگیری از منکر بدون تعزیر حاصل شود، دیگر برای اجرای آن حاجتی باقی نمی‌ماند. ممکن است به این کلام این ایراد وارد شود: حکمت تشریح تعزیر آن است که مرتکب حرام را پیش از ارتکاب، از آن جلوگیری کرد و همچنین کسانی غیر از او را که اجرای تعزیر را دیده و یا می‌شنوند، چنانکه در حدود نیز حکمت همین است.

اما اینکه احتمال داده است ممکن است «تعزیر» را به نهي و توبیخ نیز تعمیم داد، شاید این نظریه را از تحریر علامه و امثال آن گرفته باشد. و ممکن است به این نظر، ایراد وارد شود که این تعمیم:
اولاً: با ظاهر کلام علماء ما مخالفت دارد اگر چه بسیاری از مصنفین اهل

.....

۳۲ - کشف اللثام ج ۲ ص ۲۳۵.

۳۳ - تحریر الاحکام ج ۲ ص ۲۳۹.



سنت آن را اختیار کرده‌اند چنانکه خواهد آمد.

وثانیاً: در بسیاری از اخبار این باب، لفظ تعزیر ذکر نشده تا به معنی اعم آن حمل شود، بلکه مطلق زدن و یا نوع خاصی از آن آمده است و یا اینکه نهایتاً به تنبیه بدنی تفسیر شده است، مثل خبر اسحاق بن عمار و صحیحۃ حماد بن عثمان. ۳۴

اما احادیثی که لفظ «تعزیر» در آنها به صورت مطلق آمده است، اگرچه لفظ تعزیر بر حسب لغت بر تنبیه بدنی و غیر آن شامل است ولی معمول بودن تنبیه بدنی در مقام تعزیر در عصری که این اخبار صادر شده، ایجاب می‌کند که کلمه تعزیر تنها به زدن دلالت کند ولی به طوری که خواهد آمد، تعمیم دادن تعزیر به زدن و غیر آن اقوی است.

۴ - در احکام سلطانیه ماوردی ص ۲۳۶ چنین آمده:

حکم تعزیر به تناسب اختلاف حال جرم و مرتکب آن مختلف است و از جهتی با حدود، وجه مشترک پیدا می‌کند و آن عبارت است از اصلاح مردم و منع از ارتکاب جرم که بر حسب اختلاف درجه گناه، حکم آن نیز اختلاف پیدا می‌کند ولی از سه جهت با حدود، اختلاف دارد:

یکی از آن وجوه این است: تأدیب و تعزیر اشخاص محترم و آبرومند از تأدیب بدکاران و بزه کاران سبک تر است، چون رسول خدا (ص) فرموده است: «از لغزشهای اشخاص آبرومند چشم پوشی کنید» پس تعزیر در میان مردم بر حسب موقعیت هایشان درجه بندی می‌شود، اگرچه در حدود تعیین شده با هم برابرند، بنا بر این، اشخاص جلیل القدر با منزوی کردن و روگردانی از آنان، تعزیر می‌شوند و یک درجه پائین تر از آن با درشتی کردن و یک درجه پائین تر، با سخنان تندی که آنان را از گناه دور می‌کند و سبک ترین درجه آن تحقیری است که در آن دشنام و نفرین نباشد و پائین تر از این درجات، به زندان انداختن است که بر حسب درجه گناهشان محکوم می‌شوند، مثلاً عده‌ای به مدت یک روز و عده‌ای بیشتر از این و به مدت زمانی که تعیین شده، زندانی می‌شوند. و ابویعلی قراء نیز در

.....
۳۴ - وسائل ج ۱۸ باب ۱۰ ص ۵۸۳.



«احکام سلطانیة ص ۲۷۹» تقریباً همین مطالب را دارد.

۵- در معالم القرية^{۳۵} همان گفته های ماوردی را که در بالا ذکر کردیم آورده و سپس

می گوید:

ابوعبدالله زبیری از اصحاب شافعی گوید: مدت زندانی شدن مجرم حداکثر تا یک ماه به منظور تبرئه و کشف جرم و شش ماه به منظور تأدیب و اصلاح می باشد و اگر امام یا نائب او شلاق زدن را صلاح دانستند به آن اقدام می کنند ولی این مجازات باید از کمترین مقدار حد کمتر باشد زیرا رسول خدا (ص) فرمود: هر مجازاتی که کمتر از حدود تعیین شده در شرع باشد تعزیر است، و برای اینکه معصیت ها از نظر درجه بندی به حد جرمهایی که مجازات معینی در شرع برای آن تعیین شده نمی رسد، لذا در این گونه معصیت ها حدی که برای جنایات بزرگتر تعیین شده جاری نمی شود.

۶- در منهاج نووی ص ۵۳۵ که در فقه شافعی نوشته شده است می گوید:

در هر معصیتی که مجازات و جریمه ای برای آن به وسیله حبس و یا زدن و یا سیلی و یا هشدار تعیین نشده، تنبیه تأدیبی اجرا می شود و امام باید در نوع و مقدار آن دقت کند، عده ای گفته اند اگر جرم و جنایتی به آدمی روا داشته شود، توبیخ متخلف کافی نیست.

۷- و در مغنی ابن قدامة حنبلی آمده: ^{۳۶}

«تعزیر با زدن و حبس و هشدار تحقق پیدا می کند».

۸- در احياء العلوم غزالی چنین آمده: ^{۳۷}

... رکن چهارم در حربه است، و برای آن درجات، و آداب و رسومی است، اما درجات آن اول کاوش از جرم و گوشزد کردن آن به مجرم، سپس موعظه و نصیحت و پس از آن به گفتن و پرخاش کردن و بعد، تغییر کردن با دست و پس از آن تهدید به زدن، سپس زدن، و بعد سلاح کشیدن و سپس جمع نیرو و ترتیب لشکر می باشد و بعداً این عناوین را شرح داده و خصوصیات آن را به تفصیل بیان نموده است.

.....

۳۷- ج ۲ ص ۳۲۹.

۳۵- باب ۵۰- فصل التعزیرات.

۳۶- ج ۱۰ ص ۳۴۸.



۹- در بدایع الصنایع کاشانی^{۳۸} که در فقه حنیفه نوشته شده می‌گوید: بعضی از مشایخ ما تعزیر را به تناسب منزلت و مراتب مردم تقسیم کرده و می‌گویند: تعزیر به چهار درجه تقسیم می‌شود: تعزیر اشراف و بلند پایگان که عبارتند از تجار و فرماندهان نظامی، و تعزیر اشراف اشراف که علویان و فقهاء می‌باشند و تعزیر طبقه متوسط که بازاریان هستند و تعزیر طبقه پائین.

تعزیر اشراف اشراف مجرد گوشزد کردن جرم است، بدین ترتیب که قاضی، مأمور مورد اعتمادش را پیش مجرم فرستاده و می‌گوید: به من اطلاع رسیده که تو چنین و چنان می‌کنی، و تأدیبات اشراف به این است که علاوه بر گوشزد کردن جرم به مجرم، قاضی او را به محل کار خود جلب کرده و حضوراً جرم او را یادآور می‌شود و تأدیبات طبقه متوسط عبارت است از یادآوری جرم و خواستن مجرم به دادگاه و زندانی کردن او و تأدیبات طبقه پائین جامعه عبارت از اعلام جرم و جلب او به دادگاه و زدن و زندانی کردن می‌باشد، زیرا تعزیر مجرم برای بازداشتن او از ارتکاب جرم است و احوال مردم در ترک ارتکاب خلاف و دوری از جرم، مختلف بوده و بر این مراتب قرار دارد.

۱۰- در الفقه علی المذاهب الاربعه^{۳۹} چنین گویند:

تعزیر باب وسیعی است و ممکن است حاکم در مقابل کلیه جرائمی که شارع مقدس برای آن مجازات و یا جریمه بخصوصی تعیین فرموده، به اجرای تعزیر حکم کند، بدین ترتیب که برای هر جرم یا کار ناشایستی از این قبیل، مجازات تأدیبی مناسبی مانند زندانی کردن یا کتک زدن یا تبعید و هشدار و غیر آن مقرر کند.

۱۱- در الفقه الاسلامی وادلته می‌گویند:^{۴۰}

تعزیر با کتک زدن و حبس کردن و شلاق زدن و تبعید و جریمه مالی و امثال آن تحقق پیدا می‌کند و انتخاب نوع آن حتی قتل، همچنان که فقهاء حنیفه و مالکیه می‌گویند، بستگی به نظر حاکم دارد و او با در نظر گرفتن اختلاف موقعیت‌ها و

.....

۴۰- ج ۴ ص ۲۸۷.

۳۸- ج ۷ ص ۶۴.

۳۹- ج ۵ ص ۴۰۰.



مراتب مردم، تشخیص می دهد که چه نوع مجازاتی مجرم را از ارتکاب جرم بازمی دارد و اجرای تعزیر در هر زمان و مکانی به عهده دولت است، به این طریق که برای قضات نظام نامه ای تنظیم می کند که جرائم مذکور را با مواد آن نظام نامه تطبیق داده و تعزیر مناسب آن جرم را تشخیص داده و تعیین می کنند.

عرض می شود :

از سخنان این دسته از علمای عامه چنین برمی آید که از نظر آنان تعزیر به معنای اصطلاحی آن نیز اعم از زدن و به درد آوردن است همچنان که بر حسب لغت نیز چنین بود، پس در این صورت علاوه بر تبعید و زندان و ... شامل هشدار دادن و دوری گزیدن از مجرم نیز می شود و این نظر چندان هم از حقیقت دور نیست، چون تشبیه بدنی و شیوع آن در خارج بدین جهت است که زدن بارزترین و معمولاً موثرترین و مفیدترین و نتیجه بخش ترین نوع تعزیر است.

احادیث زیر در مورد تعزیر بدون تشبیه بدنی و یا با آن، وارد شده اند:

۱- رسول خدا (ص) حکم بن ابی العاص را برای اینکه ادای راه رفتن و برخی از حرکات آن حضرت را درمی آورد به طائف تبعید فرموده و به او چنین گفت: همانطور کازرت را ادامه بده!! و حکم در همان حالت ادا درآوردن و مرتعش، باقی ماند.^{۴۱}

۲- آن حضرت در جنگ تبوک از هلال بن امیه و مراره بن ربیع و کمب بن مالک به جهت تخلفشان از شرکت در جنگ دوری گزید و مردم را از سخن گفتن با آنان نهی فرمود و به زنانشان دستور داد که آنها را نزد خود راه ندهند، چنانکه زمین با تمام وسعتش بر آنان تنگ شد تا اینکه از گناهشان توبه کردند و خداوند نیز توبه آنان را پذیرفت و در سوره توبه آباتی در این زمینه نازل شده.

۳- در سنن ابی داود از ابوهریره از رسول خدا (ص) چنین نقل شده: ^{۴۲}

آن حضرت به مرد مختشی برخورد کرد که دستها و پاهاى خود را حنا بسته بود، رسول خدا (ص) فرمود: این مرد چرا چنین کرده است، جواب دادند: یا رسول الله ادای زنان را درمی آورد، دستور داد تا او را به نقیع تبعید کردند، پرسیدند یا رسول الله او را بکشیم؟ فرمود: من از کشتن نماز خوانان نهی شده ام. ابواسامه می گوید، نقیع ناحیه ای از مدینه است نه اینکه همان بقیع باشد.

.....

۴۲- ج ۲ ص ۵۸۰، کتاب الادب.

۴۱- تراتیب اداریه ج ۱ ص ۳۰۱.



۴ — باز در سنن ابی داود از ابن عباس روایت شده: ۴۳

رسول خدا مردان مخث و زنان مرد نما را لمن فرموده گفت: اینها را از خانه های خود بیرون کنید فلانی و فلانی را از شهر بیرون بیاورید (منظورشان مردان مخث بود).

۵ — در وسائل الشیعة از مکارم الاخلاق روایت کرده: ۴۴

رسول خدا مردان مخث را لمن فرموده و گفت: آنان را از خانه های خود بیرون کنید.

۶ — التاج الجامع للأصول از ابن عمر روایت کرده است که گفت: ۴۵

رسول خدا مجرمین را می زد و تبعید می کرد، و ابوبکر و عمر نیز در زمان خود از روش آن حضرت پیروی می کردند.

این روایت را ترمذی و حاکم نیز نقل کرده و ابن خزیمه نیز آن را نقل کرده و گفته است سندش صحیح است.

۷ — در غرر و درر به شماره ۵۳۴۲ از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده:

مجازات برخی از گناهان همان گوشزد کردن گناه به مرتکب آن می باشد.

۸ — صدوق (ره) از علی (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود:

بر امام است که علمای فاسق و پزشکان ناوارد و کسانی را که از پرداخت حقوق واجبه خود سرپیچی می کنند، زندانی کند. شیخ صدوق اضافه می کند: امام (علیه السلام) فرمودند: حبس کردن پس از آنکه امام حد جاری کرده، ظلم است.^{۴۶}

۹ — در روایت طلحة بن زید از جعفر صادق (ع) از پدرش (ع) چنین آمده:

مردی را نزد امیرالمؤمنین (ع) آوردند که در بستر زن اجنبی بوده و در خانه آن زن گرفتار شده بود، امام پرسید: جز اینکه در بستر زن اجنبی بود، چیز دیگری از او دیده اید؟ گفتند: نه، فرمود او را به مستراح برده به پشت و شکم در کثافت بفلطانیید و سپس آزادش کنید.^{۴۷}

۱۰ — و در روایت حفص بن بختری از ابوعبداللہ (علیه السلام) آمده:

پیش امیرالمؤمنین (ع) مردی را آوردند که در بستر مرد دیگری دستگیر شده بود، امیرالمؤمنین دستور داد او را در مستراح به کثافت آلوده کردند.^{۴۸}

.....

۴۶ — وسائل ج ۱۸ ص ۲۲۱.

۴۷ — تهذیب ج ۱۰ ص ۴۸.

۴۸ — وسائل ج ۱۸ ص ۴۲۴.

۴۳ — ج ۲ ص ۵۸۰.

۴۴ — ج ۱۴ ص ۲۵۹.

۴۵ — ج ۳ ص ۳۲.



مناسبت میان این مجازات و لواط و این که چنین مجازاتی مؤثرتر از کتک زدن و امثال آن برای بازداشتن مجرم از ارتکاب به آن می باشد، روشن است.

۱۱ - در روایت غیاث بن ابراهیم از امام صادق (ع) از پدرش آمده:

وقتی امیرالمؤمنین (ع) شاهد دروغگویی را دستگیر می کرد اگر غریبه بود پیش طائفه اش می فرستاد و اگر بازاری بود به بازاری که در آن خرید و فروش می کرد می فرستاد و در آنجا او را می گردانند و بعداً چند روزی زندانی کرده و سپس آزادش می کرد.^{۴۹}

۱۲ - در خبر سکونی از امام صادق (ع) آمده:

مردی را نزد امیرالمؤمنین (ع) آوردند که گوشواره ای را از گوش دختری ربوده بود امام فرمود: این کار است آشکاری است او را کتک زده و زندانی کرد.^{۵۰}

۱۳ - و در روایت عباد بن صهیب آمده:

از امام صادق (ع) درباره یک نصرانی سؤال شد که مسلمانی را دشنام داده و گفته است: «ای زنا کار»، امام فرمود: هشتاد تازیانه به مناسبت حق مسلمانی و هفتاد و نه تازیانه برای حرمت اسلام به او بزنند سپس سر او را تراشیده و در میان همدینان خود، او را بگردانید تا برای دیگران عبرت شود.^{۵۱}

۱۴ - در نهج السعاده آمده:^{۵۲}

پس از آنکه دشمن از دست مستیبار فرار کرده و به معاویه ملحق شد، مستیبار پیش امیرالمؤمنین (ع) آمد، (در این مورد قبلاً خبر به حضرت رسیده بود). امام چند روزی به وی اجازه حضور نداد سپس او را خواسته و توبیخش کرده و فرمود: قوم خود را فریب داده و ضایع کردی، مستیبار از آن حضرت اعتذار کرد و بزرگان کوفه نیز از امام خواستند که از او راضی شده و عفو کند، آن حضرت قبول نفرموده و او را به ستونی از ستونهای مسجد بست، بعضی گفته اند که او را زندانی کرد و سپس به حضور خواند...

عرض می شود:

شاید افراد متتبع به موارد بیشتری از این قبیل روایات برخورد کنند که همه آنها قطعاً در رابطه با تعزیر صادر شده اند، زیرا نوع سومی در میان حد و تعزیر وجود ندارد. پس در این صورت مفهوم تعزیر اعم از تنبیه بدنی می شود که همین هم مطلوب و نزدیک به حقیقت است.

.....

۵۱ - وسائل ج ۱۸ ص ۴۵۰ -
۵۲ - مستدرک نهج البلاغه ج ۲ ص ۵۷۸ -

۴۹ - وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۴۴ -
۵۰ - وسائل ج ۱۸ ص ۵۰۳ -



ممکن است برای اثبات اینکه مراد از تعزیر فقط ضرب و تنبیه بدنی است به

دلایل زیر متمسک جست:

۱ - اطلاق روایاتی که دلالت می‌کند بر تنبیه بدنی در موارد خاصی مثل نزدیکی با زن در حال حیض و یا زن روزه دار و امثال آن.

۲ - عموم روایاتی که دلالت دارند بر اینکه خداوند برای هر چیزی حدی قرار داده و برای هر کسی که یکی از حدود خدا را زیر پا گذارد، نیز حدی قرار داده است.

این روایات از عمده‌ترین دلایل ما برای اثبات تعزیر در هر معصیت بود، چنانکه گذشت و از آنجائی که حد مصطلح از سنخ زدن است، پس ناچار باید تعزیر نیز از همان سنخ باشد و اطلاق لفظ حد به هر دو، یعنی تعزیر و حد نیز به مناسبت اشتراک شان در معنی تنبیه بدنی است.

۳ - اصل و قاعده سلطنت (آزادی قدرت مردم) ایجاب می‌کند که تصرف و مداخله در قدرت مردم جایز نباشد مگر در مواردی که شرع مقدس اجازه داده است (و به منظور جلوگیری از اعمال قدرت بی رویه و زیانبخش مردم) از طرف شرع، زدن اجازه داده شده ولی غیر این، مشکوک است، بنا بر این جایز نخواهد بود، و به عبارت دیگر امر است بین تعیین و تخیر، و عقل در چنین مواردی حکم به تعیین می‌کند، یعنی: اطاعت امر شارع در این جا دایر است بین اینکه تنبیه بدنی را به عنوان معنی منحصر به فرد تعزیر تلقی کنیم و اینکه بگوئیم تعزیر چند معنی دارد و تنبیه بدنی یکی از آنها است و عقل در چنین مواردی حکم می‌کند که مأمور به، بیش از یک فرد ندارد.

ممکن است از دلیل اول چنین جواب داده شود:

اولاً: در مواردی مانند نزدیکی با زن روزه دار یا زن حائض که مجازات تنبیه بدنی وارد شده است قبول داریم که تعزیر معیناً با زدن تحقق پیدا می‌کند، زیرا برای نزدیکی ذکر شده در روایات مجازات بیست و پنج شلاق، و برای دو مرد یا دو زن یا یک مرد و یک زن اجنبی که عریان در زیر یک لحاف دیده شوند، از سی تا نود و نه شلاق مجازات تعیین شده ولی بحث در موارد دیگری از تخلفات است که در اخبار برای آنها مجازات بخصوصی تعیین نشده است.

ثانیاً: در مسأله اینکه دو مرد یا یک مرد و یک زن اجنبی که به حالت عریان در زیر یک لحاف دیده شوند، چنانکه در گذشته به عرض رسید امیرالمؤمنین (ع) دستور داد که مجرم را به



مستراح برده و در آنجا او را با کثافت آلوده کنند.

و از دلیل دوم چنین جواب داده می‌شود: بطور قطع و یقین می‌توان گفت:

منظور از کلمه **حَدَّ** که در این روایات به کار رفته، **حَدَّ** اصطلاحی نیست، چنانکه مبنای استدلال همین است، پس ناچار معنای لغوی آن قصد شده و این لفظ به همین منظور در این روایات بکار گرفته شده است و معنای لغوی آن عبارت از جلوگیری و منع مجرم از ارتکاب و منصرف کردن اوست. بنابراین در این روایات از کلمه «حَدَّ» چیزی که سبب محدودیت مرتکب جرم و منع او از انجام گسیختگی و خودسری می‌شود، قصد شده است پس **حَدَّ** مذکور شامل **حَدَّ** به معنای اصطلاحی آن و تعزیرات با انواع و اقسام مختلف آن، می‌شود.

چنانکه در جمله اول از روایت یعنی: **إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا** از کلمه «حَدَّ» محدود بودن کارها و یا محدود بودن ترک افعال و دل‌بخواهی نبودن آنها قصد شده است، همچنین در آیه شریفه که پس از بیان سهام ارث می‌فرماید: **تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ... وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَّقِ حُدُودَهُ** و در فرمایش امیرالمؤمنین (ع) که می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ حَدَّ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُونَهَا**^{۵۴} از کلمه «حَدَّ» همین معنی قصد شده است.

خلاصه از لفظ «حَدَّ» در این روایات که محل استدلال است معنای اصطلاحی آن قصد نشده است، بلکه در هر دو جمله به معنای لغوی آن یعنی جلوگیری کردن و منصرف نمودن در نظر گرفته شده است، پس بنا بر این شامل توییح و تهدید و تبعید و حبس نیز می‌شود برای اینکه با همه اینها جلوگیری مجرم از ارتکاب به جرم حاصل می‌شود، اگر چه فرض شود که کلمه تعزیر در این معانی بکار نمی‌رود، و تعیین نوع و مقدار چنین مجازات تأدیبی، ناچار به عهده حاکم گذاشته شده که آنچه را صلاح می‌داند اعمال کند.

سپس در صورت پذیرفتن اینکه: از اخبار و عبارات علماء، اعتبار **سَخِيَّتِ** میان **حَدَّ** مصطلح و تعزیرات استفاده می‌شود، می‌گوئیم: **حَدَّ** مصطلح نیز در عقوبت و زدن منحصر نمی‌شود زیرا در پاره‌ای از موارد زنا و همچنین قیادت، مجازات شلاق و تبعید ثابت شده است.

در «مسائل ج ۱۸ ص ۵۳۶» از تفسیر عیاشی از ابو جعفر دوم (ع) در ضمن حدیثی طولانی

.....



چنین نقل می‌کند:

اگر تنها امنیت راهها را مختل کرده‌اند، نه کسی را کشته و نه مالی به تاراج برده‌اند محکوم به زندان دراز مدتی می‌شوند برای اینکه معنی «تبعید آنها از روی زمین»، در مقابل برهم زدن امنیت راهها، همین است. پس از این روایت استفاده می‌شود که نفي و حبس نیز از مصدايق «حدّ» به معنی اصطلاحی آن می‌باشند.

و از دلیل سوم چنین جواب داده می‌شود:

اولاً: در مسأله مورد بحث، امر در مقام امتثال، میان تعیین و تخییر دوران پیدا نمی‌کند، بلکه در موقع ثبوت تکلیف، چنین دورانی وجود دارد زیرا معلوم نیست که خصوص «زدن» برای حاکم واجب می‌شود یا زدن و دیگر انواع تعزیر؟ و حق در چنین مواردی برائت ذمه از تکلیف است نه اشتغال آن.

وثانیاً: قبول نداریم مورد مذکور از موارد دوران امر میان تعیین و تخییر باشد، زیرا ما بطور مطلق جواز زدن را نمی‌پذیریم بلکه احتمال دارد که رعایت مراتب از قبیل توییح و پرخاش و دوری گزیدن و تهدید، واجب باشد تا نوبت به زدن برسد، زیرا معصیت‌ها مختلف و مردم با هم متفاوتند و از طریق فریقین وارد شده که: اجرای حدّ با پیدا شدن شبهه و تردید متوقف می‌گردد، پس ظاهر این است که از کلمه «تعزیر» معنای اعمّ آن در نظر گرفته شود، بنابراین زدن برای گناهی جزئی و همچنین در صورتی که با مجازاتی سبکتر از آن جلوگیری حاصل می‌شود، جایز نیست و از آنچه گفتیم حکم مجازات مالی نیز معلوم می‌شود ولی به جهت اهمیت آن بطور مستقل در باره آن بحث خواهیم کرد.





حکومت اسلامی

و

زمانداران

سید محمد ابطحی کاشانی

فضیل بن یسار از امام باقر (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود:

يُنْبَى الْإِسْلَامُ عَلَى الْخَمْسِ: الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوِلَايَةِ وَلَمْ يُنَادِ أَحَدٌ بِشَيْءٍ

كَمَا نُودِيَ بِالْوِلَايَةِ. اصول کافی ج ۲/ ۱۸

اسلام بر پنج پایه، بنا شده است: نماز، زکوة، حج، روزه، و ولایت، و افراد آنگونه که به ولایت سفارش شده اند به چیز دیگری توصیه نشده اند.

از سال چهل و یک که جنبش و حرکت مردم به رهبری روحانیت علیه دستگاه طاغوتی شاه نمود بیشتری پیدا کرد، تمام اقشار مردم از روحانی و دانشگاهی گرفته تا بازاری و اداری و کارگر و کشاورز، شهری و روستائی، زن و مرد همه و همه با پذیرش دستورات ولی فقیه، خود را به آب و آتش زده و سینه های خود را آماج گلوله های دژخیمان طاغوت قرار داده و دهها بار در تظاهرات ملیونی شرکت نمودند و در بهمن ماه سال پنجاه و هفت، اعتنائی به اعلام حکومت نظامی ننموده، به خیابانها ریخته و با دست خالی به استقبال توپ و تانکها رفتند تا انقلاب پیروز شد.

پس از نه سال از پیروزی انقلاب، هنوز صحبت در اطراف ولایت فقیه و محدوده آن پایان نیافته، گروهی معاند و احياناً بی خیر، از آن به استبداد فقیه تعبیر نموده و گروهی دیگر که عده ای از آنان با اینکه نه فقه را قبول دارند و نه فقیه را، تنها با انگیزه های سیاسی با چنان حرارتی خود را طرفدار ولایت فقیه نشان داده و سنگ آنها به سینه میزنند

که تبیین کنندگان ولایت فقیه را به انحراف از خط امام و ولایت فقیه متهم ساخته و کاتولیک‌تر از پاپ و دایهٔ مهربانتر از مادر از آب در آمده‌اند و هرگاه دستخطی از امام می‌رسد و یا سخنی صادر می‌شود آنرا چماق قرار داده، بر سر دیگران می‌کوبند. برای تبیین اجمالی حکومت اسلامی و ولایت ولی فقیه، این چند صفحه نوشته می‌شود تا مختصری رفع ابهام شده و افراد ناآشنا با مبانی فقهی، اطلاعات بیشتری در این باره پیدا کنند.

ضرورت تشکیل حکومت

از جملهٔ واضحات غیرقابل انکار این است که انسان در زندگی به یک سری از امور، از قبیل خوراک و پوشاک و مسکن و وسائل دفاعی و غیره، محتاج است و نیز واضح است که زندگی فردی به نحوی که فرد تمام مایحتاج خود را برحسب حالات مختلف خود به تنهایی تهیه نماید، امریست غیرمقدور، مگر اینکه مانند وحشیان در جنگل بسربرد و آنچه بدست آورد بخورد و در سایهٔ درختان و یا حفره‌ها، مسکن گیرند و خلاصه مانند جانوران وحشی زندگی کرده و تسلیم قضا و قدر و جریانهای خشک و بی‌تفاوت طبیعت شود و گرنه در صورت انتخاب زندگی معقول همراه با رشد، لازم است از دیگران استمداد نموده و یاری بخواهد و این استمداد و یاری جستن، زندگی براساس تعاون و همکاری و بالاخره زندگی اجتماعی را نتیجه می‌دهد، بطوریکه پس از پیدایش اجتماع، تأمین و رفع هر نیازی به دسته‌ای واگذار می‌شود تا در سایهٔ تعاون اجتماعی، نیازها تأمین گردد و شاید مراد کسانی که می‌گویند انسان «مدنی بالطبع» است، همین باشد.

پس از آنکه انسان زندگی اجتماعی را شروع کرد با توجه به این که خوی و خصلت افراد جامعه متفاوت است و در عین اینکه برخی به حق خود قانع هستند، کسانی نیز پیدا میشوند که روح تجاوز در نهادشان زنده بوده و در پی تزییع حقوق دیگران هستند از این رو تعیین حد و مرز فعالیت‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی مردم به وسیلهٔ قانون و محترم شمردن آن از طرف افراد جامعه لازم است، تا هرکس با شناخت شعاع قانونی وظیفه خود و بکار گرفتن نیروهای فکری و بدنی خویش، بداند که چه می‌کند و چه باید انجام دهد و در عین حال هدیهی است که صرف قانونگذاری و قانون‌دانی و بناگذاری بر محترم شمردن آن برای جلوگیری از تجاوز و تراحم، کافی نیست. بنابراین جلوگیری از تعدی و تجاوز به حریم حقوق دیگران به وسیله قانون، نیاز به برپا داشتن حکومت و تعیین حاکم را مدلل و

حتمی میسازد.

حاکم کیست؟

در اینکه حکومت را چه کسی باید تشکیل دهد و حاکم را چه افرادی باید تعیین کنند، اَنظار متفاوت است:
گروهی برآنند که این خود مردم هستند که باید تصمیم بگیرند و حاکم و نحوه حکومت را مشخص کنند.
عده ای دیگر، اهل حلّ و عقد و عقلاء و علماء قوم را شایسته این تصمیم گیری می دانند.

برخی را نیز اعتقاد برآنست که حکومت از آن کسی است که با قهر و غلبه، زمام امور جامعه را بدست بگیرد و **أَلْحُكْمُ لِمَنْ غَلَبَ**.
و جمعی هم با اعتقاد به خدا و حق قانونگذاری او، این امر را شایسته او دانسته و میگویند: هر که را او برگزید همان حاکم و مطاع است.

به هر حال این اصل که امیر و حاکم و تشکیل حکومت برای جامعه لازم است، مورد اتفاق همه است، حتی اگر احیاناً امیر و حاکم بد باشد از نبودنش بهتر است، زیرا حاکم از هرج و مرج مطلق، جلوگیری میکند و این همان معنائی است که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ۳۹ از نهج البلاغه نقل شده است که:

وَأَنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ مردم ناچارند که حاکمی داشته باشند، چه خوب و نیکوکار و چه فاسق و فاجر.

در مجموع، اصل ضرورت تشکیل حکومت و تعیین حاکم، قابل انکار و یا تردید نیست، مسأله قابل بحث کیفیت تشکیل حکومت و تعیین حاکم و بالاخره پیاده کردن این اصل است، و با توجه به اینکه انسانها بر حسب فطرت اولیه، همه آزاد آفریده شده اند و هر کس مالک نفس خود و صاحب اختیار آن است، اگر از اعتقاد به خدا و اولویت او بر مردم صرف نظر شود، میتوان ادعا کرد که بهترین روش و نزدیکترین آن به عدالت، واگذاری اخذ تصمیم در این باره به خود مردم است، ولی از آنجایی که ما معتقد هستیم که خدا، ما و همه عالم را آفریده و همه ما متعلق به او و در اختیار او هستیم و او است که خیر و شرما را بهتر از ما میداند و آنچه فرمان میدهد در جهت مصالح ماست از اینرو آنچه را او در این باره فرمان دهد لازم الاتباع میدانیم.

حکومت پیغمبر

با مراجعه به آیات قرآنی و روایات و احادیث و جریانات تاریخی، درمی یابیم که شخص نبی اکرم (ص) از سوی خداوند مأمور تشکیل حکومت به قیادت و رهبری خود او بوده است، قرآن مشتمل بر آیات جهاد^۱، اجراء حدود^۲، حکم بما انزل الله^۳، داوری به عدل در میان مردم^۴ و برقرای عدالت^۵، میباشد که پیاده کردن هر کدام، مقتضی ایجاد حکومت نیرومندی است و از طرفی در قرآن، مردم موظف به اطاعت از پیغمبر^۶، و تسلیم حکم او در مشاجرات^۷ و اعتقاد به اولویت آن حضرت^۸ بر مردم، شده اند، از این رو است که پیغمبر وقتی به مدینه مهاجرت نمود و عِدّه و عُدّه ای حاضر در آنجا دید، اقدام به تشکیل حکومت نموده و خود در رأس آن قرار گرفت، البته باید تذکر داد که با توجه به عصمت و وارستگی آن حضرت، نمیتوان کار او را حمل بر جاه طلبی نمود و حتی نمیتوانیم احتمال اینرا بدهیم که آن حضرت از روی میل نفسانی، خود را بر مردم تحمیل کرده و در شئون آنان دخالت نابجائی کرده است، بلکه باید معتقد باشیم که کار او به فرمان خدا بوده است، پس بنا بر نص قرآن، اینکه امامت و زعامت عهده ای است خدائی و ریاستی است الهی، روشن می شود که اقدام پیغمبر به تشکیل حکومت و قرار گرفتن در رأس آن، به امر خدا بوده است.

حکومت بعد از پیغمبر (ص)

حدیث غدیر و حدیث منزلت و... تکلیف زمامداری پس از پیغمبر را نیز مشخص کرده و روشن می سازد که تشکیل حکومت و تعیین حاکم به فرمان خدا، تنها مختص به زمان پیغمبر نبوده و به شخص پیغمبر نیز ختم نمیشود. گرچه پیغمبری به آن حضرت ختم

.....

- ۱- جاهد الکفار و المنافقین.
- ۲- و السارق و السارقة فاقطعوا ايديهما.
- ۳- و من لم يحكم بما انزل الله.
- ۴- و اذا حكمتم بين الناس ان تحكموا بالعدل.
- ۵- و امرت لا عدل بينكم.
- ۶- و اطيعوا الرسول.
- ۷- فلا وربك لا تجد قوما يؤمنون بالله ورسوله حتى يحكموك فيما شجر بينهم.
- ۸- النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم.

شده است، تاریخ نیز گواه است که وجود مقدس مولی الموالی علی (علیه السلام) برای تصدی مقام خلافت در حد مصلحت اسلام و جامعه مسلمین تلاش نمود، هر چند توفیقی حاصل نکرد، مگر در زمانیکه خود مردم به آن حضرت روی آورده و با پشتیبانی آنان حجت بر لزوم تصدی خلافت بر آنحضرت تمام شد و لذا فرمود:

لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ خُطِبَهُ ۲ نَهَجُ الْبِلَاقَةِ

اگر تصدی حکومت و خلافت از جانب خدا لازم نبود، حضور مردم چه حجتی بر آن حضرت بود، زیرا حضور و پیشنهاد، الزام آور نیست، و با واضح شدن امر نسبت به حضرت امیر (علیه السلام)، وضع سایر ائمه معصومین نیز به دلیل نصوص وارده از پیامبر و از امامی برای امام بعد واضح می شود.

حکومت در زمان غیبت

عمده و اساس بحث راجع به زمان غیبت و زمان عدم دسترسی به امام و حجت معصوم است و اینکه در آن زمان تکلیف از لحاظ تشکیل حکومت و تعیین حاکم چیست؟ آیا کسی موظف به تشکیل حکومت هست یا نه؟ وظیفه مردم چیست؟ آیا ریاست حکومتی که ضرورت تشکیل آن مسلم است به هر متغلب و زورمندی واگذار می شود؟ و یا اینکه مردم به حال خود گذاشته شده اند تا هر که را خواستند با هر شرایطی که میخواهد باشد انتخاب کنند؟ و یا اینکه مردم موظفند اشخاص صالحی را با معیارهایی که از نظر خودشان بر تشخیص صلاحیت حاکم دارند، انتخاب کنند و یا اینکه معیارهای احراز صلاحیت از جانب خدا تعیین می شود، و در صورت امکان، افراد واجد صلاحیت، موظف به اقدام و مردم موظف به پیروی و یاری آنها هستند؟ بدیهی است اگر فرض کنیم امر حکومت در زمان غیبت از نظر شرع مهمل گذاشته شده و مردم در این باره وظیفه ای ندارند، طبیعتاً عوامل غیر الهی، زورمندان ستمکار را به حاکمیت خواهد رسانید و معلوم است که با حاکمیت چنین افراد، مردم به چه روزگار سیاهی می نشینند، و بر سر احکام الهی چه می آید و کمتر از این نخواهد بود، اگر خود مردم بر حسب تشخیص و معیارهای خویش، موظف به انتخاب افراد صالح برای حکومت باشند زیرا معیار صلاحیتها در انظار مختلف و معمولاً در اطراف عوامل مادی دور می زند، و در نتیجه افرادی زورمند، بدون داشتن شایستگی واقعی سرکار می آیند.

کسیکه با دستورات و فرامین اسلامی آشنا باشد، هرگز به خود اجازه چنین تصویری

نمیدهد که اسلام اجازه دهد حکومت به چنین سرنوشتی دچار شود، زیرا محصول یک چنین حکومتی، حاکمیت زورمندان بی‌خبر از خدا و یا معاندین با خدا است که در چنین وضعیتی، جایی برای عرض اندام احکام الهی باقی نمی‌ماند و در مثل چنین شرائطی بود که حسین بن علی (علیه السلام) فرمود:

إِذَا تَلَيْتِ الْأُمَّةَ بِرَأْعٍ مِثْلِ يَزِيدَ قَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ. ۱ بحار الانوار ج ۲۲/۲۲۶

کما اینکه در دوران حکومت رضاخان و پسرش شاهد بودیم که در ایران چگونه با اسلام و دینداری مبارزه شد، در زمان پدیر، فاتحه دین خوانده شد و حتی درب مساجد را به روی مردم بسته و وعظ و ارشاد و بیان احکام، ممنوع گردید و پوشیدن لباس روحانیت جرم محسوب شده و تحت پیگرد قانونی قرار میگرفت و در دوران حکومت پسر با اشاعه فرهنگ غربی، مغزهای مردم را با جبر و یا ایجاد شرایط مختلف از عقاید و فرهنگ اسلامی شستشو میدادند، کما اینکه دیدیم و شنیدیم در ترکیه چه بر سر اسلام آوردند، تا جایی که تاریخ اسلامی را منسوخ و به جای آن تاریخ میلادی را رائج و تعطیلی یکشنبه را جایگزین تعطیلی جمعه کردند و در سایر بلاد اسلامی می‌بینیم که مسلمین از دست حکومت‌های جبار چه میکنند، و از قرآن جز رسمی و از اسلام جز اسمی باقی نمانده، چنین شرائطی، قیام علیه حکومت‌های جائر را ضروری و جایگزین کردن حکومت اسلامی را واجب میسازد، التزام به مهمل گذاردن امر حکومت در زمان غیبت و بی‌تفاوتی اسلام نسبت به آن، التزام به بی‌تفاوتی نسبت به هدم اسلام و احکام آنست. از این رو است که با قاطعیت میتوان گفت: تشکیل حکومت یک فریضه، بلکه از اهم فرائض اسلامی است.

اصولاً اجراء و پیاده کردن بسیاری از احکام اسلامی، وظیفه حاکم اسلامی است، اجراء حدود شرعی، فصل خصومات، خارج ساختن مردم از بن‌بستهای زندگی، رسیدگی به وضع قاصرین و مهجورها، عقد قراردادهای و معاهدات با دولی دیگر در موارد لازم، رسیدگی به وضع بازارها، نظارت بر بسیاری از امور اجتماعی، مراقبت در برپائی و اقامه شعائر دینی و دهها موارد دیگر که ذکر آن در کتب فقهی رفته است، جز با قدرت حکومت میسر نیست و اگر این حکومت واگذار بغير حاکم الهی بشود، بسیاری از این امور تعطیل و بسیاری در مسیر غلط قرار میگیرد و قطعاً خدا راضی به چنین امری نخواهد بود، اینجا است که معنی کلام امام امت که میفرماید:

.....
۹- اگر امت اسلامی به زمامداری مثل یزید گرفتار شود، باید از اسلام دست شست.

حکومت از اهم احکام اسلامی است، روشن میشود، و این درست همان مطلبی است که امام باقر (علیه السلام) در ضمن روایت مذکور فرمود:

وَلَمْ يُنَادِ أَخَدُ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ

با آنچه گذشت مطلب کاملاً روشن است و احتیاج به دلیل دیگری نیست، تا در سند و یا دلالت آن خدشه شود، گرچه مطابقت مفاد بعض ادله با حکم عقل، شاهدی قوی بر قطعیت صدور آنست، در عین حال قسمتی از روایت علل الشرایع^۱ از فضل بن شاذان از حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را که به سندهای متعدد نقل شده می آوریم.

ترجمه روایت علل الشرایع

حضرت فرمود: « اگر گفته بشود چرا خدا برای مردم اولوالامر قرار داده و آنها را امر به اطاعت از او نموده است؟ گفته میشود برای علت های زیادی از جمله:

۱- از آنجایی که برای مردم حدودی قرار داده شده که نباید از آن تجاوز کنند، چون تجاوز از حدود، موجب فساد مردم میشود و گردن گذاشتن بر حدود و عدم تجاوز از آن، انجام نمی پذیرد، مگر با نصب رئیسی امین که مانع تعدی از آن و دخول در منهیات شود، اگر چنین نشود، کسانی جای آنان را می گیرند که حاضر به ترک لذات و گذشت از منافع خود نیستند، هر چند به بیچارگی دیگران بیانجامد، از این رو است که ولی و قیمی بر آنها قرار داده شده تا مانع از تبه کاری گردد و در میان مردم حدود الهی را اجراء و احکام را بر پا دارد.

۲- در طول تاریخ، هیچ قوم و ملتی را بدون سرپرستی که امور مهمه آنان را در رابطه با دین و دنیایشان اداره کند، سراغ نداریم، پس این از حکمت الهی به دور است و بر او روا نیست مردم را بدون سرپرست و رهبری که ناچار از داشتن آن هستند و قوام زندگیشان بستگی به او دارد، به حال خودرها سازد، منظور از چنین رهبری، همان امام است که امت اسلامی به دستور او با دشمنان می جنگد و زیر نظر او غنائم قسمت می شود و او برای مردم اقامه جمعه و جماعت می نماید.

۳- اگر خداوند برای مردم امامی که متصدی امر حکومت و امین بروحی الهی و حافظ حدود خدا و نگهبان آن باشد، قرار نمی داد، بی تردید آئین خدا دچار فرسودگی می گردید و دین برباد می رفت، سنت و احکام خدا دستخوش تغییر و تحریف

.....

۱۰- بحار الانوار ج ۶ ص ۶۰

می‌شد و بدعت گذاران سربرمی‌آوردند، بی‌دینان از دین خدا خرده گرفته و در میان مسلمانان، ایجاد شبهه و تردید می‌کردند.

اینها همه برای این است که رشد فکری و اجتماعی مردم کم و دارای سلیقه‌های گوناگون و جهت‌گیری‌های مختلف هستند».

از این روایت نیز معلوم می‌شود که اسلام نسبت به تشکیل حکومت اسلامی به زعامت فردی شایسته و امین و حافظ حدود اسلامی و مانع اشاعه فساد و رواج بدعتها، اهتمام دارد، چگونه چنین نباشد و حال آنکه امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

مَا قَدَسَتْ أُمَّةٌ لَمْ يُوَخِّدْ لِضَعْفِهَا مِنْ قَوِيَّهَا بِحَقِّهِ غَيْرُ مُتَعْتَبٍ. وسائل ج ۱۱/۳۹۵

قومی که حق ضعیفشان بدون پروا از قویشان گرفته نشود از کمترین ارزش و قداستی برخوردار نیست.

گاهی ممکن است توهم شود که غیبت حضرت ولی امر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) همراه با محرومیت مردم از بسیاری از برکات است و ممکن است محرومیت از حکومت اسلامی نیز از آن جمله باشد و زمانی که مشیت الهی بر ظهور حضرت قرار گیرد، حکومت اسلامی بر پا و احکام اسلامی اجرا خواهد شد چنان که در زمان رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) نیز بر پا شد.^{۱۱}

ولی چگونه می‌توان باور داشت که محصول رسالت و قوانین و دستورات نجات‌بخش پیامبر عظیم الشانی همچون پیامبر اسلام، تنها در محدوده زمانی کوتاه، آنهم منحصرأ در جامعه اسلامی عصر رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و دوران ظهور و دولت حق حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء، بموقع اجرا در آید و در خارج از این زمان کوتاه، در عصر غیبت، فقهاء تنها نصب قیم بر صغار و مجانبین نموده و اگر دولتهای وقت، مانعی در سر راهشان ایجاد نکرده باشند، تصدی امر قضا را نیز بعهده بگیرند.

پیامبر عظیم الشانی که موضوع بشارت انبیاء و مرسلین گذشته بوده و همه، سفارش به پیروی از او نموده‌اند و عصاره خلقت شناخته شده و خطاب: **لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ** از جانب آفریدگار زمین و آسمانها برایش ارزانی شده و آمدن انبیاء مقدمه آمدن حضرتش بوده و در شب تولدش بتها فرو ریخته و آتشکده فارس بخاموشی گرائیده و طاق کسری درهم شکسته و همه مظاهر شرک آسیب دیده‌اند و همه اینها حاکی از عظمت رسالت او و اعلان

.....

۱۱- کتاب مکاسب مرحوم شیخ انصاری، مکاسب محرمة، بحث ولایت فقیه.

شریعت غراء، مترقی ترین و کاملترین پیامهای آسمانی، بدست او است، گرچه تحمل چنین رسالتی مستلزم دارا بودن کمالات نفسانی خاصی است که آنحضرت کلیه آنها را واجد بوده است و بطور یقین می توان گفت که القاء این توهمات از طرف دشمنان اسلام بوده است، بنابراین واضح است که اسلام در غیبت ولی امر (عج) نیز حکومت دارد و در هر زمانی باید این حکومت برقرار شود.

حاکم حکومت اسلامی در زمان غیبت

طبیعتاً باید اقامه چنین حکومتی و تصدی آن بوسیله کسی باشد که دارای خصوصیات و شرائطی شبیه و نزدیک بخصوصیات و شرایط معصومین باشد، البته خصلتها و شرائطی که ملاک صلاحیت تصدی حکومت است، یعنی صلاحیت معصومین برای تصدی حکومت نه از آن جهت بود که علم طب و فیزیک و شیمی و غیره را نیز میدانستند، زیرا مسلم است که حاکم اسلامی لازم نیست تخصصهای مختلف و غیر مربوط بمنصب حکومت را دارا باشد. لذا کسانی که از ناحیه پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) بحکومت منطوقه ای نصب میشدند، معمولاً این تخصصها و اطلاعات را نداشتند. بلکه آنچه لازم است، دانائی در حد بالائی به احکام شریعت، داشتن تقوا و یک سری ملکات فاضله دیگر، و شباهت به معصومین در این قبیل امور میباشد، هر چند که علم معصومین لدنی و فضائل روحی ایشان در چنان حد اعلائی بود که کس را یارای شباهت به آنها نیست، وَلَا يُقَاسُ بِأَيِّ مُحَمَّدٍ أَحَدٌ، ولی کسانی هستند که از علم آنها بهره مند بوده و سعی در متابعت و پیروی از آنان دارند و آنان علماء ربانی و فقهاء معظم هستند. روایات و احادیث مؤید این نظریه است که حکومت اسلامی باید بدست چنین افرادی اقامه شود و اینگونه افراد جهت تصدی امر حکومت از سوی پیغمبر (ص) و امامان معرفی و نصب شده اند و ما بعنوان نمونه به ذکر چند روایت اکتفا میکنیم:

۱- شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه از امیرالمؤمنین نقل کرده که آنحضرت از پیامبر عظیم الشان اسلام نقل میفرماید که رسول گرامی فرمود:

اللَّهُمَّ اِرْحَمْ خُلَفَائِي قَبْلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤِكَ قَالَ الدِّينَ يَا تَوُونَ مِنْ بَعْدِي وَيَرْوُونَ

حدیثی وستی. بحار الانوار ج ۱۶۵/۲

پیغمبر فرمود: خدایا بر خلفاء و جانشینان من رحمت فرست، سؤال شد خلفاء شما کیانند؟

فرمود: آنانکه بعد از من می آیند و حدیث و سنت مرا روایت میکنند.

بدین ترتیب می بینیم که آنحضرت با جمله «یا تون بعدی و یروون حدیثی و سنتی» علامت این خلفاء را مشخص فرموده و معنی خلافت هم امریست آشکار و احتمال خلافت در روایت، نه حکومت، با توجه به اینکه پیامبر راوی حدیث نبوده، قابل قبول نیست.

□ ۲- روایت علی ابن ابی حمزه در کافی مشتمل است بر جمله:

لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُضُونَ الْإِسْلَامَ كَحِضَنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا

اصول کافی ج ۱/۲۸
فقهاء مؤمن، قلعه محکم و حافظ اسلام هستند مثل دیوارهای مدینه که شهر را از تجاوز حفظ می کنند.

معلوم است که فقیه، زمانی قلعه محکم و حافظ اسلام است که با در دست داشتن حکومت بتواند از تهاجم به دین و مسلمین و حدود و احکام اسلامی جلوگیری کند و الا در صورت منزوی بودن و وا گذاشتن قدرت در دست دشمنان دین - در حدی که حتی جرأت بیان حکمی را نیز نداشته باشد - عنوان حفاظت وی از شریعت و حصن بودن او چه معنایی خواهد داشت؟

□ ۳- روایت مفصلی است که در کتاب تحف العقول از حضرت امام حسین علیه السلام نقل شده و این جمله در ضمن آن آمده است:

ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى خَلَائِهِ وَخَرَامِهِ

و این بدان جهت است که بجزریان انداختن کارها و پیاده کردن احکام الهی در دست عالمان به خدا و نگهبانان و حافظان حلال و حرام خدا است.

این خبر از تشریح مقام و منصبی که برای پیاده کردن و حفظ احکام لازم است، حکایت دارد.

□ ۴- مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق (علیه السلام) که پس از اعطاء مسئولیت رسیدگی به مرافعات و قضاوت، بفقهاء، جمله فاتی جعلته حاکما را فرموده و اگر کسی بگوید که حاکم بمعنی قاضی است، جواب می دهیم که قضاوت هم یکی از منصب های امام عالم عادل می باشد (بحار ج ۲/۲۲۱).

امام صادق (علیه السلام) در روایتی میفرماید: اِنْفُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ اِنَّمَا هِيَ

لِإِمَامِ الْعَادِلِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ، الْعَادِلُ فِي الْمُسْلِمِينَ لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ

۲۷/۱۸
از حکومت بپرهیزید که حکومت تنها برای امام عالم بقضاوت و عادل در بین مسلمین، مانند

نبی یا جانشین او است.

و اساساً قراردادن منصب قضاء برای کسیکه قدرت پیاده کردن حکم را ندارد و حکمش پشتوانه اجرایی نداشته باشد، کاریست بیهوده و یا لااقل کم اثر، اگر اختیار حکومت در دست فقیه نباشد، اجازه قضاوت باو داده نمیشود.

روایات دیگری نیز هست که برای اثبات ولایت فقیه به آن تمسک شده ولی برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری میشود.

آیا احکام اولیه با پیش آمدن ضرورتها نسخ می شود؟

از مجموع آنچه گفته شد، چنین بدست می آید که امر حکومت در زمان غیبت بدست ولی فقیه است و اوست که باید امور مسلمین را تمشیت دهد و حافظ احکام خدا و حقوق مردم باشد و به تعبیر دیگر، ولی فقیه باید قیام بمصالح عامه نموده و در عین حال پاسدار احکام شریعت باشد، یعنی قیام بمصالح عامه مطلق نیست، بلکه باید حتی الامکان اداره امور امت در چهارچوب دستورات و احکام اولیه شرعی باشد. ولی اگر شرایطی پیش آید که رعایت دستور و حکم شرعی در موردی منافی مصلحت عمومی باشد، و موجب اختلال امر گردد، باید از رعایت و بکار بستن آن دستور و حکم اولیه خودداری شود، چون وجوب حفظ جامعه بر حاکم، نظیر وجوب حفظ نفس بر اشخاص است که در رتبه اول، حفظ باید از طریق بکار بستن حلالها انجام شود و اگر حلال میسر نشد، حفظ نفس با بکار بستن محرمات ضروری است و در چنین مواردی باید از رعایت حکم حرام، صرف نظر شود. و این بدان معنی نیست که احکام مزبور کارائی خود را از دست داده و منسوخ شده باشد، بلکه شرایط خاص ایجاب نموده که بعلت تزام رعایت این دستور، با دستور رعایت مصلحت عمومی، و پرهیز از اختلال نظام که مهمتر از انجام آن دستور است، موقتاً از اجراء مهم صرفنظر شود، بنابراین دستور شرعی مزبور بقوت خود باقی است، و چنانچه ضرورتها یعنی شرایط خاص مزبور و تزام از بین برود، باز بکار گرفته خواهد شد.

از آنچه گفته شد باین نتیجه میرسیم که با صرف نظر کردن از حکمی و عمل نکردن بآن بجهت رعایت مصلحت اهم، احکام عوض نمیشود، نه حلالی حرام میشود و نه حرامی حلال، زیرا حلال محمد(ص) حلال است تا روز قیامت و حرام محمد(ص) نیز حرام است تا روز قیامت، و کار ولی فقیه در این مواقع فقط تقدیم مصلحت اهم بر مهم است، نه جابجا کردن احکام که پیغمبر هم نمیتواند این چنین کاری انجام دهد، بلکه

همانطور که گفته شد تشکیل حکومت اسلامی بمنظور رعایت مصالح اجتماع با حفظ احکام و حدود الهی است و امام امت هم در کتاب بیع در بحث ولایت فقیه میفرماید: «احکام الهیه چه احکام مربوط به امور مالی، چه احکام سیاسی و چه احکام مربوط به حقوق، منسوخ نشده بلکه باقی است تا روز قیامت».

و باقی بودن احکام تا روز قیامت، ضرورت تشکیل حکومتی را که سیادت این احکام را تأمین و متکفل اجراء آن باشد، ثابت مینماید، بلی پیغمبر و امام در بعضی از موارد، اختیار جعل حکم دارند، یعنی سلطنت و منصب جعل حکم را در مواردی که حکم مخصوصی از ناحیه خداوند مقرر نشده است دارند و این حکم نافذ بر اولین و آخرین است، ولی چنین منصبی برای ولی فقیه باین نحو که حکم او هم نافذ بر اولین و آخرین باشد، نیست.

گاهی چنین توهم و گفته میشود: از آنجائیکه ملاکات احکام برای ما مجهول است پس تشخیص اهم و مهم نیز مجهول خواهد بود و بواسطه عدم تشخیص اهم و مهم، بسیاری از مصالح معطل خواهد ماند و چون مصالح اجتماع و عموم مردم باید مورد اهتمام قرار گیرد، نتیجه این خواهد بود که ولی فقیه نسبت به آنچه که مصلحت دید آزاد است.

ولکن این ادعائی است بدون دلیل، زیرا باید دانست که راه تشخیص اهم و مهم منحصر به دانستن ملاکات احکام نیست، بلکه اگر التفات و توجهی باشد، راههای زیادی برای این تشخیص وجود دارد:

اولاً: مهم بودن بعضی از احکام بر بعضی دیگر، واضح است، مانند مهم بودن حرمت قتل نفس بر حرمت غیبت، و اهمیت حرمت هدم قبور ائمه اطهار بر حرمت تخریب قبور مؤمنین و مهم بودن هدم کعبه بر سایر مساجد.

ثانیاً: دستور مراعات احتیاط در دماء و فروج و اعراض، مبین اهم بودن احکام آنها از غیر آنها است.

ثالثاً: مشاهده میکنیم که گناهان به صغیره و کبیره تقسیم شده است و در میان کبائر نیز از نظر اهمیت درجاتی وجود دارد.

رابعاً: برای مخالفت بعضی از احکام، حد کشتن و برای بعضی دیگر حد جلد و حد قطع، و صلب و تبعید، و برای بعضی دیگر تعزیر و تأدیب قرار داده شده است و حقوق الناس نیز بر حقوق الله در بسیاری از جاها مقدم شده و ترک بعضی واجبات کفر دانسته شده است، بدین ترتیب می بینیم که راه تشخیص اهم از مهم هرگز بسته نیست.

بنابر آنچه گذشت تصمیمات فوق العاده ولی فقیه در شرایط خاص، از باب رعایت اهم و مهم و ترجیح اهم است که کاری است مطابق عقل و شرع، ولی باید باین نکته نیز توجه شود که شرایط غیرعادی که اتخاذ تصمیمات فوق العاده را ایجاب مینماید، شرایط و اوضاعی است که با عوامل غیراختیاری بوجود آمده باشد، و الا کسی حق ندارد به اختیار خود وضعی بوجود آورد که ناچار از اتخاذ تصمیمات فوق العاده باشد و الا عندالله مقصر خواهد بود، بلکه لازم است مسئولین امر سعی کنند جریان امور در وضع عادی بوده و در صورت پیش آمدن ضرورتها بحال عادی برگردد، تا زمینه اجراء همه احکام فراهم آید.

تا اینجا باین نتیجه رسیدیم که برحسب استفاد از ادله عقلیه و نقلیه، فقیه عادل در زمان غیبت باید حکومت اسلامی تشکیل دهد، و بر مردم است که از او اطاعت نمایند، و فرقی نیست بین اینکه قائل شویم که عموم ولایت فقیه از ادله استفاده می شود، همچنانکه صاحب جواهر فرموده و نیز می توان این نظر را از فتوای جمعی از فقهاء که اجراء حدود را در زمان غیبت برای فقیه جایز دانسته اند، استظهار کرد، و بین اینکه قائل شویم ادله در اثبات ولایت عامه، قاصر است و تنها ولایت فقیه در امور است که مشروعیت آنها ثابت می باشد. بطوری که اگر فقیه هم نباشد، اعمال چنین ولایتی بر عدول مؤمنین بطور واجب کفائی لازم است و به اصطلاح از امور حسبیه ای است که شارع راضی به مهمل گذاشتن آن نیست، زیرا از آنچه گذشت معلوم شد که حکومت اسلامی که حافظ حدود و حقوق است از اهم واجباتی است که شارع اسلام راضی به ترک آن نیست، زیرا ترک آن موجب هدم شریعت می باشد.

دو سوال و پاسخ آنها

اول اینکه حکم حکومتی چه نوع حکمی است؟

باید دانست که حکم کردن و فرمان و دستور دادن در موارد لازم، یکی از کارهای واجب بر حکومت از ناحیه خداوند است، یعنی هر جا که رعایت مصلحت مردم، ایجاب میکند که باید حکمی از حاکم صادر شود، وظیفه الهی حاکم، حکم کردن است و فرقی نیست در این جهت بین اینکه مصلحت ایجاب نماید حکم مطابق احکام اولیه باشد مانند حکم دفاع و یا نباشد چون حکم حاکم الهی، حکم تنزیلی الهی یعنی مثل حکم الله است و لذا در مقبوله «عمرین حنظله» قبول نکردن حکم حاکم را، رد حکم خدا دانسته است، پس حکم حاکم، همان حکم خدا با واسطه است و اولی و ثانوی ندارد و وظیفه حاکم —

بعنوان اینکه حاکم است - می‌باشد، خلاصه ولی فقیه حاکم مشرع نیست تا حکم اولی و ثانوی داشته باشد.

دوم آیا آنچه اخیراً از حضرت امام مدظله العالی در جواب نامه ریاست محترم جمهوری صادر شد مطلب تازه‌ای بوده است؟

جواب این است که این مطلب نه از امام تازگی دارد و نه امام این مطلب را بعنوان مطلب تازه‌ای فرموده‌اند، کسانی که اطلاع از مباحث امام در ولایت فقیه دارند، میدانند که از اول، فتوای امام همین بوده است، و امام هم اول کسی نیستند که چنین فتوایی داده باشند، دیگران نیز قبل از امام قائل به این قول بوده‌اند، البته برای تفهیم مطلب در سطح عموم مردم، احتیاج به توضیح و تبیین بیشتری است و همانطور که خود حضرت امام نیز فرمودند، این مطلب باید توسط نویسندگان و گویندگانی که اهل فن هستند، توضیح داده شود، زیرا چه بسا مطلبی که برای متخصصین فن، روشن و مبرهن ولی برای دیگران، سؤال انگیز و مورد بحث باشد. لکن کسانی که غوغای فتوای جدید امام را راه می‌اندازند اگر جاهل نباشند طبعاً نظر سیاسی خاصی دارند و میخواهند خود را به بهانه تنگنای فقه از قید و بندهای احکام الهی و فقهی خلاص کنند و تأیید چنین افرادی خود تضعیف مطلب است زیرا حضرت امام مدظله، العیاذ بالله بدعتی نیآورده‌اند که محتاج به جنجال، و تأیید این و آن باشد و فقه، تنگنایی ندارد و اگر تنگنایی باشد ناشی از این است که بعضی‌ها عارف به فقه و فقاهاست نیستند.



بقیه از صفحه ۸

و درشت یک کشور پهناوری که بیش از پنجاه میلیون جمعیت دارد تصمیم بگیرد؟! درست است که نمایندگان مجلس باید شرایط قانونی مذکور در قانون انتخابات را داشته باشند، اقا به نظر ما علاوه بر همه آن شرایط، برای تقوی و تعهد، برای علم و تخصص و برای تجربه و عمل هم باید امتیازاتی قائل شد. امیدواریم نمایندگان مجلس شورای اسلامی در دوره سوم مجلس، قوی و نیرومند و فعال و پرکار و متعهد و متخصص بوده و چون دو دوره گذشته، خدمات ارزنده و شایانی را برای انقلاب اسلامی و کشور داشته باشند.	
---	--



تفسیر سوره فرقان

(۴)

سید ابوالفضل میر محمدی

در سوره شریفه فرقان بیست آیه در رابطه با توحید مشاهده می شود که می توان گفت: توحید از اهداف مهمه این سوره بوده که خدای متعال در یک سوره نسبتاً کوچک، بیست آیه درباره آن نازل فرموده است و ما در مقاله های گذشته هفت آیه از آنها را مورد بحث قرار دادیم و اینک بقیه آیات:

۸ - هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَأْسَوا وَالنَّوْمَ سُباتاً وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشوراً (فرقان/۱۷)

او خدائی است که ظلمت شب را برای شما لباس قرار داد (تا همه در لباس سیاه شب مستور باشید) و خواب را مایه آرامش و ثبات شما قرار داد و روز روشن را برای فعالیت و کار مقرر داشت.

از جمله آیات خداوند، همان وجود شب است که تاریکی آن مانند لباس، انسان را، احاطه کرده و او را وادار می نماید تا از فعالیت و کارهای روزانه دست بکشد و به استراحت پرداخته و نیروی از دست رفته خود را که در اثر زحمات روز از دست داده، جبران کند و این نعمت همان است که در جای دیگر قرآن شریف به آن اشاره رفته است و فایده آن را یادآوری فرموده و آن را از آیات خود بشمار آورده است، چنانچه می فرماید:

.....

o - مقاله های قبلی در شماره های اول و دوم و چهارم (دوره اول) چاپ شده است.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

(یونس/۶۷).

او خدائی است که شب را برای شما قرار داد تا در آن آسایش داشته باشید و روز را روشن قرار داد (برای امر معاش شما) و در این، نشانه‌هایی (از قدرت خدا) برای مردمی که سخن (حق) را بشنوند، وجود دارد. مشروط بر اینکه انسان، گوش شنوائی داشته باشد تا از تذکر خدای خود، بهره بگیرد.

و دیگر از آیات، نعمت خواب است که راحت بخش اعصاب و عضلات و سایر اعضاء و جوارح می‌باشد و آنچه از خواب محسوس است همان انقطاع دستگامهای ادراکی و خارجی از فعالیت‌ها است که خود مانع فرسودگی و بهم ریختگی آنها است و این نعمت بزرگ نیز در جای دیگر قرآن شریف به عنوان آیه ذکر شده است چنانچه می‌فرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَافِكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَآيَاتِكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

(روم/۲۳).

و یکی از آیات (قدرت) الهی، خوابیدن شما در شب و روز و طلب (روزی) شما از فضل و رحمت او است و در این، ادله‌ای بس قوی برای افرادی است که سخن حق را می‌شنوند.

و دیگر از آیات الهی وجود روز است که خداوند متعال آن را روشن خلق کرده تا بندگانش به تحصیل معاش بپردازند و چرخهای زندگی خود و یا جامعه را به حرکت درآورند و این نعمت بزرگی است که به بندگان اعطاء شده و آیتی است برای آنها تا برخالق و منعم خود، شریک قائل نشوند و شریکهای موهومی را که عاجز از خلق چنین مخلوقاتی هستند، دور بریزند چنانچه در جای دیگر قرآن شریف این نعمت را به عنوان آیه ذکر فرموده است:

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحْوُودًا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِيَتَّبِعُوا فَضْلًا مِنْ

رَبِّكُمْ (الاسراء/۱۲)

و ما شب و روز را دو نشانه (قدرت خود) قرار دادیم، آنگاه از آیت شب (و روشنی ماه آن) کاستیم و آیت روز را تابان ساختیم تا (در روز، روزی حلال) از فضل خدا طلب کنید.

پس این نظام منظومه شمسی و این شب و روز که در اثر گردش زمین به دور خورشید بوجود آمده است از جمله آثار خداوندی است که به خوبی دلالت بر وجود خالق قادر و مهربان دارد ولی مشروط بر اینکه انسان، تعقل کند و فکر نماید چنانچه می‌فرماید:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ.. لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (بقره/۱۶۴)

همانا در خلقت آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز.. آیات و نشانه‌هایی برای افراد عاقل وجود دارد.

در خاتمه بحث از این آیه یادآور می‌شویم: تشبیه شب به لباس از جهت تاریکی و ظلمت آن است که بشر را مانند لباس احاطه کرده و پوشانیده است و اما آثار دیگر لباس، مثل حفاظت از سرما و غیره در آیه، منظور نمی‌باشد و دخالت آنها در این تشبیه چنانچه در بعضی تفاسیر دیده می‌شود، به نظر صحیح نمی‌آید.

در قرآن کریم در موارد زیادی از اوصافی که بطور وسیع و شدید در انسان‌ها پیدا شده و در واقع آنان را احاطه کرده به لباس تعبیر شده است، مانند: لباس تقوی، لباس جوع، لباس خوف. پس منظور از تشبیه، همان تاریکی شب است که انسان را احاطه کرده و دربر گرفته است و همین جهت یعنی ظلمت شب است که خدای تعالی آن را در مقابل روز و روشنی آن قرار داده است و در قسم‌های خود به آنها توجه می‌دهد چنانچه در آیات زیر مشاهده می‌شود:

وَاللَّيْلِ إِذَا عَشَصَ (قسم به شب هنگامی که روی جهان را تاریک گرداند)، وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى (قسم به شب هنگامی که آرامش پیدا کرد)، وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (قسم به شب هنگامی که فرا می‌گیرد).

پس تاریکی شب به جهت خواص و فوایدی که دارد مورد توجه قرار گرفته، که قسمتی از آنها را بیان کردیم و قسمت دیگر آن را که در قرآن کریم به آنها اشاره شده فهرست وار و از باب نمونه بیان می‌کنیم:

الف - وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ (اسراء/۷۹)

پاسی از شب را از خواب برخیز و قرآن و نماز بخوان، این یک وظیفه اضافی برای تو است...

ب - مِنْ آثَانِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْهَى (طه/۱۳۰).

در اثناء شب و اطراف روز تسبیح و حمد پروردگارت را بجای آور تا خشنود شوی.

ج - فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا فَإِنْ هَذَا رَبِّي (انعام/۷۶).

و چون تاریکی شب او را پوشانید، ستاره درخشانی دید، گفت این پروردگار من است.

د - مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ (ق/۴۰).

پاسی از شب و بعد از سجده‌ها به تسبیح خدا پرداز.

ه - فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِطُلُوعِ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ (حجر/۶۵).

پس با خانواده‌ات شبانه از این دیار بیرون شو و اهل بیت تو از پیش و خود از پی آنان روان شو.
و- سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا (اسراء/۱).

پاک و منزّه است خدائی که شبی، بنده خود را سیر داد.

و نیز یادآوری می‌شود: اسناد سبّات (به معنای استراحت) اسناد مجازی است که به منظور مبالغه به نوم داده شده است زیرا نوم، استراحت آور است نه خود استراحت و همینطور اسناد نُشور (به معنای تفرق و پراکندگی) به نهار نیز، مجازی است زیرا روز، محل نشور است نه خود نشور و اسناد افعال به محل آنها در استعمالات عرب شایع است چنانچه در جمله «جَرَى الْمِيْرَابُ=ناودان جاری شد» و امثال آن دیده می‌شود.

۹ و ۱۰ - وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا-
لِيُغِيْبَ بِهِ بَلَدًا مَيْتًا وَنُحْيِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَا بِيْئٌ كَثِيْرٌ (فرقان/۴۸/۴۹).

و او خدائی است که بادهای را، پیشاپیش رحمت خود، برای بشارت فرستاد و از آسمان، آبی طاهر و مطهر برای شما نازل کردیم - تا با آن زمین خشک و مرده را زنده سازیم و آن چه را که از چهار پایان و انسانهای بی‌شمار آفریدیم، سیراب کنیم.

دیگر از آیات الهی وجود بادهائی است که خداوند متعال آنها را به مقتضای رحمت خود، به جریان انداخته تا ابرهای متفرق آسمان را در یکجا و در محلی جمع‌آوری نماید و از آن ابرها باران پاک‌کننده به زمین باریده و زمینهای خشک و بی‌آب و علف و در حقیقت مرده را احیاء و سیراب نماید، تا زنده شده و نباتات و اندوخته‌های خود را بیرون ریزند و او است که با این مخلوق خود یعنی باران، چهار پایان و انسانهای زیادی را سیراب می‌کند.
یادآوری می‌شود: خداوند متعال در آیه شریفه اگرچه از بادهای به عنوان بشارت دهندگان تعبیر آورده و ظاهرش این است که بادهای فقط علامت باران‌های آسمانی است و در تکوین آنها تأثیری ندارد، لیکن به قرینه سایر آیات بخوبی استفاده می‌شود که بادهای تأثیر زیادی در پیدایش باران دارند چنانچه در آیات دیگر آمده است:

وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا نِّفَالًا سُفْنَاهُ
يَلْقِيهِ فَيَنْزِلُنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرِجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ... (اعراف/۵۷).

او خدائی است که بادهای را به بشارت (باران رحمت) در پیش بفرستد، تا چون بار ابرهای سنگین را بردارند، آنها را به شهر و دیاری که (از بی‌آبی) مرده است سوق دهیم و به سبب آن باران نازل کنیم، تا هرگونه ثمر و حاصل از آن برآوریم...

در این آیه شریفه کارکرد بادهای بیان شده که خداوند متعال پس از آنکه آنها را به جریان انداخت، ابرها را با خود برمی دارند، و آنها را درجائی متراکم می‌کنند سپس خداوند متعال آنها را به جاهائی که اراده کند سوق داده و باران را نازل می‌کند، پس بخوبی روشن می‌شود که بادهای در تکون ابرها تأثیر دارند، چنانچه در آیه زیر به آن تصریح شده است:

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ (حجر/۲۲)

بادهای را برای لقاح فرستادیم، پس باران را از آسمان نازل کرده و شما را سیراب گردانیدیم.

و با توجه به اینکه لواقح جمع لاقحة یعنی باردار کننده، از اوصاف ریح قرار داده شده، بخوبی روشن می‌شود، بادهای هستند که ابرها را به هم می‌آمیزند و برای ریزش باران آماده می‌کنند.

به هر حال ما اگر نتوانیم برای تمام بادهای چنین اثری را قائل شویم برای بعضی از آنها که از جوانب خاصی می‌وزند، باید قائل شویم و گفته می‌شود: عربها بادهای را به چهار قسم تقسیم کرده‌اند:

۱- باد شمال

۲- باد جنوب (این دو قسم به اعتبار جهت و طرفی که مبداء وزیدن آنها است بنام شمال و جنوب نامیده شده است).

۳- باد صبا و قبول و آن بادهای شرقی است.

۴- باد دبور و آن بادهای غربی است.

برای تمام اقسام آن تأثیر قائلند و می‌گویند: بادهای به اعتبار نواحی و اقطار آثار مختلفی دارند مثلاً باد صبا و شمال در مصر تأثیر ندارند، زیرا از سرزمینهای بی آب و علف می‌آیند و در تولید باران اثری ندارند. و اما بادهای دبور و جنوب، چون از طرف دریا می‌آیند بخارها را با خود حمل کرده و تبدیل به باران می‌کنند و همینطور است در منطقه شامات که بادهای دبور- که از مغرب می‌وزند- تولید ابر می‌نمایند^۱

و این اقسام و اسماء که برای بادهای ذکر کرده‌اند در روایات شیعه نیز دیده می‌شود، چنانچه مرحوم بحرانی از ابی بصیر روایتی نقل می‌نماید.

ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردم که

.....

۱- تفسیر المنار ط بیروت ج ۸ ص ۴۶۸.

بادهای چهارگانه یعنی باد شمال و جنوب و صبا و دبور چگونه است مردم می‌گویند: باد شمال از بهشت است و باد جنوب از جهنم؟ امام (علیه السلام) مطالبی فرمودند که دلالت بر آنچه در قبل گفته شد دارد و از جمله کلمات آن حضرت اینکه: باد رحمت، بادهای لواقع و باردار کننده‌اند، بعضی از آنها ابرها را به حرکت درمی‌آورد و دیگری آنها را بین آسمان نگه می‌دارد و بعضی از آنها به ابرها فشار می‌آورد و باران نازل می‌شود...^۲

۱۱ - وَفَوَالَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أجاجٌ وَجَمَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً وَحِجْراً مَخْجُوراً (فرقان/۵۳).

و او خدائی است که دو دریا را به هم درآمیخت، این آبی شیرین و گوارا و این (دیگری) شور و تلخ و بین این دو حایلی قرار داد که از هم منفصل و جدا باشند.

از جمله آیات الهی وجود دو دریا است که آب یکی از آن دو گوارا و در نهایت شیرینی و دیگری شور و در نهایت شوری می‌باشد و خداوند قادر متعال به واسطه مرزو حائلی که در بین آن دو قرار داده، ممزوج هم نمی‌شوند و دریای شیرین در شیرینی و دریای شور در شوری خود باقی مانده و حالت شیرینی و شوری خود را از دست نمی‌دهند. این آیه شریفه برحسب ظاهر ابتدائی، دلالت دارد بر اینکه در روی زمین دو دریای شور و گوارا متصل بهم وجود دارد که به قدرت خداوند به هم مخلوط نمی‌شوند و لذا اشکال شده که در روی زمین دریای شیرینی وجود ندارد پس چرا خداوند از آن نامبرده است.^۳

اما اگر گفته شود مراد از بحر و دریای شیرین همان منابع آب‌های زیرزمینی شیرین است در این فرض اشکال وارد نخواهد شد، چون آبهای شیرین مخازن زیرزمینی که رودخانه‌ها از آن جاری می‌شوند، با اینکه بعضی از آنها در جوار و نزدیک دریاها می‌شور است از آنها متأثر نمی‌شوند و در شیرینی خود باقی هستند، همانطور که دریای شور در شوری خود باقی است، و این نیست مگر قدرت خداوند قادر که توسط مرزو حائل، از اختلاط آنها مانع شده است.^۴

.....

۲ - تفسیر برهان طبع تهران ج ۴ ص ۱۶۶.

۳ - اضواء علی متشابهات القرآن تألیف شیخ خلیل یس در تفسیر آیه.

۴ - تفسیر المیزان، اضواء علی متشابهات القرآن و تفسیر طنطاوی در تفسیر آیه.

البته معنای دیگری نیز برای این آیه گفته شده: مانند رودهای شیرین همچون نیل و دجله و فرات که وارد مدیترانه و خلیج فارس می شوند که نه شوری دریاها در آنها موثرند و نه شیرینی آنها در دریا تأثیر می کند.

یادآوری شود:

الف — بحر در لغت به معنای مجتمع آب کثیر نیز آمده است^۵ و به رودخانه نیز اطلاق می شود و در محاورات فارسی زبانها نیز، به رودخانه، دریا گفته می شود، چنانچه مردم مشهد به رودخانه «کشف رود» دریا می گویند.

ب — کلمه محجوراً در جمله حجراً محجوراً صفت «حجر» است یعنی «حجر و مانع» ساخته و پرداخته شده و همینطور کلمه ظلیلاً در جمله ضیلاً ظلیلاً که به معنی سایه ثابت است.

۱۲ و ۱۳ — هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا — وَيَقْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا (مُرْقَان/۵۵/۵۴).

و او خدائی است که از آب (نطفه)، بشر را آفرید و بین آنها خویشی و بستگی و ازدواج قرار داد و خدای تو بر هر چیزی قادر است — و (این مشرکان) به جای خدا، بتهایی را که هیچ سود و زبانی به حال آنان ندارد، می پرستند و کافر، به پروردگار خود پشت می کند.

خداوند متعال در این دو آیه نیز یادآوری فرموده که خدائی، سزاوار کسی است که از آب، بشر را خلق کرده و آن را موجب بقاء نسل و خویشاوندی نسبی و سببی قرار می دهد و واضح است که این کار در توان و قدرت خدای یکتا است و نیز خدائی، کسی را سزا است که نفع و ضرر ربنندگان را در اختیار داشته باشد و معلوم است، اشیاء و یا انسانهایی که این بت پرستان و مشرکان، آنها را می پرستند چنین قدرتی ندارند و نباید آنها را عبادت نمود.

در اینکه مراد از بشر، حضرت آدم (علیه السلام) است و یا اولاد او و یا اعم از هر دو، در بین مفسران اختلاف است و ظاهر آیه این است که مراد همان بنی آدمند، زیرا آدم ابوالبشر از خاک آفریده شده و عیسی مسیح (علیه السلام) نیز از آیه مستثنی است، ولی بقیه افراد بشر از آب یعنی نطفه خلق شده اند پس مراد از بشر، غیر از آدم و عیسی (علیهما السلام) است، زیرا خداوند متعال در قرآن کریم در جاهائی که خلقت حضرت آدم را تذکر

.....

۵ — قاموس اللغة و مفردات راغب.

می دهد، منشأ آن را طین ذکر فرموده است، چنانچه در آیات شریفه زیر این معنی آمده است:

﴿ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ (ص/۷۱).

(ای پیغمبر یاد کن) هنگامی را که خدا به فرشتگان گفت که من بشری را از گل می آفرینم.

﴿ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (الاسراء/۶۱).

وقتی که به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنند، همه سجده کردند جز شیطان، او گفت: آیا در مقابل کسی سجده کنم که از خاک آفریده ای؟

﴿ إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ (آل عمران/۵۹).

همانا مثل خلقت عیسی، پیش خدا، مانند خلقت آدم ابوالبشر است، که خدا او را از خاک خلق کرد.

وهرگاه به خلقت اولاد و نسل آدم (علیه السلام) توجه می دهد، منشأ آن را نطفه یادآوری کرده است چنانچه در آیات شریفه زیر آمده است:

﴿ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِنْ طِينٍ - ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ (سوره سجده/۸ -

۷).

و آدمیان را نخست از خاک بیافرید - آنگاه (خلقت) نژاد نوع بشر را از آبی بی قدر، مقرر گردانید.

﴿ أَوْلَمْ يَرِ الْإِنسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٍ (سوره یس/۷۷).

آیا انسان ندید که ما او را از نطفه ای آفریدیم و سپس او دشمن آشکار ما گردید؟
بنابر این می شود بین آیاتی که مطلقاً خلقت انسان را از خاک می دانند مانند آیه شریفه:

﴿ وَمِن آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (سوره روم/۲۰) و بین آیاتی که مطلقاً خلقت انسان را از نطفه می دانند مانند آیه شریفه: ﴿ أَوْلَمْ يَرِ الْإِنسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُّطْفَةٍ (یس/۷۷) جمع نمود، به اینکه گفته شود آیات اولی مربوط به خلقت بشر اولی یعنی آدم (علیه السلام) و آیات دسته دوم، مربوط به خلقت اولاد آدم می باشد. چنانچه این جمع را

۶ - و یکی از نشانه های قدرت الهی این است که شما را از خاک بیافرید، سپس بصورت بشر (روی زمین) منتشر شدید.

۷ - آیا انسان ندید که ما او را از نطفه ای آفریدیم؟

درآیاتی از قرآن شریف می بینیم مانند این آیه شریفه:

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُفُوفٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا (فاطر/۱۱).

خدا شما را (نخست) از خاک و سپس از نطفه خلق کرد، آنگاه شماراجفت جفت قرارداد. و اما جمله: فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا مراد از این جمله نیز مورد اختلاف قرار گرفته^۸ لیکن با توجه به معنای لغوی این دو واژه به نظر می رسد مراد از آیه روشن گردد.

در کتابهای لغت آمده است:

النَّسَبُ مُعْرَكَةٌ وَالنَّسَبُ بِالْكَسْرِ وَالضَّمِّ، الْقَرَابَةُ أَوْ فِي الْأَبْنَاءِ لِحَاصَّةٍ وَالصِّهْرُ بِالْكَسْرِ، الْقَرَابَةُ وَحُرْمَةُ الْخُنُونِ وَالْخُنُونُ^۹

یعنی نَسَب (به فتح نون و سین) و نسبت (به ضم نون و یا کسر آن) به معنای قرابت و خویشی و یا فقط قرابت پدری است و «صهر» به معنای قرابت و محرمیت سببی و دامادی می باشد.

پس می شود گفت: مقصود از تذکر این جمله این است که بشر است که وسیله قرابت نسبی و سببی می شود و این خود نعمت بزرگی است که خویشاوندان با خود دارند اما اینکه گفته شده مراد از نسب، خویشاوندان مرد و مراد از صهر، خویشاوندان زن می باشد برخلاف آن است که از کتابهای لغت نقل کردیم، بلکه برحسب عرف نیز قوم و خویش سببی اعم از خویشان زن می باشد بلکه مردها هم خویشاوند سببی مانند عروس و یا داماد دارند.

و اما اینکه گفته شده مراد از «نَسَبًا وَصِهْرًا» ذکور و اناث می باشد، به نظر، صحیح نمی آید زیرا تنويع اولاد به حسب ذکور و اناث در آیات قرآنی با تعبیرات دیگری بیان شده است، چنانچه در آیه شریفه: يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ، يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِمَّا نًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكَوْرَ^{۱۰} (شوری/۴۹) و آیه شریفه: إِنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَوْرَ وَالْأُنْثَى^{۱۱} (نجم/۴۵) و آیه: ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا^{۱۲} (فاطر/۱۱) دیده می شود پس در آیه شریفه محل بحث به خویشاوندی

بقیه در صفحه ۱۰۱

۸- تفسیر مجمع البیان و تفسیر المیزان.

۹- قاموس اللغة ومفردات راجب و قرطبی در تفسیر آیه.

۱۰- هر چه بخواهد می آفریند و به هر که خواهد فرزند اناث (دختر) و به هر که خواهد فرزند ذکور (پسر) عطا

می کند.

۱۱- و او (خلق را برای آنس با هم) جفت را، نر و ماده آفریده است.

۱۲- سپس شما را جفت (مرد و زن) قرارداد.

انسانها اختصاص، داده شده است چنانچه در آیه شریفه: وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا^{۱۳} (حجرات/۱۳) به نعمت دیگر خلقت که همان اختلاف طایفه ها و قبیله ها است، تذکر داده شده است.

یادآوری شود: واژه و لغت ظهیر در قرآن کریم همانطور که با لام استعمال شده چنانچه در آیه شریفه وَلَا يَأْتُونَ بِنِجْلٍ وَلَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا^{۱۴} (اسراء/۸۸) می بینیم با عَلِيٍّ نیز استعمال شده است مانند آیه محل بحث: وَكَانَ الْكَافِرُ عَلِيٍّ رَجِيحًا ظَهِيرًا^{۱۵} ومعنای آن در هر دو صورت به معنای کمک و معین است لیکن در صورت «لام»، کمک به نفع است و در صورت «علی» کمک و همکاری با هم بر ضد طرف مخالف می باشد.

.....

- ۱۳ - و شما را شعبه های بسیار و فرقه مختلف گردانیدیم (تا قُرب و بُعد و نَسَب و نَزاد) یکدیگر را بشناسید.
- ۱۴ - و هرگز نتوانند مثل قرآن را بیاورند هر چند هم پشتیبان یکدیگر باشند.
- ۱۵ - و کافر (بنادانی از خدای خود روی می گرداند) پشت به امر پروردگار خود می کند، (فرقان/۵۵)



حسین نوری



کتابی که نیمی از علم فقه است ۸

ارث و مسألة حَبْوَه

یکی از عناوینی که در ارث اسلامی، جایگاه مخصوصی دارد مسألة حَبْوَه است، حَبْوَه در واژه عربی بمعنای عطاء و بخشش است و اصل این مسألة بر این اساس است که شارع اسلام از نظر احترامی که برای سرپرست خانواده قائل شده، برای احترام و بقای آثار و حفظ مرکزیت خانواده مقرر کرده است که مختصات سرپرست

خانواده - البته آن مختصاتی که معمولاً همیشه در پیش چشم اعضای خانواده و آشنایان، وجود داشته و جلوه گر بوده است و آن سر پرست را با آن مختصات می شناختند - در میان ورثه متفرق و تقسیم نشود بلکه همه آنها بطور کلی به پسر بزرگتر میت داده شود.

و آن مختصات عبارت است از قرآن و انگشتر و شمشیر و لباس میت - چه لباسی که پوشیده و یا برای پوشیدن گرفته و دوخته است ولی هنوز آنرا پوشیده است -

و از آنجا که این اشیاء از میان سایر ورثه، بلاعوض به پسر بزرگتر داده می شود و بر او لازم نیست در برابر این امتیاز چیزی به ورثه دیگر بدهد، به آنها حَبْوَه یعنی بخشش اطلاق شده است.

اصولاً پسر بزرگتر در فقه اسلامی جایگاه خاصی دارد و لذا بر او لازم است، قضای نمازهایی را که از پدرش فوت شده است^۱ بجا بیاورد و باید توجه داشت که میان حبوه که مورد بحث فعلی ما است با وجوب قضای نمازهای پدر که هر دو با پسر بزرگتر ارتباط دارد، ملازمه ای نیست یعنی: اینطور نیست که حبوه در برابر قضاء نماز باشد - که اگر پدر نماز قضاء در ذمه نداشته و یا داشته باشد ولی پسر قصد انجام آن را نداشته باشد، حبوه ای در بین نباشد - بلکه این دو تا هر یک مسأله جداگانه ای می باشند و با هم از نظر نوع فقهای ما ارتباط ندارند.

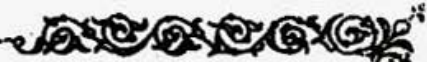
و نیز باید توجه داشت که این مسأله یعنی: اختصاص پسر بزرگتر به اشیائی که ذکر گردید از متفردات فرقه امامیه است و فقهاء سایر فرق اسلامی به آن قائل نیستند و تنها فقهای ما که در استنباط احکام، از مکتب اهل بیت عصمت سلام الله علیهم الهام گرفته و احادیث خاندان نبوت را نیز اساس استنباط قرار می دهند در طی کتب فقهی خود - چه قدمات و چه متأخرین - آن را ذکر کرده اند.

سید مرتضی علم الهدی (ره) در کتاب انتصار می گوید:

از جمله مسائلی که تنها امامیه به آن قائل هستند این است که پسر بزرگتر میت در میان وراثت دیگر این امتیاز را دارد که قرآن و شمشیر و انگشتر میت به او داده می شود و فقهای فرقه های دیگر اسلامی، همه با ما در این

.....

۱ - بعضی از فقهاء قضای روزه او را نیز مانند نماز لازم می دانند.



مسأله مخالف می‌باشند و این حکم را قبول ندارند.^۲

شیخ طوسی (رضوان الله علیه) نیز در کتاب خلاف خود که مسائل مورد اختلاف میان شیعه و اهل تسنن را مورد بحث قرار داده و با ذکر دلائلی به اثبات نظریات امامیه پرداخته است، در مسأله ۱۲۹ از کتاب ارث می‌گوید:

لباس و شمشیر و قرآن میت^۳ به فرزند بزرگتر وی باید داده شود و ورثه دیگر از آنها ممنوع می‌باشند و همه فقهای غیر امامیه با این موضوع مخالفند و از نظر آنها فرقی میان ورثه نیست و این چند چیز نیز مانند دیگر اموال میت باید میان همه ورثه تقسیم شود.

سپس می‌گوید: دلیل ما بر این مطلب اجماع فقهای ما و احادیثی است که از اهل بیت علیهم السلام نقل گردیده است.

فقهای امامیه چنانکه گفتیم دارای این مزیت می‌باشند که در استنباط احکام الهی علاوه بر کتاب خداوند و سنت حضرت پیغمبر (ص) به احادیثی نیز که از اهل بیت پیغمبر (ع) در دست دارند، استناد می‌کنند و مسأله حبه نیز از جمله مسائلی است که فقط در احادیث اهل بیت آمده است، لذا باین مسأله قائل گردیده و به آن متفرد شده‌اند.

تعداد احادیثی که در این رابطه وجود دارد طبق نقل محدث عالی مقام شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه^۴ و نقل محدث بزرگوار حاج میرزا حسین نوری در کتاب مستدرک الوسائل^۵ مجموعاً ۱۰ حدیث است که ۳ تا از آنها صحیح و چهارتا از آنها مؤثق است و دلالت آنها بر اختصاص پسر بزرگتر^۶ به قرآن و شمشیر و انگشتر و لباس

.....

۲- کتاب انصار ص ۲۹۹.

۳- در اشیاى که حیوة را تشکیل می‌دهند اختلاف است و لذا می‌بینیم که سید مرتضی قرآن و انگشتر و شمشیر و شیخ طوسی قرآن، لباس و شمشیر را ذکر کرده است و فقهای دیگر نوماً قرآن و انگشتر و شمشیر و لباس را ذکر کرده‌اند.

۴- وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۴۳۹.

۵- مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۱۵۹.

۶- در این حکم، میزان، پسر است که در حال مرگ میت، بزرگتر از فرزندان دیگر او باشد و اگر یک پسر بیشتر نداشته باشد نیز همین حکم درباره او جاری است.

پدر، بسیار روشن است.^۷

منتها در این مورد باین چند نکته نیز باید توجه کنیم:

□ ۱- اگر پسر بزرگ، بیش از یکی باشد، مثلاً از دوزن او یا بیشتر در یک زمان، دو پسر یا بیشتر بدنیا آمده باشند، باید قرآن و لباس و انگشتر و شمشیر پدر را، میان خودشان قسمت کنند.

□ ۲- یکی از شرائط استحقاق پسر بزرگتر، آن است که از آن میت غیر از حبوه، اموال دیگری نیز بعنوان ارث برای وراث دیگر باقی مانده باشد و گرنه در صورتی که مال میت منحصر به همان قرآن و شمشیر و انگشتر و لباس باشد در این صورت اختصاص آنها به پسر بزرگتر- همانطور که صاحب جواهر نیز تصریح کرده است^۸- اجحاف به ورثه دیگر و اضرار به آنها است و لازم است که حبوه میان همه ورثه تقسیم شود یعنی: در این مورد مسأله حبوه متفی می شود.

□ ۳- در صورتی که میت مقروض باشد، اگر مقدار قرضش باندازه همه اموال او یا زیادتر از اموال او باشد، در این صورت نیز مسأله حبوه متفی است و لازم است آنها را در راه ادای دین میت به مصرف برسانند، زیرا حبوه اختصاص و امتیازی است برای پسر بزرگتر در مقام ارث بردن، ولی مقام ادای دین در اسلام بر مسأله تورات مقدم است. و همچنین اگر میت مقروض نیست ولی برای تجهیز او یعنی کفن و دفن و سایر مراسم لازم او، مالی جز انگشتر و شمشیر و قرآن و لباس او نمانده است در این صورت نیز لازم است آنها را در تجهیز او صرف نمایند و چنانچه پس از مخارج تجهیز چیزی از این اشیاء باقی بماند، میان همه وراث تقسیم می شود.

ولی اگر اموال او بیش از مقدار دین باشد، پس از ادای دین در مقام تقسیم ارث، قرآن و انگشتر و لباس و شمشیر به پسر بزرگتر داده می شود.^۹

□ ۴- چنانچه میت وصیت کرده باشد که قرآن و شمشیر و انگشتر و لباس وی را به شخص دیگری غیر از پسر بزرگتر بدهند و یا در راه مخصوصی خرج کنند، اگر قیمت آنها

.....
۷- در بعضی از این احادیث، کتابها و مرکب و زره و غیر آن نیز ذکر شده است، ولی عدم اعتماد فقهاء به این قسمت از محتوای آنها موجب گردیده است که آنها در این قسمت از محتوای خود، از درجه اعتبار بیفتند.

۸- جواهر الکلام ج ۳۹ ص ۱۳۴.

۹- هر چند جمعی از فقهاء در این مورد نیز بر پسر بزرگ لازم می دانند که به نسبت دین میت به همه اموال وی که حبوه هم از آن جمله است، در ادای دین شرکت نمایند.

باندازه ثلث یا کمتر از ثلث مال میت باشد آنها در همان راهی که وصیت کرده است مصرف می‌شوند و برای پسر بزرگتر در این صورت حبه ای نیست. و اگر قیمت آنها از ثلث بیشتر باشد— چون شخص فقط می‌تواند باندازه ثلث مال خود وصیت کند و وصیت او در بیش از ثلث مال، احتیاج به اجازه ورثه دارد— در آن اندازه ای که از ثلث بیشتر است با موافقت پسر بزرگتر، صحیح و نافذ خواهد بود. و اگر مقداری از اموال خود را— مثلاً ده هزار تومان— وصیت کرده باشد که به «زید» بدهند و آن مقدار از ثلث کمتر باشد لازم است همه اموال میت حتی قرآن و شمشیر و لباس و انگشتر او را در نظر گرفته و حساب کنند که چه مقدار از آن، با ملاحظه نسبت در برابر حبه قرار می‌گیرد که آن مقدار را باید پسر بزرگتر بپردازد تا حبه از آن او باشد.

ولی اگر عینی از اعیان مال خود مثلاً یک درخت معین از درخت هایش و یا یک فرش معین از فرشهای خود را مورد وصیت قرا داده و گفته است که آنرا به «زید» بدهند، در این صورت تراحمی میان وصیت او و حبه وجود ندارد و پس از مرگ و عمل به وصیت، حبه مال پسر بزرگتر خواهد بود.



شخصیت عرفانی

و اخلاقی

پیامبر (ص) ۳

محمد رضا امین زاده

محمد (ص) اولین کسی که با خدا میثاق بست

این مقال را با سخنی از امام سجاده، زین العابدین علی بن الحسین (علیهما السلام) آغاز می‌کنیم:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِمَا كَانَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ بِمَا آخِرَ يَكُونُ بَعْدَهُ، الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِقِينَ وَعَجَزَتْ عَنْ نَعْيِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ، اِئْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ اِئْتِدَاعًا وَأَخْتَرَهُمْ عَلَى مَشِيئِهِ اِخْتِرَاعًا ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ وَبَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ لَا يَفْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَهُمْ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَقْدِمًا إِلَى مَا آخَرَهُمْ عَنْهُ...!

جهان هستی با آنچه در آن هست، فعل خداوند متعال می‌باشد و خداوند، علت مفیض موجودات بوده و موجودات، مفاض و معلول حضرت باری تعالی هستند.

۱- ستایش و سپاس خدایی را که نخستین وجود بوده و پیش از او وجودی نبوده است (بنابراین، علت فاعلی هر موجودی است) و آخرین وجود است و پس از او موجودی نیست (کنایه از این که علت غائی هر موجودی می‌باشد) آن خدایی که دید بینندگان و دوراندیشان از مشاهده (ذات) او ناتوان و اندیشه توصیف کنندگان از ذکر وصف او عاجز است، به قدرت خود، آفریدگان را از نیستی به هستی آورد و به اراده خویش بر آنان لباس وجود پوشانید، سپس در راهی که اراده کرده بود ایشان را سیر داد و در راه محبت خویش برانگیخت، و بدان سمتی که آنان را به پیش فرستاد یارای عقب ماندن و سستی (در راه) ندارند و از آن سمتی که آنان را مانع شد، قدرت و توانائی پیش رفتن را ندارند (دعای اول صحیفه سجادیه).

رابطه معلول با علت و مفاض با مفیض، رابطه وجودی است و بدین جهت، وجود معلول، وجود فقری است، وجودش عین فقر و نیازمندی است نه این که وجودی است که صفت فقر را داشته باشد، آن چنان که وجود فاعل هستی، عین غنی و بی نیازی است، بنابراین وجود مخلوقات، تمام ربط به خدای متعال است و چنین وجودی در همان راهی حرکت کرده و در جهتی راه می پیماید که موجدش او را در آن جهت به راه انداخته است، و طبق این قاعده که فاعل، محب و فعل، محبوب است، فعلش را برای خود می خواهد (ولذا جهت فعل به سوی فاعل خواهد بود، چنانکه مبدأ فعل هم فاعل است، از او و به سوی او) خداوند متعال موجودات را که فعل او هستند و آنها را از روی اراده و مشیت و محبت خود آفریده در جهت محبت خویش برانگیخته است و موجودات دو قسمند:

۱ - برخی بدون واسطه محبوب او هستند.

۲ - بعضی با واسطه محبوب اویند.

آن موجودی که بدون واسطه آفریده شده، محبوب بی واسطه خدا است و آن موجوداتی که با واسطه فیض آفریده شده اند با واسطه، محبوب خدایند، و حضرت امیر (علیه السلام)، در روایتی می فرماید:

كَانَ اللَّهُ وَلَا شَيْءَ مَعَهُ، فَأَوَّلُ مَا خَلَقَ، نُورَ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) ... وَالْحَقُّ تَبَارَكَ
وَتَعَالَى يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَيَقُولُ: يَا عَبْدِي أَنْتَ الْمُرَادُ وَالْمُرِيدُ وَأَنْتَ خَيْرَتِي مِنْ خَلْقِي، وَعِزَّتِي
وَجَلَالِي لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْآفَلَكَ مَنْ أَحَبَّكَ أَحَبَّنِي...

و فعل در جهت فعل بودنش و با توجه تیا احتیاجش، تخلف از فاعل و اراده او نمی تواند داشته باشد، زیرا که فاعل، رب و صاحب اختیار او است و مربوط و مخلوق با تمام وجود، سخنش این است که تحت تسلط رب و خالق می باشد، و اگر بتوانیم کلمه میثاق را در اینجا بکار ببریم باید بگوئیم: تسلیم بودن موجود ممکن در برابر وجود و کمال مطلق (بنابراین فرض که ممکن، وجود مستقلی در قبال وجود مطلق، داشته

.....

۲ - خداوند (قبل از هر چیزی موجود) بود و وجودی پیش از او نبود، اول موجودی را که آفرید نور حبیبش محمد (ص) بود، خداوند تبارک و تعالی به آن نظر افکنده و گوید: ای بنده من تو مقصود و مرید هستی و تو را از میان آفریدگانم اختیار کردم، به عزت و جلالم سوگند اگر به خاطر تو نبود جهان را نمی آفریدم، کسی که تو را دوست بدارد، محبوب من خواهد بود. بحان ج ۱۵ ص ۲۷.

باشد) میناق تکوینی بین فعل و فاعل فعل است، بدین گونه که:

لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَ لَهُمْ إِلَيْهِ وَلَا يَسْتَعْجِلُونَ تَقْدِمًا إِلَىٰ مَا آخَرَهُمْ عَنْهُ. ۳

و براین اساس، همه موجودات مقهور و مستبح اویند و به حمد او اشتغال دارند:

وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ. ۴

سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ. ۵

و تسبیح، تنزیه و نفی هر نقص و حاجتی از ساحت قدس و کمال الهی است. ۶
ممکنات که تسبیح خدای متعال می‌گویند او را از هر نقص و عیب و حاجتی مبرا می‌کنند و وجود خویش را که عین الربط است ناقص می‌بینند، لذا با حمد و ستایش او، به فیض بی‌کران او نزدیک می‌گردند، و از نقص به سوی کمال، قدم برمی‌دارند و به جهت محبت و عشق آنها به الله، مستغرقند در ملاحظه جلال ازلی، و واله اند در مشاهده جمال او لم یزلی، معشوقی جزء مبدأ اعلیٰ، و محبوی جز علت اولی ندارند... زیرا که نزد صاحبان بصیرت، هر مفیضی، مطلوب حقیقی است از برای مفاض خود و هر علتی محبوب ذاتی است از برای معلول خود، بدین جهت، سفلیات، طالب علویات، کائنات طالب مبدعات و همه به حسب فطرت و جبلت، طالب خیر اقصیٰ و مبدأ اعلیٰ می‌باشند. ۷

به هر حال، رابطه وجودی بین معلول و علت و مفیض و مفاض و تسبیح مخلوق و مرئوب، خالق و رب را (بر اساس مراتب وجود در موجودات) مختلف است، و مراتب وجود تابع قرب و بعد به مبدأ اعلیٰ می‌باشد، ابعاد موجودات، ضعیف‌ترین رابطه و

.....

۳ - به آن سمتی که آنان را می‌برد یاری عقب‌گرد و سستی ندارند و از آن سمتی که آنان را مانع شد، قدرت و توانائی پیش‌روی ندارند. (دهای اول صحیفه سجادیه).

۴ - و هیچ موجودی نیست جز این که او را تسبیح و ستایش می‌کند، لکن شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید (اسراء آیه ۴۴).

۵ - آنچه در آسمانها و زمین است به تسبیح خدای متعال مشغولند (سوره حدید آیه ۱).

۶ - تسبیح، تنزیه و پاک بودن از آلودگیها است و آن، نفی هر گونه نقص و نیازمندی از ساحت کمال خدای متعال می‌باشد، (المیزان، ج ۱۹ ص ۱۶۴).

ذات خداوند را از هر گونه وابستگی به اکوان (سکون، حرکت، افتراق، اجتماع) و از عیوب و پیش‌آمدهای روزگار و امکان خالی دانستن؛ حقیقت و روح تسبیح است (تفسیر سوره جمعه، ص ۱۲۸ صدرالمتألهین).

۷ - انوار جلیه ملا عبدالله مدرس زوزی، ص ۱۷۸.

اقرّب آنها کاملترین و قوی‌ترین رابطه وجودی را با خداوند متعال دارد و لذا اولین رابطه و اولین میثاق و اولین تسبیح را، اولین مخلوق (که اقرّب به خدا و اکمل موجودات در عالم امکان است) دارد و آن وجود عقل اول یعنی نور پیامبر عظیم الشان اسلام، حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) است چنان که بیان شد.

نبی گرامی اسلام (ص) قبل از هر موجود امکانی، و قبل از انبیاء عظام (علیهم السلام) اقرار به ربوبیت خداوند متعال کرد و به ستایش حضرت حق پرداخت، چنانکه روایات به بیان این مطلب گویا است از جمله:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): يَا أَيُّ شَيْءٍ سَبَقَتْ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْتَ بِيَعْنَتِ آخِرَهُمْ وَخَاتَمُهُمْ؟ قَالَ: إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ آتَتْ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى، فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيِّ قَالِ بَلَى، فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ.^۸

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ... قَالُوا بَلَى...» قَالَ: كَانَ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله) أَوَّلَ مَنْ قَالِ: بَلَى... فَأَتَيْتِ الْمَعْرُوفَةَ فِي قُلُوبِهِمْ وَنَسُوا ذَلِكَ الْمِيثَاقَ وَسَيِّدُ كُرُونَةَ بَعْدُ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَلَا رَازِقُهُ.^۹

شهادت، حضور است، دیدن است، یافتن است، شنیدن و دیدن با واسطه

۸- از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: بعضی از قریش به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گفتند: به چه چیزی بر پیامبران سبقت جستید در حالی که آخرین فرد آنان هستید که برانگیخته شده‌اید و خاتم پیامبران می‌باشید؟ فرمودند: همانا من اول کسی هستم که به پروردگار ایمان آوردم و اولین کسی هستم که خواست خدا را قبول کردم، آن هنگام که از پیامبران پیمان گرفتم، «و آنان را بر خودشان شاهد قرار داد که آیا من صاحب اختیار شما نیستم، گفتند: چرا» پس من اول پیامبری بودم که پاسخ مثبت دادم و قبل از همه آنان به توحید خداوندی اقرار کردم (کافی ج ۱ ص ۴۴۱ روایت ۶).

۹- از زراره روایت شده است که از امام صادق (علیه السلام) درباره فرمایش خدای عزوجل «ای پیامبر به یاد بیاور هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم همه گفتند: چرا ما به ربوبیت تو گواهی می‌دهیم»، سؤال کردم، حضرت فرمودند: محمد (ص) اول کسی بود که پاسخ مثبت داد... پس معرفت را در قلبهایشان ثابت گردانید ولی (مردم) این میثاق را فراموش کردند و به زودی متذکر خواهند شد، اگر این پیمان نبود هیچ کسی نمی‌دانست که آفریننده و روزی دهنده او کیست؟ (اثبات الهداة، ج ۱ ص ۹۸ روایت ۴۶، العیاشی، ج ۱ ص ۳۹).

نیست، دیدن با آیه و نشانه (که آینه حق است) نیست، بلکه یافتن حضوری است. در شهادت، شعور و عقل و دانستن نهفته است یعنی شهادت، شناخت همراه با شهود و حضور است، انسانی که بوجود حضرت باری تعالی شهادت می دهد، باید به وجود خویش آشنائی حضوری داشته باشد، و آیه شریفه **أَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ** آنجا حقیقت پیدا می کند که شخص به خود، آگاهی شهودی داشته باشد، خودش از خودش ناپیدا نباشد، آن کس که خود را یافت و پیدا کرد، وجودش را ربط محض می بیند به گونه ای که هیچ گونه استقلالی را مشاهده نمی کند، در چنین هنگامی وابستگی و مفاض بودنش را به خدا و مفیض، مشاهده می کند، در این حالت از خود تهی می شود و غرق در مشاهده حضرت حق می گردد و شناخت شهودی که معرفت او به مشاهده او است، حاصل می شود^{۱۰} و در اینجا معاینه انجام می گیرد^{۱۱} آنگاه رب و مفیض سؤال می کند: **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟** پاسخ مفاض این است **بَلَىٰ شَهِدْنَا**، شهادت به این که تو صاحب اختیاری و ما عبد و مملوک، تو غنی بالذاتی و ما فقیر بالذات، مسلم است که معرفت حصولی بر فقر وجودی، دلالت دارد بر معرفت حصولی به این که این وجود وابسته به وجود واجب و غنی بالذات است، و چنین معرفتی کافی برای شهادت دادن نیست، شهادت وقتی مصداق حقیقی پیدا می کند که مشهود نزد شاهد، حاضر بوده و حضور عینی داشته باشد.

رابطه وجودی دارای مراتب است رابطه وجودی هر چند قوی تر باشد، حضور و شهود بیشتر است و آن وجودی که بیش از هر وجودی دارای معرفت حضوری هست، وجود اقرب به مبدأ واجب است، و لذا در اقرار به ربوبیت خداوند متعال، سابق و مقدم بر دیگر موجودات خواهد بود، و چنین وجودی، نور پاک رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می باشد که پیش از مخلوقات دیگر به تسبیح و حمد خدای متعال پرداخت.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است:

فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) يَقَىٰ أَلْفَ عَامٍ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَقْفًا يُسَبِّحُهُ وَيُعَمِّدُهُ وَالْحَقُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ يَنْظُرُ إِلَيْهِ...^{۱۲}

۱۰ - بك عرفتك وانت دللتى عليك.

۱۱ - قلت: كانت رؤية معانية؟ قال: نعم.

۱۲ - هنگامی که خدای متعال نور پیامبر ما حضرت محمد (ص) را آفرید، هزار سال در پیشگاه خدای عزوجل باقی مانده و به تسبیح و ستایش خدا مشغول بود و حضرت حق، نظر (رحمت)

موجودی که از آن چنان شهود و حضوری برخوردار باشد، از اطاعت خدا سرباز نمی زند زیرا آن چنان که نور او فوق انوار است، عقل او نیز فوق عقول خواهد بود، و نور و عقل هر چند که از نظر مفهوم مختلف هستند ولی از نظر مصداق، حقیقت واحدی دارند و خداوند آنگاه که عقل را — که اول ما خلق الله است — آفرید، به او فرمود:

أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ

در مسأله اقبال و ادبار عقل، احتمالاتی است که مرحوم مجلسی در *مرآة العقول* بیان فرموده است و چنانچه مراد از عقل، *أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ* باشد که همان نور پاک نبی گرامی اسلام (ص) است، این احتمال با این مطلب مطابق است که بگوئیم مراد از اقبال، اقبال به سوی دنیا و خلق و مراد از ادبار، رجوع به عالم قدس می باشد. ^{۱۳} و لذا در روایات آمده است که: *إِيَّاكَ أَمْرُوْا إِيَّاكَ أَنْهَى وَإِيَّاكَ أَعَاقِبُ وَإِيَّاكَ أَثِيبُ* ^{۱۴} و در برخی از روایات به جای «إِيَّاكَ» کلمه «بِكَ» آمده است ^{۱۵} و این حاکی است از تنزل عقل از عالم قدس به عالم دنیا، زیرا که امر و نهی و عقاب و ثواب بر وجود تکلیف دلالت دارد، چون در سماء قرب و یا عالم قدس تکلیف نیست، به علت اینکه آنجا فعلیت محض است و عقل با تنزلش مکلف می شود، تا با اطاعت از او امر و اجتناب از نواهی، وظیفه ای انجام داده و تقریبی حاصل کرده و بار دیگر به سوی عالم قدس، ادبار نماید.

صدرا المتألّهین در شرح اصول کافی در این مورد گوید:

وقوله: «ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ» هذا حالٌ رُوحِهِ (صلى الله عليه وآله) إِذْ قَالَ اللهُ لَهُ أَقْبِلْ إِلَى الدُّنْيَا وَأَهْبِطْ إِلَى الْأَرْضِ، رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، فَأَقْبَلَ، فَكَانَ نُورُهُ مَعَ كُلِّ شَيْءٍ بَاطِنًا وَمَعَ شَخْصِيهِ الْمَبْعُوثِ ظَاهِرًا... ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ أَيْ اِرْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَأَدْبَرَ عَنِ الدُّنْيَا وَرَجَعَ إِلَى رَبِّهِ لِنَبَلَةِ الْمِعْرَاجِ وَعِنْدَ الْمَفَارِقَةِ عَنِ دَارِ الدُّنْيَا ثُمَّ قَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَهَذَا حَالُهُ (ص) لِأَنَّهُ كَانَ حَبِيبَ اللهِ وَأَحَبَّ الْخَلْقِ إِلَيْهِ ^{۱۶}

به ایشان داشتند (بحار ج ۵ ص ۲۸، بحار ج ۵۴ ص ۱۹۹ روایت ۱۴۵).

۱۳ — مرآة العقول، ج ۱ ص ۳۰.

۱۴ — خداوند خطاب به عقل فرمود:

امرو نهی من متوجه تو است و تو را مجازات می کنم و تو را پاداش می دهم (بحار ج ۱ ص ۹۷ روایت ۴).

۱۵ — بحار ج ۱ ص ۹۷ روایت ۵ و ۹.

۱۶ — این خطاب خداوند به عقل، که فرمود: «پیش بیا و عقل جلو آمد و سپس فرمود، برگرد و

دنیا، دار تکلیف است و پیامبر (ص) به جهت **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**، مکلف به اطاعت اوامر و نواهی می باشد و این که خطاب به عقل می شود به این جهت است که علت مکلف شدن انسان، عقل او است و حقیقتاً و اولاً و بالذات، عقل مکلف می شود، زیرا که ادراک خیر و شر و حق و باطل و درست و نادرست، به وسیله عقل محقق می شود، بدین جهت انسان مجنون که از چنین درکی عاجز است، تکلیف ندارد.

ولی در عالم ماوراء این عالم — که حقیقت آن حضرت به عنوان اول خلق الله تجلی پیدا می کند و اقرب وجود الی الله می باشد — مکلفی (به معنایی که در دنیا هست) وجود ندارد، زیرا که آنجا جز ثواب و خیر محض چیز دیگری نیست و کسی که بدانجا قدم گذارد، تخلف و نافرمانی نکرده تا نهی و عقابی مطرح باشد، او در آنجا از خودیت خود تهی شده و محو در مشاهده جمال و جلال حضرت حق می گردد، زیرا تخلف، از توجه به خود و آنچه در اطراف هست، ناشی می شود و در آنجا توجه محض به محبوب است و توجهی به جز او ندارد، چنان که در حدیث معراج آمده است... پس مرا ندا کرد که ای محمد در خلعت من بایست، چون ندای حق را شنیدم بر خود بلرزیدم و از خود تهی گردیدم، پس بار دیگر از ملکوت ندا رسید که ای «احمد» گفتم: «لبیک ربی و سعیدیک» اینک بنده توام و در خلعت تو ایستاده ام، پس ندا رسید که خداوند عزیز تو را سلام می رساند، گفتم اوست سلام و از اوست سلام و به سوی او برمی گردد سلام...^{۱۷}

خلاصه این که حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) به عنوان اول ما خلق الله، اولین موجودی است که با خدا میثاق تکوین بسته است، و به عنوان اولین انسان کامل و اولین نبی و پیامبر،^{۱۸} اولین کسی است که میثاق تشریحی بسته است.

عقل برگشت «خطاب به روح پیامبر (ص) بود زیرا که خداوند به آن حضرت فرمود: به دنیا روی آور و به زمین فرود بیا، در حالی که برای جهاتیان رحمت هستی، پس آن حضرت روی آورد و نور او در باطن هر موجودی بود و آن نور با شخص حضرت بود در حالی که به طور ظاهر برانگیخته شده بود... سپس خداوند خطاب به او فرمود برگرد به سوی پروردگارت، و آن حضرت در شب معراج و نیز هنگام رحلت از دنیا، به سوی خدای خویش بازگشت، سپس فرمود: به عزت و جلالم سوگند، آفریده ای نیافریدم که محبوب تر از تو در نزد من باشد و این است حال آن حضرت، زیرا که او حبیب خدا و محبوبترین کس به سوی خدای متعال است. (شرح الاصول الکافی، ص ۱۷).

۱۷ — انوار جلیه ملا عبدالله زنوزی، ص ۲۶۲.

۱۸ — کنت نبیاً و آدم (علیه السلام) منخول فی طینته (بحار ج ۱۶ ص ۴۰۲).

احکام شهید

در فقه مذاهب اسلامی



محمد ابراهیم جتانی

بین فقهاء مذاهب اسلامی: امامیه، حنفیه، مالکیه، شافعیه، حنبلیه، و... نسبت به احکامی که درباره شهید تشریح گردیده است، نظریات و آراء گوناگونی وجود دارد. سبب و منشأ اختلاف آنان در کیفیت استظهار و برداشت ایشان از ادله و منابع و پایه های شناخت احکام شرعی و حوادث واقعه و موضوعات مستحدثه میباشد. اینک ما احکام شهید را از نظر فقه مذاهب اسلامی بگونه ای مختصر و فشرده در ضمن چند قسمت مورد بررسی و کاوش قرار می دهیم.

□ غسل دادن شهید

پیشوایان مذاهب اسلامی بر سقوط غسل از شهیدی که در میدان جنگ کشته شده است (چه آنکه جنگ در زمان امام و به اذن او باشد و چه برای دفاع از اسلام و کشور اسلامی) اتفاق نظر دارند^۱ و هیچ اختلافی از آنان در این مورد نقل نشده است مگر از دو فقیه

۱- رجوع شود به کتب زیر: جواهر الکلام ج ۴/ ۸۶ هدایة فی شرح المبتدی نوشته علامه برهان الدین مرغینانی ۴۹/۱. الام، منسوب به محمد بن ادریس شافعی پیشوای مذهب شافعی ۲۶۷/۱. المحلی، نوشته محمد بن حزم ظاهری ۱۱۶/۵. المجموع، نوشته نووی ۲۶۴/۵. عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری نوشته علامه عینی ۱۵۲/۸. مبسوط نوشته سرخسی ۴۹/۲.



معروف اهل سنت سعید بن مسیب و حسن بصری که نظریه فوق را نپذیرفته و فتوا بر وجوب غسل شهید داده‌اند.

مستند در نظریه سقوط غسل از شهید روایاتی است که از رسول خدا و ائمه اطهار(ع) در این مورد نقل شده است که بعضی از آنها را ذیلاً یادآور می‌شویم.

۱- از رسول خدا(ص) روایت شده که آن حضرت شهداء احد را غسل نداد.^۱
۲- نیز از آن حضرت روایت شده که امر فرمود کشته شدگان احد را بدون غسل و با لباسهاییکه هنگام شهادت برتن داشتند دفن کنند و برایشان نماز نخواند.^۲

(در رابطه با جمله «بر آنان نماز نخواند» در مسئله نماز شهید بحث خواهد شد)
۳- امام باقر(ع) روایت کرده که پیامبر(ص) حمزه سیدالشهداء را غسل نداد و او را با همان لباسی که برتن داشت کفن کرد و بر او نماز خواند.^۳

۴- در تفسیر مجمع البیان نقل شده که پیامبر(ص) درباره شهداء احد فرمود:
زَقَلُوهُمْ بِدِمَائِهِمْ وَبِأَسْمَائِهِمْ شهدا را با همان لباس و خونشان دفن کنید.

۵- در روایت آمده است که حضرت علی علیه السلام در روز صفین عمار بن یاسر و غنیه را غسل نداد و آنان را با لباسهایشان دفن نموده و برایشان نماز خواند.^۴

۶- و روایت شده پیامبر(ص) حنظله را که در روز احد کشته شد، غسل نداد و فرمود او را می‌بینم که ملائکه غسلش می‌دهند^۵ از این رو او را غسل الملائکه خواندند.

مستند فتوای بصری و سعید بن مسیب :

حسن بصری و سعید بن مسیب در وجوب غسل شهید و عدم سقوط آن، سه دلیل می‌آورند:

* ۱- اعتقاد آنان بر این است که زمان خروج روح انسان از بدن، برایش جنابت حاصل می‌شود زیرا بموجب روایات زیادی که از طریق امامیه و اهل سنت نقل شده، هنگام خروج روح از بدن انسان برایش جنابت حاصل می‌شود بنابراین غسل بر جنازه او

.....

۱- کفایة الاخیار ۱/۱۰۱ نوشته علامه حنی دمشقی.

۲- بدایة المجتهد ۱/۲۲۷ نوشته ابن رشد قرطبی.

۳- وسائل الشیعة نوشته شیخ حر عاملی ۲/۷۰۰ سنن ابن ماجه ۱/۴۸۵، سنن ترمذی ۳/۳۵۵.

۴- وسائل ج ۲/۷۰۷.

۶- کفایة الاخیار نوشته علامه حنی دمشقی ۱/۱۰۱.



واجب خواهد بود.

* ۲- این دو نفر به مقتضای عموماتی که دلالت بر وجوب غسل هر میتی دارند، توسل جسته و روایات گذشته را - که دلالت بر سقوط غسل از شهدای احد داشت - حمل بر ضرورت نموده‌اند. زیرا بر این باور بوده‌اند که تغسیل آنان بسیار دشوار بود و بعضی از فقهاء بزرگ اهل سنت مانند عبیدالله بن حسن بصری عنبری نیز از این نظریه پیروی کرده‌اند.

* ۳- ابو عمر در جواب سؤال ابن منذر که از غسل شهید سؤال کرده بود، چنین گفت: عمر یا اینکه شهید بود غسل داده شد و تکفین و تحنيط گردید و بر او نماز خوانده شد!

نقدی بر این ادله:

ادله‌ای که دوقیه مذکور، ارائه داده‌اند قابل نقد و اشکال است.

اما دلیل اول:

اولاً: هنگامی که دلیل خاص و معتبری بر سقوط و وجوب غسل از شهید وجود دارد، زمینه‌ای برای این دلیل باقی نمی‌ماند.

ثانیاً: منظور از جنابتی که برای انسان در زمان مرگ، حاصل می‌شود - بر فرض قبول اصل مطلب - جنابت به معنای مصطلح آن نمی‌باشد، از این رو ممکن است روایاتی که در این مورد وارد شده‌اند، ناظر به یکی از حکمت‌های وجوب غسل میت باشد، نه آنکه غسل میت، واقعاً غسل جنابت باشد، بلکه می‌توان گفت: چون شهید جانش را در راه رضای خدا، داده است، بدین جهت منزلت خاصی پیدا کرده و هیچگاه به چیزی که موجب غسل باشد، آلوده نمی‌گردد و لذا وجوب غسل منحصر به کسی خواهد بود که به مرگ طبیعی از دنیا رفته باشد.

و اما دلیل دوم: عموم عام و یا اطلاق مطلق، در صورتی واجب العمل است که دلیل معتبری آن دورا تخصیص نزده و یا مقید نکرده باشد، در حالی که عموم عام در اینجا بوسیله دلیل خاص مقیدی، تخصیص خورده است.

و اما حمل دلیل مخالف با عام بر ضرورت و یا غیر آن، در صورتی صحیح است که تعارض بین آنها به گونه‌ای باشد که قابل جمع موضوعی (مانند عام و خاص، مجمل و مبین، مطلق و مقید) و یا جمع حکمی (مانند ظاهر و اظهر و ظاهر و نص) نباشد، در



صورتیکه در مسأله مورد بحث، چنین فرضی درست نیست، زیرا جمع موضوعی بین آنها ممکن است و می‌توانیم به قرینه دلیل خاص، دست از عموم عام برداشته و بگوئیم که مراد جدی، وجوب غسل برای تمام اموات حتی شهداء، نیست.

و اما دلیل سوم: این مورد، از فرض بحث ما خارج است، زیرا عمر بن خطاب در میدان جنگ کشته نشده است.

پس فتوای فقهای مذاهب امامیه، حنفیه، مالکیه، شافعیه و حنبلیه و... نسبت به سقوط غسل از شهید صحیح است.

نگاهی به نکات دیگر:

الف- آیا سقوط غسل از شهید بگونه عزیمت است یا رخصت؟

معروف بین فقهای مذاهب اسلامی این است که سقوط غسل از شهید، بگونه عزیمت است نه رخصت، از این رو غسل دادن شهید را جایز ندانسته‌اند.

توضیح مسأله به این است که نهی از غسل شهید (لا یغسل) در روایات، آیا در مقام نفی توهم وجوب است یا نهی ابتدائی است؟ اگر نهی در مقام نفی توهم وجوب باشد، سقوط غسل از شهید به نحو رخصت و اگر بگوئیم نهی، نهی ابتدائی است، قهراً سقوط غسل از او بگونه عزیمت خواهد بود، البته در فرض اول هم ممکن است بگوئیم که غسل شهید مشروعیت ندارد، زیرا عبادات از امور توقیفیه است و نیاز به امر دارد و مادامی که امر و دستوری برای غسل شهید موجود نباشد بلکه نهی از آن وارد شده باشد، راهی برای اثبات مشروعیت آن نداریم.

ب- مشهور بین فقهاء مذاهب، این است که مس بدن شهید، موجب غسل مس میت نمی‌شود زیرا همانگونه که خود او غسل ندارد، مس بدنش نیز غسل نخواهد داشت. ولکن این استدلال قابل نقد است زیرا به مقتضای عموماتی که دلالت دارند بر اینکه مس هر میتی باعث غسل می‌شود، باید حکم به وجوب غسل مس میت کرد و نمی‌توان از آن اطلاق دست برداشت، مگر اینکه دلیل خاصی داشته باشیم که مس بدن شهید باعث غسل نمی‌شود.

امام اقمه نیز فتوا داده‌اند که بدن شهید مانند میتی است که غسل داده شده، بدین جهت مس بدن او باعث وجوب غسل نمی‌شود!

۱- تحریر الوسیله ج ۱ ص ۶۳.



ج- کسانی که در روایات به عنوان شهید از آنان یاد شده، مانند افرادی که برای دفاع از مال و جان و یا ناموسشان کشته شوند و یا افرادی که بر اثر غرق شدن در آب و یا سوختن در آتش و یا خراب شدن خانه و دیوار و... بر رویشان، از بین بروند و یا زانی که در وقت وضع حمل فوت کنند و امثال این موارد، آیا حکم شهید را دارند و نباید قبل از دفن غسلشان داد و یا چنین نیست؟

فقه‌های شیعه عموماً معتقدند که چنین افرادی، احکام شهید را ندارند و علت بکار بردن کلمه شهید درباره ایشان فقط به لحاظ ثواب آن است، از این رو احکام شهید را بر آنان مترتب نکرده‌اند.

ولکن فقه‌های اهل سنت برداشتهای مختلفی از این مسأله دارند.

عده‌ای از آنان مثل عبدالرحمن اوزاعی (پیشوای مذهب اوزاعی) و احمد بن حنبل شیانی (پیشوای مذهب حنبلی) اعتقاد دارند که این افراد حکم شهید را دارند^۱ و عده‌ای دیگر مثل مالک بن انس اصبحی (پیشوای مذهب مالکی) و محمد بن ادریس شافعی (پیشوای مذهب شافعی) و نعمان بن ثابت معروف به ابوحنیفه (پیشوای مذهب حنیفه) معتقدند که احکام شهید را ندارند^۲.

و سبب اختلاف فقهاء اهل سنت، این است که آیا شهادتی که باعث سقوط غسل می‌شود، مطلق عنوان شهادت است و یا شهادتی است خاص؟ یعنی شهادت و کشته شدن در میدان نبرد با کفار و دشمنان اسلام.

و این اختلاف مبنی^۱، باعث شده است که در مسأله مورد بحث نیز دچار چنین اختلاف نظرهایی بشوند.

□ تکفین شهید

در تکفین شهید نیز آراء و نظریات گوناگونی وجود دارد:

گروهی از فقهاء مذاهب اسلامی مانند فقهاء امامیه و حنفیه و... و سعید بن سفیان، معتقدند شهیدی که در میدان جنگ پیش از آنکه به سراغ او بیایند به شهادت برسد، کفن ندارد بلکه او را با لباسهایش به خاک می‌سپارند و مستند آنان روایاتی است از

.....

۱- به نقل محمد بن رشد قرطبی در کتاب بدایة المجتهد ج ۱ ص ۲۲۷.

۲- همان مصدر.



رسول خدا و ائمه اطهار(ع) که در این باره نقل شده است. از آن جمله روایاتی است که در اول بحث، بیان شد.

و گروه دیگری مانند فقهاء مذاهب مالکی، شافعی و حنبلی معتقدند که ولی شهید مخیر است او را با همان لباسهایی که بر تن داشت، دفن کند و یا اینکه لباسهایش را درآورده و او را کفن کند و لیکن مستحب دانسته اند، که او را در همان لباسهای آغشته به خونی که بر تن دارد به خاک بپارزند^۱. سبب اختلاف فقهاء مزبور این است که آیا سقوط تکفین از شهید - در غیر لباسهایی که هنگام پیکار بر تن داشت - بگونه عزیمت است یا رخصت؟ افرادی که نظریه اول را از ادله استظهار کرده اند، فتوا بر لزوم دفن در همان لباسها داده اند، ولی عقیده آنانی که از نظریه دوم پیروی می کنند این است که دفن کردن شهید با لباسهای خون آلود خود، با دفن او در کفن دیگر، فرق ندارد.

نگاهی به فروع مسأله

۱- اگر شهید لباسی در تن نداشته باشد، باید او را مانند غیر شهید کفن کنند در وسائل (ج ۲ ص ۷۰۰) روایت شده که پیامبر(ص) بر حمزه نماز خواند و چون جنازه اش عریان بود او را کفن کرد، علاوه بر اینکه ادله سقوط تکفین از شهید ناظر به صورتی است که او در موقع دفن، لباسهایش را بر تن داشته باشد.

۲- از عدم جواز برگرفتن لباس شهید از تن وی، در آوردن چیزهایی از قبیل پوستین، کفش، کلاه، عمامه و کمر بند و امثال آن که شهید بر تن دارد، استثناء شده است، مگر آنکه به خون آلوده شده باشند که در این صورت نباید آنها را از بدن او در آورد و مستند این حکم، روایتی است در وسائل (ج ۲ ص ۷۰۱) که از امام علی(ع) نقل شده که فرمود:

«يُنْتَفَعُ مِنَ الشَّهِيدِ الْفَرُّ وَالْحُفُّ وَالْقَلَنْسُوتُ وَالْعِمَامَةُ وَالْمِنْطَقَةُ وَالسَّرَاوِيلُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَصَابَهُ دَمٌ، فَإِنْ أَصَابَهُ دَمٌ تَرِكَ...»

و مقتضی بعضی روایات این است که، در آوردن اسلحه و هر آنچه که از جنس

پوست باشد، از تن او استثناء شده است.

.....
۱- منهاج نووی، انوار الابرار اردبیلی ۱۰۵/۱ و هدایه زینانی ۹۴/۱ والام شافعی ۲۶۷/۱ والمبسوط ۴۹/۲.



۳- چیزهاییکه در لباس شهید گره خورده، باید گشوده شوند و مستند این حکم فرمایش حضرت علی (ع) در ذیل روایت فوق است که فرمود: **وَلَا يَتْرُكُ عَلَيْهِ شَيْءٌ مَّقْفُودٌ إِلَّا حُلًّا**.

همچنین اگر شهید لباسهایی از دیگران بر تن داشته باشد که صاحبانشان راضی نباشند باید از تن او درآورد.

□- نماز بر شهید

فقهاء مذاهب اسلامی در وجوب نماز بر شهید اختلاف دارند: گروهی از آنان فتوا بر وجوب آن صادر کرده اند، از آنجمله فقهاء امامیه و حنفیه و سعید بن سفیان ثوری (پیشوای مذهب ثوری) و حسن بصری (پیشوای مذهب بصری) و سعید بن مسیب. گروه دیگری از آنان، فتوا بر عدم وجوب آن داده اند از آنجمله اند مالکیان و شافعیان و حنبلیان و اوزاعیان.

مستند گروه اول:

علاوه بر روایاتی که در آغاز بحث گذشت، احادیثی است که بگونه عموم دلالت بر وجوب نماز بر هر میت مسلمانی دارند.

مستند گروه دوم:

روایتی در *بداية المجتهد* (ج ۱ ص ۲۲۷) نقل شده که رسول خدا دستور داد کشتگان احد را با همان لباسهایی که بر تن داشتند دفن نمایند و بر آنان نماز نخوانند و نیز روایت دیگری است در *وسائل الشيعة* (ج ۲ ص ۶۹۹) حاکی از اینکه امام علی (ع) عمار بن یاسر و هاشم بن عتبّه را غسل نداده و فرمود آنان را با لباسشان دفن نمایند و بر آنان نماز نگذارند، ولی بر این روایات اشکالاتی به صورت زیر وارد است.

اولاً - سند آنها ضعیف است.

ثانیاً - بر فرض اینکه سند بعضی از آنها درست باشد، شیخ طوسی فرموده است: جمله **«لَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِمَا»** یعنی بر آنان نماز نگذارد و در حدیث دوم - که از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده - این جمله از خود راوی است نه جزئی از روایت.



ثالثاً - ممکن است مقصود از جمله ذکر شده در حدیث اول و دوم این باشد که رسول خدا خود شخصاً بر آنها نماز نخواند یا بدان علت که دیگران پیش از وی بر آنها نماز گذارده بودند و یا اینکه شخص یا اشخاص دیگری را امر بر خواندن نماز بر آنان فرمود.
رابعاً - ممکن است مقصود این باشد که چون شخصی یا اشخاص دیگری پیش از آن حضرت بر آنان نماز گذارده بودند لذا رسول خدا به عنوان واجب بر آنان نماز نگذارد، نه آنکه حتی به عنوان مستحب نیز بر آنها نماز نخواند.

نگاهی به فروع مسأله مورد بحث

* اول - احکام مورد بحث، شامل حال هر شهیدی اعم از اینکه بالغ باشد یا غیر بالغ، مرد باشد یا زن، آزاد باشد یا برده، میشود. و به جز ابوحنیفه از هیچکدام از فقهاء مذاهب، نظر مخالفی در این فرع، نقل نشده است و تنها او است که غیر بالغ را استثنا کرده است.

ولی نظریه او چندان متین به نظر نمی‌رسد زیرا:

اولاً: با آن دسته از روایاتی که دلالت بر لزوم دفن شهید با خون بدنش دارد،

منافات دارد.

ثانیاً: همانگونه که اطلاق آنها شامل حال بالغین می‌شود غیر بالغین را نیز در بر

می‌گیرد.

آری ممکن است ادعای انصراف آن را کرد ولی چنین انصرافی قابل

قبول نیست زیرا:

اولاً: در اینجا انصرافی در بین نیست.

ثانیاً: بر فرض که انصرافی در میان باشد، بدوی است و اینگونه انصرافها مورد

پذیرش محققان نیست، بلکه انصراف مورد پذیرش آنان انصرافی است که به منزله قید

مذکور در کلام باشد، بگونه‌ای که هرگاه تصریح به خروج منصرف عنه از تحت اطلاق

شود، توضیح واضح باشد و انصراف ادعاء شده در فرع مورد بحث، مطمئناً از این قبیل

نیست.

پس نظریه ابوحنیفه با اطلاق ادله و همچنین با روایتی که میگوید: در کشته

شدگان بدر و اُحد عده‌ای از غیر بالغین نیز بوده‌اند، منافات دارد و در روایات گذشته بیان

شد که پیامبر(ص) به تغسیل هیچکدام آنها، امر فرمود.



• دوم- هرگاه جُنبی در میدان جنگ شهید شود آیا او نیز مانند شهید غیر جنب

غسل ندارد؟

معظم فقهاء امامیه تفاوتی بین شهید جنب و غیر جنب نمی‌بینند و به سقوط غسل از شهید چه آنکه جُنب باشد یا نه، فتوا داده‌اند و مستند آنان، اطلاق اخبار و فتاوی است، علاوه بر این، عدم وجوب غسل بر میت، مقتضای اصل برائت ذمه زنده‌ها از تغسیل او است بخصوص بنا بر نظریه «غسل واجب نمی‌شود مگر برای غایات واجبه».

ممکن است قائلین این نظریه بوسیله روایتی که در بر گیرنده مبارزه حنظله بن عامر راهب و شهادت وی در حال جنابت و دفن او بدون غسل و با همان لباس خونینش میباشد بنفع خود استدلال کنند.

شیخ حر عاملی در وسائل (ج ۲/۶۹۸) روایت حنظله را از شیخ صدوق قدس سره چنین نقل کرده:

معروف است که او در شب عروسی با همسرش در حجله بسر می‌برد و به مجرد اینکه آوای جنگ را شنید حجله را ترک کرده، خود را به خط مقدم جبهه رسانید و در برابر دشمنان دین و اسلام مقاومت کرد و در حالیکه جُنب بود به فیض شهادت نائل آمد.

فقهاء حنفیه سقوط غسل را از چنین شهیدی نپذیرفته‌اند و معتقدند در صورتی غسل از شهید ساقط است که جنب باشد وگرنه باید غسل داده شود.

ولی بنا به نقل حلبی در کتاب ملتقى الابحر (ص ۲۸۰)، دوتن از برجسته‌ترین شاگردان ابوحنیفه، قاضی ابویوسف یعقوب بن ابراهیم (متوفای ۱۸۲ هـ ق) و محمد بن حسن شیبانی (۱۳۲ - ۱۸۲ یا ۱۸۹) در این فتوا با او مخالفت کرده و موافق نظریه شافعیان، فتوا صادر کرده‌اند، چنانکه اکنون پیروان ابوحنیفه عملاً از فتوای قاضی و شیبانی پیروی می‌کنند نه فتوای ابوحنیفه.

نظریه مجتهد فرزانه و اصولی بزرگ ابوعلی محمد بن احمد معروف به ابن جنید نویسنده الکافی فی الفقه (متوفای ۳۸۱ هـ ق) و سید مرتضی علم الهدی (متوفای ۳۳۶ هـ ق) همانند نظریه ابوحنیفه، حاکی از عدم سقوط غسل از شهید در حال جنابت میباشد.

مستند فقهاء حنفیه بر وجوب تغسیل، روایتی است دالّ بر اینکه بر میت جنب دو غسل باید داده شود، ولی سند این روایت ضعیف و از درجه اعتبار ساقط است.

• سوم- هرگاه در میدان جنگ جنازه‌ای پیدا شود و بر بدن او جراحتی که حاکی از شهادت وی به وسیله آن جراحت باشد، به چشم نخورد آیا حکم به سقوط غسل از وی



می‌شود یا خیر؟

در این مسأله آراء و نظریات گوناگونی وجود دارد:

بنا به نقل برهان الدین مرغینانی در کتاب هدایة شرح بدایة المبتدی (ج ۱/۱۴) گروهی از فقهاء را که ابن جنید نیز در میان آنان به چشم می‌خورد، عقیده بر این است که چنین جنازه‌ای حکم شهید را ندارد و باید غسل داده شود.

فقهای حنفیه نیز همین نظریه را برگزیده‌اند، حتی آنان قدمی فراتر نهاده و گفته‌اند: در صورت وجود جراحت در جنازه مورد بحث، اگر خون از چشم و گوش او بیرون بزند حکم شهید را دارد وگرنه، نه.

و برخی دیگر بر این اعتقادند که او حکم شهید را دارد و غسل بر وی لازم نیست. و این نظریه گروه بزرگی از علماء امامیه است بنا به نقل حصنی دمشقی در «کفایة الاخیار» (ج ۱/۱۰۱) شافعی‌ها نیز از همین نظریه پیروی می‌کنند و گروه دیگر مانند مرحوم شهید در ذکری و روض در مسأله اظهار نظر نفرموده، و تنها به نقل اختلاف بسنده کرده‌اند. مستند نظریه اول ممکن است یکی از وجوه ذیل باشد:

۱- در این مسأله، تحقق شرط سقوط غسل از جنازه مورد بحث مسلم نیست. یعنی وجوب غسل به علت تحقق شرط آن (موت) مسلم است ولی سقوط آن به جهت تردید در تحقق شرط آن یعنی کشته شدن در میدان جنگ، محرز نیست، بنابراین نمی‌شود حکم بر سقوط غسل از چنین میتی کرده و آن را بدون غسل دفن نمود. ولی این وجه خالی از اشکال نیست، زیرا در این فرض مرگ طبیعی محرز نیست و الا تردیدی در چگونگی آن بوجود نمی‌آید.

۲- مقتضای عموم روایات که دلالت دارند بر وجوب تغسیل هر میتی، چون در فرض مسأله عنوان «کشته شدن» مشکوک است و بنا به مفاد عمومات، حکم به وجوب تغسیل می‌نمائیم.

این وجه نیز نقد پذیر است، زیرا تمامیت آن مبتنی بر قاعده‌ای است که برخی از علماء و دانشمندان در باب تمسک به عام در شبهات مصداقیه بیان کرده‌اند و ما در بحث‌های اصولی خودمان آن را رد کرده و تمسک به عام، در شبهات مصداقیه را هرگز جایز ندانسته‌ایم، زیرا عموم عام، حکم است و هیچگاه حکم متکفل موضوع خود نمی‌شود.

۳- بنا بر قاعده تعلیق، یعنی هرگاه حکمی معلق بر یک امر وجودی بوده و معلق علیه - که همان امر وجودی است - مشکوک باشد، حکم به ضد آن می‌شود، تا وقتی که



امر وجودی ثابت شود. زیرا عرف در صورت شک در حصول معلق علییه، از ظاهر دلیل انشاء حکم معلق بر امر وجودی به عنوان حکم اولی و واقعی، حکم ظاهری بر ضد حکم اولی را می‌فهمد. بنابراین در موارد تعلیق، در واقع دو حکم انشاء می‌شود: یکی حکم واقعی که دلیل (کتاب، سنت و...) بدلالیت مطابقی، و دیگری حکم ظاهری که به دلالت التزامی عرفی بر آن دلالت دارد.

در موضوع بحث ما چون سقوط تفسیل، معلق بر امر وجودی (کشته شدن در معرکه) که حصول آن مشکوک است، شده است، لذا حکم بوجوب تفسیل — که ضد سقوط تفسیل است — می‌شود.

این وجه نیز خالی از اشکال نیست زیرا:

اولاً: دلیل معتبری (از کتاب و سنت و اجماع) بر این قاعده نداریم.

ثانیاً: عرف از ظاهر دلیل جز حکم واقعی — که سقوط غسل از شهیدی است که در میدان جنگ کشته شده باشد — نمی‌فهمد.

۴- قاعده مقتضی و مانع، یعنی (در فرض مسأله) مردن، مقتضی برای وجوب غسل و کشته شدن در معرکه مانع آن است و در هر جا که مقتضی محرز و وجود مانع مشکوک باشد بر طبق مقتضی، حکم داده می‌شود.

نظیر آنچه که بعضی از محققین گفته‌اند: هرگاه در کرب بودن آب شک شود به مجرد ملاقات آن با نجس حکم به نجاست آن می‌شود، زیرا در اینجا مقتضی تنجس که «ملاقات» است حصولش قطعی و «کرب بودن آب» که مانع آن است، مشکوک می‌باشد.

پس چون مقتضی محرز و مانع مشکوک است بر طبق مقتضی حکم می‌شود.

این وجه نیز مانند وجود سابق قابل نقد است:

اولاً — این قاعده در صورتیکه اصل یا حجت دیگری بر آن منطبق نباشد از نظر بحثهای اصولی رد شده است.

ثانیاً — بر فرض اینکه قاعده مزبور صحیح و مورد پذیرش قرار گرفته باشد منحصر به مواردی است که تقریب مذکور مسلم باشد و ما در اینجا دلیلی نداریم که مطلقاً از دنیا رفتن، مقتضی برای وجوب تفسیل و کشته شدن، مانع از آن باشد بلکه شاید مردن خاصی مقتضی وجوب غسل باشد که از ابتدا مشکوک است.

• • •



مستند نظریه دوم :

طرفداران نظریه دوم به دو دلیل تمسک جسته اند:

۱ - ظاهر حال، زیرا ظاهر حال، چنین نشان می دهد که او در میدان جنگ کشته شده است اگر چه آثار در بدن او به چشم نمی خورد، زیرا همانگونه که کشته شدن بوسیله ضربه ای که در بدن اثر می گذارد حاصل می شود، بوسیله ضربه ای که اثر آشکاری در بدن نمی گذارد نیز حاصل می گردد و کشته شدن هرگز ملازمت با وجود اثر ظاهری در بدن انسان ندارد.

بعضی از فقهای امامیه به این دلیل اشکال کرده و می گویند: این دلیل در صورتی درست و تمام است که بگوئیم امر دائر است بین ظاهر حال یعنی کشته شدن در میدان جنگ و بین اصل یعنی کشته نشدن در آن و در چنین مواردی، ظاهر مقدم بر اصل است و گرنه دلیل ناتمام است.

۲ - مقتضای اصل برائت، زیرا اصل، برائت ذمه زنده ها از وجوب تغسیل او

است.

فروعی در ارتباط با مسأله

۱ - هرگاه مجاهدی را در میدان جنگ دیدند که دارای رمق و حیات بوده ولی پس از آن به لقاء الله پیوست، آیا حکم شهید بر آن جاری می شود یا نه؟
گروهی از محققین شیعه تصریح نموده اند که حکم شهید را ندارد و مستند آنان پاسخ امام صادق (ع) است در پرسش ابان بن تغلب.

ابان می گوید از امام صادق (ع) سؤال کردم کسی که در راه خدا کشته می شود، آیا تغسیل و تکفین و تحنيط می شود یا نه؟ حضرت فرمود: (خیر) با همان لباسهایش دفن می شود مگر آنکه دارای رمق باشد و سپس بمیرد که در این صورت باید تغسیل و تکفین و تحنيط گردد^۱

و نیز آنحضرت در روایت ابو مریم انصاری فرموده است:

اگر دارای رمق بود و سپس بدرود حیات گفت باید مراسم تغسیل و تکفین و تحنيط بعمل آمده و بر او نماز خوانده شود و اگر دارای رمق نبوده، لباسهایش کفن او قرار

.....

۱- الوسائل ج ۲/۷۰۰.



داده می شود.^۱

و روایات زیادی در این رابطه وارد شده که در اینجا نیازی به ذکر همه آنها نیست.

۲- اگر رزمنده اینارگری از میدان جنگ خارج شده و یکی دو ساعت بعد بمیرد، آیا حکم شهید دارد یا خیر؟ بیشتر فقهاء شیعه معتقدند که حکم شهید را ندارد ولی برخی دیگر از آنها مانند شیخ طوسی و پیروان او قائل شده اند که احکام شهید را دارد. مستند این نظریه ممکن است کلام رسول خدا باشد که فرمود:

إِذَا مَاتَ الشَّهِيدُ مِنْ يَوْمِهِ أَوْ مِنْ الْغَدِ فَأَرَوْهُ فِي ثِيَابِهِ وَإِنْ بَقِيَ آتَاماً حَتَّى تَتَغَيَّرَ جِرَاعَتُهُ غُيِّلَ^۲

بنابه نقل نووی در کتاب المجموع (۲۶۱/۵)، محمد بن ادریس شافعی پیشوای مذهب شافعی از این نظریه پیروی نموده است.

بنابه نقل نووی در کتاب مذکور، حنفیه در مسأله قائل به تفصیل شده و گفته اند:

اگر مجاهد بعد از خارج شدن از صحنه پیکار چیزی نخورد و آب نیاشامد و سخنی نگوید و در چنین حالی بمیرد، احکام شهید را دارد و اما اگر بعد از خوردن چیزی و یا آشامیدن آب و یا گفتن حرفی بمیرد احکام شهید را ندارد.

ولی دلیل معتبری بر این تفصیل ارائه نداده اند، همچنین روایتی را که پیروان شیخ طوسی برای اثبات نظریه وی بدان استناد جسته اند نمی توان مبنای عمل قرار داد زیرا:

اولاً: با روایاتی که مشهور بدانها عمل کرده اند منافات دارد.

ثانیاً: عده ای از فقهاء سند آنرا ضعیف دانسته اند.

البته این اختلافات در صورتی است که رزمنده پیش از به پایان رسیدن جنگ بدرود حیات گفته باشد ولی اگر بعد از تمام شدن جنگ بمیرد همه فقهای امامیه و شافعیه گفته اند: احکام شهید را ندارد.

۳- هرگاه سربازی در غیر صحنه جنگ کشته شود، آیا حکم شهید را دارد یا

خیر؟

امامیه گفته اند احکام شهید را ندارد و فرق نگذاشته اند بین آنکه با اسلحه کشته

.....

۱- الوسائل ۲/۶۹۸.

۲- وسائل ج ۲ ص ۶۹۹.



شود و یا به غیر آن، بگونه عمد و یا غیر عمد، کسی او را دیده باشد و یاندیده باشد و از کتاب «الام» چنین بر می آید که محمد بن ادریس شافعی نیز همین نظریه را برگزیده است، مستند آنان عدم وجود دلیل بر سقوط تفسیل است و اخبار و احادیث نیز اختصاص دارد به آنکه در میدان جنگ کشته شده باشد.

و بنا به نقل مرغینانی، ابوحنیفه در کتاب هدایه (۱/۹۵) در مسأله قائل به تفصیل شده و می گوید: اگر کشته شدن او بگونه عمد بوده و دیده شده باشد، احکام شهید را دارد و گرنه باید تفسیل و تکفین شود، ولی دلیلی قابل اعتماد بر این تفصیل وجود ندارد.

۴ - هرگاه در صحنه، تشخیص جسد مسلمان از غیر مسلمان از راه آمارات و قرائن عادی ممکن نباشد تکلیف چیست؟

فقهاء مذهب جعفری معتقدند که باید بر هر یک آنان به عنوان نماز بر مسلمان، نماز خوانده شود و تفاوتی در این حکم نگذاشته اند بین اینکه مسلمانان زیادتر باشند و یا کمتر، و این به مقتضای علم اجمالی است، شافعی ها و حنبلیها نیز از این عقیده پیروی نموده اند.

ولی حنفی ها با این عقیده مخالفت کرده و چنین گفته اند:

میزان در این حکم اکثریت است یعنی اگر مسلمانان بیشتر باشند باید بر هر یک نماز خواند و اگر کفار بیشتر باشند نماز بر آنها خوانده نمی شود.

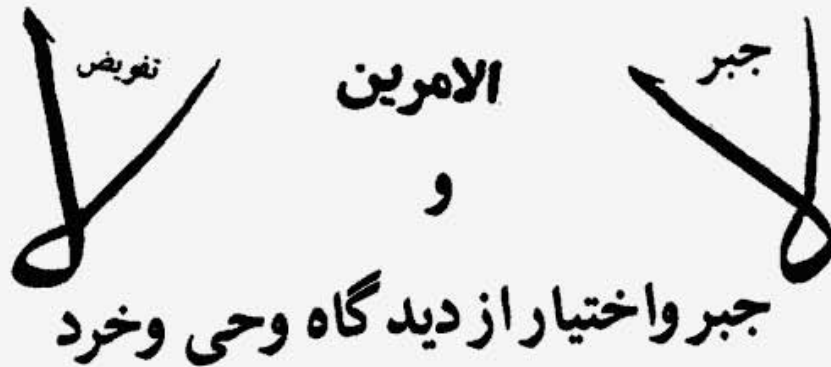
ولی بهترین و قویترین نظریه آنست که یک نماز بر همه آنها به عنوان نیت نماز بر اهل ایمان خوانده شود و با این نیت، نماز متوجه مؤمنان می شود نه کافران.

۵ - خون شهید پاک است یا خیر؟

فقهاء امامیه قائلند به اینکه خون شهید با خون غیر شهید تفاوتی ندارد، اما فقهاء حنفیه و مالکیه و شافعیه و حنبلیه، قائلند به اینکه خون هر انسانی نجس است مگر خون شهید که پاک است از باب عموم تنزیل.



بل امرین



انگیزه‌های جبر در مکتب اشاعره

۱- قضاء و قدر الهی

یکی از انگیزه‌های گرایش به جبر در مکتب اهل حدیث و اشاعره مسأله قضاء و قدر یا سرنوشت و به اصطلاح، خط پیشانی می‌باشد. در گذشته یادآور شدیم که گرایش اشاعره و اهل حدیث به جبر، معلول انگیزه‌های مشترکی است که برخی از آنها در مکتب اهل حدیث، جلوه بیشتری دارد و مسأله قضاء و قدر از این نمونه به شمار می‌رود. ما پیش از آنکه نمونه‌هایی از سخنان آنان را در این باره یادآور شویم، به معنی رائج و معروفی که از دو واژه قضاء و قدر در اندیشه و گفتار نوع مردم سرچشمه است، اشاره می‌کنیم:

تفسیر عوامانه از قضاء و قدر

معنای رائج و متداول این دو واژه که نه تنها در اندیشه و ذهن مردم عادی، بلکه در اندیشه برخی از خواص نیز دیده می‌شود، این است که دست قضاء و قدر به عنوان یک عامل نامرئی و مرموز گریبان هر انسانی را گرفته و از بدو تولد تا لحظه مرگ او را به همان جهتی که می‌خواهد هدایت می‌کنند و انسان خواه ناخواه، همان مسیر را طی کرده و هیچ گونه حق انتخاب برخلاف آن را ندارد و به قول شاعر:

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به آب زمزم و کوثر سفیدنتوان کرد
ویا:

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت یارب ازمادرگیتی، به چه طالع زادم؟
بنابراین انسان در مسیر قضاء و قدر بسان پر کاهی است که روی امواج خروشان رودخانه‌ای قرار گرفته، و تنها یک سرنوشت دارد و آن متابعت و هماهنگی با جریان آب آن

رودخانه است.

از این اندیشه عامیانه و تفسیر نادرست از قضاء و قدر در میان مردمی که عقائد دینی دارند، به مشیت و خواست خداوندی، و در فرهنگهای غیردینی، به جبر اجتماعی و امثال آن تعبیر آورده می‌شود.

تفسیر قضاء و قدر در مکتب اهل حدیث

این تفسیر نادرست و عامیانه در مکتب اهل حدیث مورد قبول واقع شده است و به عنوان نمونه، بخشهایی از آنچه را که پیشوای این مکتب (احمد بن حنبل) در این باره بیان کرده است یادآور می‌شویم:

خداوند، قضاء و حکم قطعی بر بندگان خود نموده، و کسی را توان مخالفت با قضای الهی نیست و همه انسانها بایستی همان راهی را طی کنند که برای آنان مقدر گردیده و ناموس آفرینش، آنها را به سوی آن سوق می‌دهد. آنگاه نمونه‌هایی از افعال ناروایی را که برخی از انسانها انجام می‌دهند یادآور شده، می‌گوید: شرابخواری، دزدی، آدم‌کشی، زنا، حرام‌خواری، و شرک به خدا و همه گناهان، به قضاء و قدر الهی است و (در عین حال) هیچ کس حق احتجاج با خدا را ندارد، لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ. خداوند از ازل به گناهانی که از ابلیس و پیروان او سر می‌زند آگاه بوده و آنها را برای این منظور آفریده است، همان گونه که از عبادت و فرمانبرداری صالحان عالم آگاه بوده و آنها را نیز برای این مقصود خلق نموده است و هر یک از آنان به مقتضای قضاء و قدر الهی، عمل می‌کنند و کسی را توان تعدی از این تقدیر و مشیت الهی نیست. و در جای دیگر می‌گوید:

همه این کارها به مشیت و تدبیر الهی بوده و مقتضای علم پیشین خدا می‌باشد و هر کس علم پیشین خدا را قبول دارد، بایستی اراده سابق و تقدیر خداوندی را نیز بپذیرد.^۱

نتایج نامطلوب این تفسیر

همان گونه که ملاحظه می‌شود این تفسیر از قضاء و قدر به همان برداشت و تفسیر عامیانه از این دو واژه باز می‌گردد و لازمه لاینفک چنین قضاء و قدر، همان نظریه نادرست

.....

۱- کتاب السنة نگارش احمد بن حنبل ص ۴۴-۴۵.

جبراست که با اصول مسلم دین چون بعثت پیامبران، تکلیف انسانها، قانون پاداش و کیفر و... سازگار نیست و گذشته از این، چون این تفسیر از طرف چهره‌های سرشناسی چون احمد بن حنبل ارائه گردیده است، آئین مسئولیت آفرین اسلام را در افکار عمومی به عنوان آئینی که روح تحرک و مسئولیت را در انسان می‌میراند و او را به بی‌تفاوتی و خمودگی دعوت می‌کند، عرضه می‌نماید.

عوامل پیدایش این تفسیر نادرست

این تفسیر نادرست از قضاء و قدر خود زائیده عوامل گوناگونی است که ذیلاً یادآور می‌شویم:

• ۱- علم پیشین خدا نسبت به همه حوادث و رخدادهای جهان هستی و از آن جمله افعال انسان.

• ۲- اراده و مشیت ازلی و گسترده خدا.

• ۳- ظهور اولیه برخی از آیات قرآنی و روایات اسلامی.

در عباراتی که از «احمد بن حنبل» نقل کردیم به دو عنصر اول و دوم اهمیت به سزایی داده شده است و از آنجا که ما در گذشته به تفصیل پیرامون این دو موضوع بحث نموده‌ایم از تکرار آن خودداری می‌نمائیم و در یک جمله می‌گوئیم:

علم و اراده خدا به هر پدیده‌ای با خصوصیات فاعل آن تعلق گرفته است و چون یکی از خصوصیات انسان نسبت به کارهای اختیاری خود، اراده و اختیار او است، از این جهت خداوند می‌داند که انسان کارهای خود را با اختیار و انتخاب خویش انجام می‌دهد و نیز اراده کرده است که انسان کارهای خود را، به قید آزادی انجام دهد و در این صورت نه تنها اختیار و اراده انسان آسیب نمی‌پذیرد، بلکه آزادی او حتمی و قطعی می‌گردد (دقت فرمائید).

پیش از آنکه به نقل و تفسیر آیات و روایات قضاء و قدر پردازیم لازم است قبلاً به معنی صحیح قضاء و قدر اشاره نمائیم:

معنی صحیح قضاء و قدر

روایات یاد شده، اصل قضاء و قدر را مورد تأکید قرار می‌دهد، بنابراین قضاء و قدر از اصول مسلم جهان بینی اسلامی بشمار می‌رود که از قرآن و روایات اسلامی سرچشمه می‌گیرد، ولی مهم آن است که در تفسیر این اصل، دیگر اصول مسلم جهان بینی اسلامی نیز مورد توجه قرار گیرد و بدین جهت به بررسی و بحث پیرامون معنای صحیح و واقع بینانه قضاء و قدر می‌پردازیم:

الف: قضاء چیست؟

صاحب نظران و متکلمان اسلامی برای این واژه، معانی بسیاری ذکر کرده‌اند که نقل همه آن معانی در این جا لزومی ندارد^۲ آنچه در این جا باید بررسی شود این است که همه آن معانی به ظاهر مختلف، به یک اصل بازمی‌گردد و نخستین کسی که به این مطلب توجه نموده است، لغت‌شناس معروف عرب احمد بن فارس بن زکریا می‌باشد او در کتاب ارزنده خود المقایس که برای تعیین ریشه معانی مختلف الفاظ عرب نوشته است، چنین می‌گوید:

برای معانی به ظاهر گوناگون لفظ قضاء یک ریشه، بیش وجود ندارد و به هر کاری که با نهایت اتقان و استحکام و با پایداری و استواری خاصی انجام گیرد، قضاء می‌گویند، مثلاً از آنجا که آسمانها با استواری خاصی آفریده شده‌اند، خداوند، خلقت آنها را با لفظ قَضَى بیان نموده است چنانکه می‌فرماید: **فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ** (نصت/ ۱۲)

و از آنجا که حکم قاضی معمولاً استحکام خاصی دارد و لازم الاجراء است حکم او را قضاء و شخص او را قاضی می‌نامند.

اگر به مردن انسان در زبان عرب قَضَى گفته می‌شود از این نظر است که مرگ در موجودات زنده به صورت یک ناموس طبیعی تغییر ناپذیر شناخته شده است.^۳

ب: قَدْر چیست؟

ابن فارس در مورد کلمه قَدْر نیز می‌گوید:

ارزش و اندازه هر چیزی را قَدْر و یا قَدْر می‌گویند و اگر گاهی در معنی ضیق استعمال می‌شود مانند آیه: **وَمَنْ قَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ** (طلاق/ ۷) [کسانی که از نظر زندگی در فشار و ضیق هستند] برای این است که این افراد، امکانات کم و محدودی در اختیار دارند.^۴

راغب اصفهانی نیز در بیان معنای این دو واژه (قضاء و قدر) مطالبی را بیان نموده است که تفاوت چندانی با آنچه از «مقایس» نقل گردید، ندارد و اگرچه در عبارتهای این دو

.....

۲- علاقمندان می‌توانند به شرح عقائد صدوق ص ۱۹، توحید صدوق ص ۳۸۵ و کشف المراد ط صیدا ص ۱۹۵ مراجعه فرمایند.

۳ و ۴- المقایس ج ۵ ص ۶۳.

دانشمند لغت شناس تفاوت‌هایی دیده می‌شود، ولی هردو، گویای یک واقعیت می‌باشند.^۵

قضاء و قدر یا قطعیت و ویژگی هر پدیده

از آنچه بیان گردید، به دست می‌آید که قضاء به معنای ضرورت و قطعیت چیزی و قدر به معنای اندازه و ویژگی خاص آن می‌باشد.

و به عبارت دیگر، قضاء عبارت است از ایجاد یک نسبت ضروری و قطعی میان دو چیز که یکی به دیگری استناد داده می‌شود، همان گونه که قضاوت قاضی و حکم او به این که مال مورد نزاع مثلاً متعلق به یکی از دو طرف نزاع است، موجب می‌شود که آن تزلزل و تردیدی که قبل از حکم او، به واسطه نزاع طرفین در آن مال پدید آمده بود برطرف گردد و یک نوع قطعیت و استواری، نسبت به کسی که به نفع او حکم شده است، پدید آید.

حال اگر این مفهوم را بر یک پدیده عینی منطبق سازیم، قضاء الهی در آن پدیده، عبارت از این خواهد بود که هستی آن پدیده نسبت به علت تام خود ضرورت و قطعیت داشته و آن علت، مبدأ قطعیت وجود وی گردیده است و از آن جا که علت العلل در جهان آفرینش، آفریدگار یکتا است، بنابراین، ضرورت و قطعیت و استحکام و استواری همه پدیده‌های امکانی، از ذات خداوند و علم و قدرت و اراده ازل او سرچشمه می‌گیرد، پس قضاء الهی عبارت است از قطعی شدن وجود حادثه‌ای که نتیجه تعلق اراده و قدرت و علم ذاتی و ازل خدا، به آن شیء می‌باشد، علم و قدرت و اراده‌ای که بر شیء ممکن، قطعیت و استحکام مناسب را می‌بخشد.

از این جا معلوم می‌شود کسانی که قضاء الهی را معلول علم ذاتی می‌دانند^۶، راه درستی را طی نکرده‌اند، زیرا علاوه بر علم، اراده و قدرت ذاتی خدا نیز در ضرورت و قطعیت پدیده‌های امکانی مؤثر است، همان گونه که نظریه کسانی که قضاء را نتیجه اراده و مشیت الهی می‌دانند، نیز واقع بینانه نمی‌باشد.^۷

تحلیل فوق را درباره قدر نیز انجام داده و می‌گوئیم:

قدر که عبارت است از هندسه اشیاء و حدود و خصوصیات آنها (مانند هندسه و اندازه و خصوصیات پیراهنی که خیاط می‌دوزد)، اگر این واژه را برهستی‌های امکانی و خصوصاً مادی، منطبق سازیم، معنای آن این خواهد بود که یکی از پدیده‌های مادی از جانب

.....

۵- مفردات راغب ص ۳۹۵، ۴۰۶.

۶- این تفسیر را غالب حکمای الهی بیان کرده‌اند، به اسفار ج ۶ ص ۲۹۲ مراجعه شود.

۷- این تفسیر از شارح مواقف است، به شرح مواقف ج ۸ ص ۱۸۰ مراجعه گردد.

علل ناقصه خود، خصوصیات و ویژگی‌هایی را دریافت می‌کند، زیرا هریک از علل چهارگانه (مادی، صوری، فاعلی و غائی) و شرائط و مُعدّات، اثر خاصی در معلول خود دارند و این علل و شرائط و معدّات و اسبابی که در تحقق یک پدیده مادی دخالت دارند، مانند قالبی هستند که آن معلول را با همان ویژگی‌ها پدید می‌آورند.^۸

در حدیثی که یونس بن عبدالرحمان از حضرت رضا(ع) نقل کرده، حقیقت قضاء و قدر به نحوی که بیان گردید، منعکس گردیده است.

می‌گوید: از امام درباره معنای قدر سؤال کردم.

فرمود: هِيَ الْهِنْدِسَةُ وَوَضْعُ الْخُدُودِ فِي الْبَقَاءِ وَالْفَنَاءِ

قدر عبارت است از مهندسی و اندازه‌گیری موجودات و تعیین مقدار بقاء و هنگام فنا و نابودی

آنها.

سپس می‌گوید: از معنای قضاء سؤال کردم:

فرمود: هُوَ الْإِتْرَامُ وَأَقَامَةُ الْعَيْنِ^۹

اتقان و قطعی شدن چیزی و به پاداشتن آن.

در روایت دیگری قضاء و قدر به عنوان دو آفریده و مخلوق خدا قلمداد گردیده است:

إِنَّ الْقَضَاءَ وَالْقَدَرَ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ^{۱۰}

و بدیهی است که ضرورت هستی و ویژگی‌های کلیه موجودات امکانی، همه آفریده

و مخلوق خدا است.

مراتب قضاء و قدر

بحث گذشته روشن کرد که تقدیر در اصطلاح قرآن و حدیث، همان مرحله طرح ریزی و اندازه‌گیری هستی هر پدیده از جهات گوناگون، و قضاء، همان حالت ضرورت و لزوم تحقق آن پدیده می‌باشد.

ولی باید توجه نمود که هریک از تقدیر و قضاء، دارای دو مرحله می‌باشد:

۱- مرحله علمی

۲- مرحله عینی

در مرحله نخست، هریک از اندازه‌گیری (تقدیر) و لزوم تحقق (قضاء) در مقام علم

.....

۸- به تعالیک علامه طباطبائی براسفار ج ۶ ص ۲۹۱-۲۹۲ مراجعه نمایند.

۹- کافی ج ۱ باب جبر و قدر ص ۱۵۸.

۱۰- بحار الانوار ج ۵ ص ۱۱۲.

ربوبی است که یکی از مراتب آن، أم الكتاب و یا لوح محفوظ و یا کتاب مبین است که تمام خصوصیات موجودات جهان امکان در آن، به صورت علمی، موجود و به نحو متناسب با آن کتاب نوشته شده است.^{۱۱}

در این مرحله، هم خصوصیات اشیاء تعیین شده، و هم حکم به تحقق آنها در شرائط خاصی، انجام گردیده است، از این جهت باید این مرحله را، تقدیر و قضاء علمی نام نهاد. اگر در مرحله نخست، تقدیر و قضاء، حالت علمی و نقشه ریزی دارد، در مرحله دوم، جریان، جنبه عینی و خارجی پیدا می‌کند، یعنی آن حقیقت علمی اعم از تقدیر و قضاء، حالت عینی پیدا کرده و هر پدیده‌ای در شرائط و اندازه خاص خود، تحقق می‌یابد، درست مانند نقشه مهندسی که پس از طی مراحل نقشه برداری و تصمیم قاطع بر پیاده کردن آن—که صرفاً حالت علمی دارد—تحقق عینی یافته و در خارج پیاده می‌شود، این مثال تنها برای روشن شدن دو مرحله داشتن قضاء و قدر (نقشه ریزی و تصمیم گیری) انتخاب شده است نه از جهات دیگر. دو مرحله یاد شده از قضاء و قدر علمی و عینی، در برخی از آیات قرآن مورد توجه قرار گرفته است، و اینک نمونه‌هایی از آیات قرآنی را درباره هر یک از دو مرحله علمی و عینی یادآور می‌شویم:

تقدیر و سرنوشت علمی موجودات

۱- وَاللَّهُ يَتْلُمُ مَا تَخِيلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِقَدَرٍ

(رعد/۸).

خداوند از خصوصیات آنچه در رحم موجودات ماده است و آنچه رحم‌ها کم یا زیاد می‌کنند (برخی آن را نه ماه در خود نگه می‌دارند و برخی بیشتر از آن) آگاه است و هر چیزی نزد خدا اندازه معینی دارد.^{۱۲}

۲- وَأَنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ. (حجر آیه ۲۱).

خزائن و گنجینه‌های هر پدیده‌ای نزد ما است و ما آن را به اندازه‌ای که از قبل معلوم است، فرو فرستاده و پدید آوردیم.^{۱۳}

از مطالعه این دو آیه و آیات مشابه و نیز آباتی که وقوع هر پدیده‌ای را از قبل در کتاب مبین یا ام الكتاب ثابت و معلوم می‌شمارد، چنین به دست می‌آید که همه موجودات و

۱۱- بحواله مایشاء و بیثت وعنده ام الكتاب (رعد/۳۹)

ما من دابة الا على الله رزقها ويعلم مستورها ومستودعها كل في كتاب مبین (هود/۶)

بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ (بروج ۲۱-۲۲).

۱۲- برای اطلاع بیشتر از تفسیر آیه به تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۲۸۰ و تفسیر المیزان ج ۱۱ ص ۳۰۵ رجوع شود.

۱۳- جهت آگاهی از تفسیر این آیه به تفسیر المیزان ج ۱۲ ص ۱۴۳ رجوع شود.

بخصوص پدیده‌های مادی و از آن جمله کارهای انسان یک تقدیر و سرنوشت مشخص و قبلی در علم پیشین الهی دارد که آنچه در نظام عینی رخ می‌دهد هم آهنگ با نظام علمی آن می‌باشد.

تقدیر و سرنوشت عینی موجودات

۱- **إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (سمر/۴۹).**

ماهر چیزی را به اندازه و ویژگی خاصی آفریده‌ایم.

۲- **وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقْدَرَهُ تَقْدِيرًا (فرقان/۲)**

خداوند هر موجودی را آفرید و اندازه و مقدار ویژه‌ای برای آن تعیین کرد.

این دو آیه با یک بیان کلی به همه پدیده‌های جهان آفرینش، نظر کرده و تقدیر و سرنوشت عینی آنها را - که همزمان، و همراه با هستی آنها تحقق می‌پذیرد - یادآور می‌شود همان گونه که در آیه دیگر، همین اصل را چنین بازگویی نماید:

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (اعلیٰ/۳ و ۲)

آفریدگاری که (هر پدیده‌ای را) آفرید و آن را بپا داشت و اندازه و تقدیر ویژه آن را - که از آفرینش و هستی آن جدا نمی‌شود - تعیین کرد، و سپس (بر اساس همین تقدیر، او را در رسیدن به مقصود خلقت وی) هدایت نمود.

آنگاه در آیات دیگری این اصل کلی را در مورد برخی از پدیده‌ها به طور مشخص بیان کرده است.

۳- **وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنشَكْنَا فِي الْأَرْضِ (نور/۱۸).**

و آب را از آسمان به اندازه معینی فرو فرستادیم، پس آن را در زمین قرار دادیم.

۴- **وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا، ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (یس/۳۸).**

و خورشید تا وقتی که زمان سکون و استقرارش فرا رسد، در جریان و حرکت است و این حرکت خاص، همان تقدیر و سرنوشت خدای عزیز (مقتدر) دانا است.

یعنی تقدیر عینی خورشید، که همان حرکت خاص (تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا) آن می‌باشد هماهنگ با تقدیر علمی و اندازه قبلی آن در علم ازلی خدا است (ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ).

۵- **وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ غَادَا كَا لُفُجُونِ الْقَدِيمِ (یس/۳۹).**

و برای ماه منازلی را مقدر نموده‌ایم تا (پس از طی آن منازل) به صورت هلال باز گردد. و در آیه بعد، از این تقدیر عینی به عنوان یک اصل قطعی و تخلف ناپذیر یاد کرده و

می‌فرماید:

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (یس)

نه خورشید به ماه برخورد می‌کند و نه شب از روز پیشی می‌گیرد زیرا هریک از آنها (خورشید، ماه و دیگر کواکب) در مدار معینی از فضاء، شناور بوده و حرکت می‌کنند.

تقدیر علمی، مایه جبر نیست

اگر چه با توجه به کیفیت تقدیر فعل انسان، هیچ تردیدی در این مطلب وجود ندارد، زیرا اختیار و آزادی انسان خود نمونه‌ای از این تقدیرهای علمی و عینی است، ولیکن در این جا می‌خواهیم این مطلب را از خود آیات قرآن، الهام بگیریم، تا این نکته بر همگان روشن شود که قرآن کریم همان گونه که خداوند آن را توصیف کرده است، **تَبَيَّنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ** است و کلید همه معارف والای توحیدی در فهم درست و مطالعه دقیق آیات قرآن می‌باشد.

قرآن آنجا که درباره خودخواهی و طغیانگری افراد ناسپاس سخن می‌گوید، برای بیدار ساختن وجدان و فکر خفته آنان، مراحل آغازین آفرینش آنها را یادآوری کرده و چنین می‌فرماید:

قِيلَ لِلْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرَهُ - مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ - مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ - ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ

(مبس/ ۲۰-۱۷).

مرده باد انسان، چه چیز او را به کفر و ناسپاسی برانگیخته است؟ خدا او را از چه چیز آفریده است؟ - وی را از نطفه کوچک و پستی آفریده و آفرینش و زندگی او را تقدیر نموده است - سپس او را بر راه خیر و سعادت متمکن و مختار نموده است.

در این آیات سه مطلب مورد توجه قرار گرفته است:

* ۱- انسانی که از نطفه‌ای ناچیز و پست آفریده شده است، چگونه به خود اجازه می‌دهد تا در برابر آفریدگار توانا و حکیم که از آن نطفه پست، این موجود شگفت‌انگیز را آفریده است، ناسپاسی کرده و طغیان ورزد.

* ۲- انسان از بدو آفرینش با تقدیر و سرنوشت خود همراه است و اصل وجود او و آثار و افعال وی همگی اندازه‌گیری شده است.

* ۳- او در کارهای خود، مختار و آزاد بوده و برانتخاب راه خیر و سعادت، متمکن و توانا است.

آنچه مربوط به بحث کنونی ما است، مطلب دوم و سوم است و حاصل معنی این آیات درباره این دو مطلب این است که اگر چه انسان در همه دوران زندگی خود محکوم به تقدیر الهی است و تدبیر ربوبی از هر طرف او را دربر گرفته است و او نمی‌تواند از مرز تقدیر الهی پا فراتر گذارد، ولی او هرگز نمی‌تواند به این بهانه از زیر بار مسئولیت کارهای خودشانه

خالی کند و طغیانگری و کفر خود را به حساب تقدیر الهی بگذارد، زیرا خداوند او را از انتخاب راه خیر و سعادت متمکن ساخته و این استعداد و توانائی را در اختیار او گذاشته است (ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ) و اصولاً این اختیار و توانائی او بر انتخاب راه خیر و سعادت نیز حلقه‌ای از سلسله تقدیر الهی، در مورد انسان و کارهای او به شمار می‌رود، زیرا کارهای انسان با ویژگی اختیار و توانائی، تقدیر و اندازه‌گیری شده است.^{۱۴}

قضا های علمی و عینی در قرآن

در آیات یاد شده، سخن از تقدیرهای علمی و عینی به میان آمده است که هر یک منعکس کننده دیگری و بسان نسخه مطابقی اصل می‌باشند، ولی در آیات دیگر، مسأله قضا های علمی و عینی مطرح می‌گردد و در هر دو، جریان قطعی بودن تحقق حادثه مطرح می‌باشد، چیزی که هست گاهی به صورت علمی و گاهی به صورت عینی. و در میان آیات، دو گروه از آیات را برگزیدیم که اولی ناظر به قضاء علمی و دومی ناظر به قضاء عینی است:

□ ۱- وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا (اسراء/ ۱)

در باره بنی اسرائیل قاطعانه حکم کردیم که در روی زمین دوباره فساد بر می‌خیزند و برتری می‌جویند.

از آنجا که افساد بنی اسرائیل به تدریج بوده و در طول زمانهای زیاد رخ داده و یا رخ خواهد داد، طبعاً چنین قضاء، قضاء علمی خواهد بود.

□ ۲- وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُولَاءِ لَمَقْطُوعٌ مُّضْبِحِينَ (حجر/ ۶۶).

ما به لوط قاطعانه خبر دادیم که این گروه، صبحگاهان ریشه کن خواهند شد.

در این دو آیه، از قضاء علمی که پیش از مرحله تحقق است، سخن به میان آمده ولی در آیات یاد شده در زیر، محور سخن، قضاء عینی - که همراه با تحقق خارجی است - می‌باشد چنانکه می‌فرماید:

□ ۳- فَقَضْنَا هُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ (نصرت/ ۱۲).

آنها را به صورت هفت آسمان در ظرف دو روز (دو دوره) آفرید.

□ ۴- فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ قَوْمِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْمُرُ بِمَا كُنَّا تَأْمُرُهُ مِنْهَا (سبا/ ۱۴)

آنگاه که حکم بر مرگ او (سلیمان) کردیم، دیگران را بر مرگ او چیزی آگاه نکرد، مگر جنبنده‌ای که عصای او را خورد.

این نوع قضاء که همراه با آفرینش است قضای عینی و تحقیقی می‌باشد.

۱۴- به تفسیر المیزان ج ۲۰ ص ۲۰۷ مراجعه فرمائید.

از این مطالب می‌توان نتیجه گرفت که آنچه در جهان امکان، تحقق می‌پذیرد دارای چهار مرحله است:

۱- تقدیر علمی ۲- تقدیر عینی ۳- قضاء علمی ۴- قضای عینی.
وهستیا بعد از این چهار مرحله تحقق می‌پذیرد، البته در این جا میان افعال بندگان و دیگر موجودات امکانی تفاوتی نیست.

آیات سه گانه قضاء و قدر

پس از توضیح مفاهیم قدر و قضاء، لازم است به توضیح برخی از آیات مربوط به این دو بپردازیم:

• ۱- مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (سوره حدید / ۲۲) ۱۵

هیچ رخداد غم‌انگیزی روی زمین و یا در زندگی شما رخ نمی‌دهد، مگر پیش از آنکه آن را بیافرینیم، در کتابی ثبت گردیده است و این کار برای خدا آسان است.

این آیه هر چند پیرامون حوادث غم‌انگیز (مصیبت‌ها) سخن می‌گوید ولی از آن، می‌توان یک اصل کلی برداشت کرد و آن این که مجموع آنچه که در جهان رخ می‌دهد اعم از غم و شادی، بهبودی و بیماری، بی‌نیازی و نیازمندی، جنگ و آرامش، همه و همه پیش از پیدایش، در کتابی به نام لوح محفوظ ثبت گردیده است و این مسأله‌ای است که علم گسترده خدا آن را ایجاب می‌کند.

البته باید توجه کرد که نگارش هر رخدادی، در کتابی، به معنی نگارش اصل فعل نیست، بلکه نگارش خصوصیات نیز مطرح است و از این طریق مشکل جبر بر طرف می‌شود زیرا کیفیت صدور حرارت از آتش، به صورت یک اثر و فعل قهری و ناخواسته نگارش یافته، همچنانکه کیفیت صدور بخشی از کارهای انسان به صورت یک فعل اختیاری و ارادی نوشته شده است.

در این صورت این نوع آگاهی و نگارش پیشین نه تنها مایه جبر نیست، بلکه اختیار و آزادی انسان را به صورت یک حقیقت اجتناب ناپذیر تحکیم می‌بخشد.

.....

۱۵- مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ... (تغابن / ۱۱): هیچ رویداد تلخ و ناگواری واقع نمی‌گردد، مگر به اذن و خواست خدا.

۲- قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ قَوْلُنَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (توبه / ۵۱).

بگو ای رسول گرامی جز آنچه خدا بر ما نوشته است به ما نخواهد رسید، اولی و سرپرست ما است و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند.

آگاهی از مفاد آیه، بستگی دارد به این که از آیه قبل که طرز تفکر منافقان را بازگو می‌کند، آگاه گردیم و آیه مورد بحث در حقیقت پاسخ از آن طرز تفکر است. منافقان عصر رسول خدا در مورد حوادث تلخ و شیرین جنگ با دشمنان اسلام، چنین می‌اندیشیدند:

إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ (توبه / ۵۰).

اگر رویداد خوبی به تو روی آورد بر آنان ناگوار می‌آید و اگر (در جهاد) حادثه ناگواری برای تو رخ دهد (خوشحال می‌شوند و) می‌گویند ما راه خود (احتیاط) را برگزیدیم (و به جنگ نرفتیم) و با شادمانی از مؤمنان روی برمی‌گردانند.

گروه منافق می‌اندیشیدند که آنان می‌توانند هر نوع حادثه بدو ناگواری را از خود دفع کنند و می‌گفتند که ما احتیاط را از دست نداده و به جنگ نرفتیم و به این جهت از حوادث ناگوار مصون مانسیم.

خدا در پاسخ آنان می‌گوید:

انسان با قدرت محدود خود، ناتوان‌تر از آن است که در تحصیل حوادث نیک و دفع رویدادهای ناگوار مستقل و وانهاده به خود باشد، و تصور کند که می‌تواند حوادث ناگوار را از خود دفع کند در حالی که آنچه خدا از حوادث شیرین و تلخ نوشته است، بر انسان می‌رسد و منافقان با نرفتن به جنگ نمی‌توانند خود را از چنگال حوادث ناگوار برای همیشه برهانند، چنانکه می‌فرماید:

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ قَوْلُنَا

این مضمون دو آیه است که بر محور اندیشه استقلال بشر و عدم آن، سخن می‌گوید، ولی در عین حال با مسأله دیگر که سنت‌های قطعی خدا است منافاتی ندارد. و آن اینکه هرگز نباید در تفسیر پیروزی و یا شکست‌های انسان در میدان‌های نبرد از دو اصل غفلت کرد:

الف: سعی و تلاش و بکار بستن رموز موفقیت در کسب پیروزی، کاملاً مؤثر بوده و روی گردانی از این اصل، مایه شکست می‌باشد و خدا نیز آن را به صورت یک اصل کلی در زندگی انسان اعلام نموده است و در حقیقت می‌توان آن را یک نوع قضاء تکوینی که به قلم آفرینش بر پیشانی زندگی انسان‌ها نوشته شده است، تلقی نمود.

ب: درعین اینکه بخشی از مبادی پیروزی و شکست در اختیار خود انسان قرار دارد، ولی هرگز نباید انتظار داشت که می‌توان با به کار بستن این عوامل، همیشه پیروز گشت و حوادث ناگوار را دفع نمود، زیرا چه بسا مصالح و حکمت‌های شخصی انسان، اموری را ایجاب می‌کند که برخلاف ذائقه انسانها، و فراتر از اندیشه محدود آنها می‌باشد و در حقیقت تکیه آیات مورد بحث، روی همین قسمت است و اعلام می‌دارد که آگاهی و قدرت محدود بشر کافی در دفع همه مشکلات نیست و باید در بخشی از قلمروها، شعار تسلیم به تقدیر را پیشه خود ساخت، از این جهت در آیه بعد می‌گوید:

قُلْ هَلْ تَرْتَضُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنِي (توبه / ۵۲).

بگو: شما منافقان درباره ما جز یکی از دو نیکوئی، چیزی می‌توانید انتظار داشته باشید؟

و مقصود از دو نیکوئی، فتح و پیروزی در جهاد، و یا قتل و شهادت در راه خدا است. خلاصه اینکه: علم و دانش، قدرت و اختیار بشر و حریت او در انتخاب سرنوشت، نباید مایه غرور و تصور و نهادگی انسان بر خویش باشد، در حالی که قسمتی از سرنوشت‌ها، معلول رعایت یک رشته سنن آفرینش و قوانین ظاهری خلقت است، ولی درعین حال، بخشی از تقدیرها از قلمرو خواست انسان بیرون بوده و در گرو علم کلی الهی به مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی انسان است و این بخش از حوادث که غالباً در جنگ و نبردها، در زلزله‌ها، طوفان‌ها و حوادث سهمگین دیگر خود را نشان می‌دهد و هر چند با مرگ و زندگی انسان رابطه مستقیم دارد، ولی به خاطر بیرون بودن از قلمرو توانائی و اختیار او، مایه نکوهش و کیفر نبوده و سعادت و یا شقاوت آخری، به آنها بستگی ندارد و با این تفسیر می‌توان به هدف بسیاری از آیات مربوط به نزول حسنات و کامیابی‌ها و اصابه سیئات و ناکامی‌ها پی برد و تفسیر واقعی آنها را به دست آورد.^{۱۶}

* ۳- وَادَّبِرْكُمْوَهُمْ إِذِ التَّقِيْمِمْ فِيْ اَعْيُنِكُمْ قَلِيْلًا وَيَقْلَقُكُمْ فِيْ اَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُوْلًا وَاَلِي اللهُ تَرْجِعُ الْاُمُوْرَ (انفال / ۴۴)

به یاد آر آنگاه که خداوند (در جنگ بدر) دشمنان را به هنگام روبرو شدن در میدان نبرد، در نظر شما کمتر نشان داد، همچنان که شماها را در دیدگان آنان اندک ارائه داد، تا خدا کاری را که مقدر شده بود جامه عمل بپوشاند و بازگشت امور به سوی خدا است.

جمله «لِيَقْضِيَ اللهُ اَمْرًا» در آیه ۴۲ از این سوره که آن نیز مربوط به داستان جنگ بدر است، حاکی از اراده نافذ خدا در زندگی انسانها است، و مجموع آیات چهارگانه این سوره، از یک اصل الهی حکایت می‌کند و آن این که: چه بسا مقدمات و شرائط و اسباب و علل مادی و

۱۶- به سوره نساء آیه های ۷۷ و ۷۸ رجوع شود.

ظاهری برای تحقق پدیده‌هایی کافی نباشد و انسانهای ظاهربین، تحقق آن پدیده را غیر ممکن بدانند، ولی آنگاه که اراده الهی بر تحقق آن تعلق گرفته باشد، دیگر اسباب و علل، آن را تکمیل می‌کند، و آن پدیده جامه عمل می‌پوشد، به گواه اینکه در جنگ بدر، شرایط ظاهری به نفع دشمن بود، چون دشمن در نقطه‌ای مرتفع و مسلمانان در نقطه‌ای پست^{۱۷} قرار داشتند و همچنین تصمیم مسلمانان برای جنگ و نبرد، محکم و استوار نبود و به خاطر پیشگامی گروهی مانند سعد بن معاذ و مقداد و دیگران به راه افتادند، و از طرف دیگر تعداد افراد دشمن سه برابر مسلمانان و از نظر ساز و برگ جنگی، تا دندان مسلح بودند، از این رو ابوجهل می‌گفت مسلمانان از جهت قدرت و نیرو لقمه‌ای بیش نیستند و با یک حمله از جای کنده می‌شوند، ولی با وجود این شرایط، چون اراده قاهر خدا بر این تعلق گرفته بود که در این نبرد حجت را به دشمن تمام کند و راه سعادت را به دیگران بنمایاند، با دخالت دادن یک رشته امور غیبی، مسلمانان را بر دشمن پیروز ساخت، از آن جمله، جمعیت دشمن را در نظر مسلمانان کمتر نشان داد، و از این طریق خوف و هراسی را که بر آنها مستولی شده بود، از میان برد، همچنانکه تعداد مسلمانان را در نظر دشمن کمتر ارائه داد تا از جوش و خروش آنان بکاهد و به خاطر ضعیف شمردن مسلمانان به سمی و تلاش برنخیزند، خدا از طریق این عوامل و عوامل دیگر— که در دیگر آیات یادآوری کرده است— اراده خود را تحقق بخشید.^{۱۸}

از مجموع بررسی این آیات چنین به دست می‌آید که هرگز قضاء و قدر الهی، مخالف حریت و آزادی بشر در آن قسمت از کارها که پاداش و کیفر و یا خوشبختی و بدبختی به دنبال دارد، منافاتی ندارد و قوانین آفرینش که خود قضاء الهی است، در اختیار بشر است و در پیروی هر کدام از آنها، مختار و آزاد می‌باشد ولی این مطلب نه به آن معنا است که جهان پیوسته به کام بشر می‌گردد و می‌چرخد و او می‌تواند با علم و قدرت محدود خود، زمام حوادث را به دست گیرد و به صورت یک **فَعَالَ مَاتِشَاءُ**، نقش آفرین باشد.

قضاء و قدر در روایات اسلامی

مسأله قضاء و قدر در روایات اسلامی به صورت مشروح و گسترده مورد بحث و بررسی قرار گرفته، و روایات آن در کتب حدیثی مانند اصول کافی، توحید صدوق و بحار الانوار جمع‌آوری شده است و بدیهی است که بررسی تمام آن روایات، خود نیازمند رساله مستقلی می‌باشد و ما در این جا چند نمونه را که مربوط به اصل قضاء و قدر— به عنوان یک عقیده

.....

۱۷— اذ انتم بالموتة الدنيا وهم بالموتة القصوى (انفال / ۴۲).

۱۸— برای آگاهی از اسامی غیبی در جنگ بدر به سوره انفال آیه‌های ۸— ۱۸ مراجعه فرمائید.

اسلامی - می باشد، یادآور می شویم:

□ ۱- علی (ع) از رسول خدا (ص) چنین روایت کرده که پیامبر (ص) فرمود: کسی را مؤمن نمی گویند مگر آنکه به خدای یکتا و رسالت من و زندگی پس از مرگ (قیامت) شهادت دهد و به قدر (سرنوشت) ایمان آورد.^{۱۹}

□ ۲- در روایات متعددی تکذیب کننده قدر در شمار کسانی قرار داده شده است که مورد نفرین و خشم خدا واقع شده و در قیامت از رحمت خدا محروم می باشد.^{۲۰}

□ ۳- در حدیثی از امام کاظم (ع)، آفرینش هر پدیده ای در آسمان یا زمین مبتنی بر اموری گردیده است که از آن جمله، قضاء و قدر می باشد.^{۲۱}

□ ۴- امام صادق (ع) فرمود: کسی که معتقد است نیکی و بدی، بدون مشیت و خواست خدا تحقق می پذیرد. خداوند را از قلمرو اقتدار و سلطه او بیرون کرده است، اینک متن حدیث:

مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ بِغَيْرِ مَشِيئَةِ اللَّهِ فَقَدْ أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ سُلْطَانِهِ.^{۲۲}

□ ۵- ابوداود در سنن و ترمذی در جامع خود از پیامبر (ص) چنین نقل کرده اند که

خداوند به قلم دستور داد:

اَكْتُبُ مَقَادِيرَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ

حوادثی را که تا روز قیامت واقع می گردد، بنویس.^{۲۳}

این ها نمونه های بارزی از روایات قضاء و قدر است که در این جا مطرح کردیم، چون جمع آوری کلیه روایات صحیح - تا چه رسد به مجموع روایات - در این مقالات امکان پذیر نیست، پس چه بهتر که به جمع بندی مفاد آنچه به عنوان نمونه نقل کردیم، بپردازیم. از مجموع این روایات سه مطلب استفاده می شود که آنها را یادآور می شویم:

الف: ایمان به قضاء و قدر

روایات یاد شده حاکی است که قضاء و قدر یک اصل اسلامی و یکی از معارف الهی می باشد، و هر مسلمانی باید به آن ایمان داشته باشد، چگونه می تواند چنین نباشد؟ در

.....

۱۹- بحارالانوار ج ۵ ص ۸۷ باب قضاء و قدر روایت ۳.

۲۰- مدرک قبل روایت ۴، ۵، ۶.

۲۱- مدرک قبل روایت ۷.

۲۲- بحارالانوار ج ۵ ص ۱۲۷ باب قضاء و قدر روایت ۷۹.

۲۳- جامع الأصول تألیف ابن اثیر ج ۱۰ ص ۵۱۲، التاج، الجامع للاصول تألیف شیخ منصور علی ناصف ج ۵ ص

حالی که قضاء و قدر از مراتب علم الهی (لوح محفوظ) و مربوط به علم پیشین و اراده ذاتی خدا است.

ب: گستردگی قضاء و قدر

قضاء و قدر شامل تمام پدیده‌های موجود در جهان هستی است و هیچ پدیده‌ای را از آن گزینی نیست، این پدیده خواه فعل انسان باشد و خواه دیگر حوادث زمینی و آسمانی. این مطلب نیز همانند اصل بالا، یکی از اصول جهان بینی اسلامی به شمار می‌رود، زیرا با توجه به این که قضا و قدر به مراتب علم الهی و اراده پیشین و گسترده خدا باز گشت می‌کند، عمومیت و گستردگی آن مسلم و بدیهی است ولی هرگز مایه سلب اختیار و آزادی انسان نخواهد بود و مشروح این بحث (علم و اراده پیشین و گسترده خدا) در بخش‌های گذشته از نظر خواننده محترم گذشت.

ج: تقدیر یا اندازه گیری قبلی موجودات

روایات قدس صریح در این است که هر چیزی در عالم، تقدیر و اندازه گیری شده است و در این مورد علاوه بر حدیث شماره پنج، احادیث دیگری نیز وارد شده که حاکی از تقدیر حوادث واقع در جهان است.

رسول گرامی می‌فرماید:

قَدَرَ اللَّهُ الْمَقَادِيرَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ.

خدا اندازه (و ویژگی پدیده‌ها) را پیش از آن که آسمان و زمین را بیافریند، تعیین و تقدیر کرده

است.^{۲۴}

مقصود از اندازه گیری— یا به تعبیر حدیث «۵» که خداوند به قلم فرمان داد تا اندازه‌ها را بنویسد— این است که خصوصیات و ویژگی‌های هر موجودی را، از قبل تعیین نموده است، و یکی از خصوصیات پدیده‌ها، کیفیت فاعلیت آنها است که برخی از نظر فاعلیت از ویژگی اختیار برخوردار بوده، ولی اکثریت آنها فاعل اضطراری می‌باشند.

البته مقصود از مقادیر، یک معنای وسیعی است که همه نوع ویژگی‌های جسمی و مادی، و روحی و معنوی را شامل است همچنان که ویژگی فاعلیت آنها را نیز، در بر دارد، بنابراین در قالب گیری موجودات در روز ازل، یک قالب نیست و آن هم قالب اضطران بلکه در این مورد مقادیر و قالب‌های مختلفی است که موجودات در آن قالب‌های مختلف ریخته شده‌اند، در این صورت اعتقاد به قدر و قضاء و اندازه گیری قبلی هر موجود با اختیار انسان منافات ندارد.

.....
۲۴— بحارج ۵ باب قضاء و قدر روایت ۴۳، ۹۲.

قضاء و قدر در روایات اهل سنت

در میان روایات اهل سنت، هر چند احادیث قدر غالباً به صورت بسیار تند و حاد مطرح شده و قسمتی از آنها حاکی از رؤیه دیگر سکه، یعنی جبر است. اگر چه نامی از جبر در آنها نیست. ولی در عین حال یک رشته روایات صحیح و استواری نیز وجود دارد که با آنچه گفته شد همگام بوده و فطرت و عقل و قرآن را تأیید می‌کند و ما در این مورد به نقل دو روایت می‌پردازیم:

* ۱- علی (علیه السلام) نقل می‌کند: در قبرستان بقیع برای دفن جنازه‌ای همراه رسول خدا (ص) حاضر بودیم رسول گرامی فرمود: هیچ کس از شما نیست مگر این که خدا جایگاه او را در بهشت و دوزخ معین کرده، و بدبختی و خوشبختی او را نوشته است، در این موقع مردی به رسول خدا گفت: اگر چنین است پس منتظر سرنوشت خود باشیم و عمل را رها کنیم، زیرا هر کس که از اهل سعادت است به سوی سعادت رفته، و آن کس که اهل شقاوت است به سوی بدبختی خواهد رفت، دیگر چه نیازی به عمل است؟

پیامبر در پاسخ او فرمودند:

إِعْمَلُوا فَكُلُّكُمْ مُبْتَلٍ فَأَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيَسْتُرُونَ لِعَمَلِهِمْ أَهْلِي السَّعَادَةِ وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيَسْتُرُونَ لِعَمَلِهِمْ أَهْلِي الشَّقَاوَةِ ثُمَّ قَرَأَ: فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ، وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيِّرُهُ لِلْعُسْرَى. ۲۵

باید سعی و کوشش کنید، زیرا هر دو گروه برای نیل به دو هدف کمک می‌شوند، اهل سعادت کمک می‌شوند برای کارهای اهل سعادت، و اهل شقاوت کمک می‌شوند برای کارهای اهل شقاوت، خدا می‌گوید:

آن کس که انفاق کند و تقوی پیشه سازد و نیکی‌ها را تصدیق کند، ما او را به کارهای خیر موفق می‌گردانیم و اما آن کس که بخل ورزد، و خود را بی‌نیاز از خدا بیاندیشد، و به حسنی (ثواب و عقاب) انکار ورزد، او را در انجام کارهای بد به خود واگذار می‌کنیم (لیل / ۱۰-۵)

درست است که پیامبر (ص) در پاسخ آن شخص گفت: هر کس برای آنچه تعیین شده، کمک می‌شود، ولی با تلاوت آیه، یادآور می‌شود که این کمک الهی به سوی سعادت و یا شقاوت، مربوط به مرحله دوم است و مرحله نخست از آن، مربوط به خود انسان است، و اگر انسانی در راهی گام نهاد که سرانجام آن سعادت است در این صورت خدا او را به انجام

کارهای نیک کمک می‌کند، و اگر در راه کارهای اهل شقاوت گمام نهاد، خدا او را در رسیدن به آن هدف، به خود واگذار کرده، و هر نوع مانعی را در انجام آن از پیش پای او برمی‌دارد.

در این صورت، تقدیر الهی به معنی بستن دست انسان در انتخاب کارهای نیک و بد، و کشیدن او به سوی هدف مشخصی به صورت اضطرار و اجبار نیست، بلکه مبادی هر دو هدف در آفرینش او هست، و کمک‌های الهی نیز به هر دو گروه وعده داد شده است، و لکن این کمک‌ها در مرحله‌ای است که خود انسان، مسیر خود را از طریق سه عمل خیر (اعطی، اتقی و صدق) یا ضد آن تعیین کند، در این صورت است که مشمول کمک‌های الهی می‌گردد، که در یکی به صورت کمک‌های مثبت و توفیق و در دومی به صورت وانهادگی و خذلان، نمودار می‌گردد.

• ۲- عمران بن حصین می‌گوید: دونفر از قبيلة مُزَیْنَة حضور رسول خدا (ص) آمدند و گفتند ای پیامبر خدا، آنچه را که مردم امروز انجام می‌دهند و در آن سعی و کوشش می‌کنند چیزی است که قبلاً مقدر شده، و بر آنها حکم گشته است، یا از اموری است که به صورت یک امر جدید و تازه با آن روبرو می‌شوند و پیامبر خدا به آن دستور داده و حجت بر آنان تمام گشته است!؟

پیامبر (ص) در پاسخ فرمود: خیر، بلکه بر آنان حکم شده و مقدر گشته است و گواهی این مطلب کتاب خدا است که می‌فرماید:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (شس/۸)

سوگند به نفس انسان و کسی که آن را آفرید و بدی‌ها و نیکی‌ها را به او الهام کرد.^{۲۶}

هر چند آغاز حدیث با آهنگ جبر و سلب اختیار از انسان همراه است ولی استدلال پیامبر گرامی برساختن خود (آنچه می‌کنند مقدر است) با دو آیه قرآنی که کاملاً آهنگ اختیار و آزادی را دارند، ابهام بخش نخست را برطرف می‌کند، زیرا این دو آیه می‌رساند که خدا از طریق فطرت، خوبی‌ها و بدی‌ها را به انسان الهام کرده است، و این انسان است که باید از طریق تفکر، از یکی الهام بگیرد، و دیگری را ترک کند. این مطلب روشن می‌سازد که تقدیر و قضاء الهی بریک اصل کلی استوار می‌باشد و آن این است که تقدیر هر فعلی با توجه به فاعل آن انجام می‌گیرد، هرگاه فاعل فعل از ویژگی اختیار برخوردار باشد، تقدیر الهی به صورت سعادت و یا شقاوت، مشروط بر این است که از مجرای اختیار این مسأله صورت پذیرد و اگر فاعل از این ویژگی برخوردار نیست صدور هر فعل از آن به همین خصوصیت مقدر می‌باشد.

.....



اسوه‌های بشریت

(۱) حضرت علی (ع)

... مقاله‌ای که ملاحظه می‌کنید آغازی است بر سلسله مقالاتی پیرامون شخصیت ائمه اطهار علیهم السلام. هدفی که در این سلسله نوشتارها مورد توجه بوده، ارائه تصویری است از زندگی ائمه در ابعاد مختلف آن. گرچه نوشته‌های مختلفی تا بحال انتشار یافته، اما سخن گفتن در این باره، هیچگاه پایان نمی‌یابد و لذا این سری مقالات نه آغاز است و نه پایان، بلکه گامی دیگر است در تداوم گامهای گذشته و زمینه‌ای برای آینده. ... سعی کرده‌ایم نکات ظریفی - که به نظر جالب می‌رسد - بنویسیم و در حقیقت یک گزینش نیکوئی داشته باشیم.

ومن الله التوفیق

... ادعا می‌کنیم بیشترین معرفت را نسبت به امام علی (ع) داریم، شاید بهتر از آنکه سایر ائمه را بشناسیم، علی (ع) را می‌شناسیم اما فی الواقع کمتر معرفت حقیقی نسبت به حیات واقعی آن حضرت داریم، بیشتر بدان علت که از بس درخشنده و گسترده است که جمع بندی از حیاتش و ارائه نمودی کلی و ثابت از آن، بسیار مشکل است، او بعنوان واحدی که در کثرت است و کثرتی که فی الواقع در شکل یک واحد است، نمیتواند در معرفتهای پراکنده، برما آشکار شود، بلکه لازم است تا هر چه وسیعتر، اما متمرکزتر بروی

حرکات، خصلتها و صفات و انگیزه‌ها و گفتارها و رفتارهایش بیندیشیم و با تأمل بیشتر، تازه پی خواهیم برد که تنها بخشی از شخصیت آن حضرت را، آن هم بصورت ناقص شناخته ایم و هنوز در طریق معرفت او اندر خم یک کوچه باقی مانده ایم...

شناختی مختصر

نامش علی (علیه السلام) ، نام پدرش ابوطالب (هر چند فی الواقع می‌باید ابوعلی باشد)، مادرش فاطمه بنت اسد، محل تولدش خانه کعبه در مکه مکرمه، سال تولدش حدود ۱۳ سال قبل از بعثت نبی اکرم، محل تربیت، خانه پیامبر (ص) و در دامن رسول الله (ص) و حضرت خدیجه.

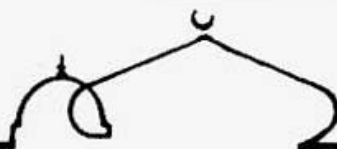
... کودکی را در خانه پیامبر (ص) سپری کرد، زیرا پدرش، توان تحمل بار سنگین زندگی پر عائله خود را نداشت، پیامبر (ص) خواست تا فرزندی از فرزندان او را در خانه خویش نگهدارد، و علی (ع) نصیب او شد، این کمکی بود در حق ابوطالب به پاس خدماتی که قبل از آن ابوطالب در حق او - که فرزند پتیمی بود - کرده بود و در واقع خواست خدا بود، تا چنین افتخاری نصیب علی (ع) گردد، افتخاری که هیچکس بجز فاطمه (علیها السلام) در آن، با او شریک نبوده است.

ایمان علی (ع)

بر طبق اصیلترین نصوص تاریخی و حدیثی، اولین مؤمن به پیامبر (ص) شخص امیرالمؤمنین بوده است، گرچه بعدها دست سیاست خواسته است تردیدهایی را در این امر بوجود آورد، اما آنچه در کتب تاریخ و حدیث - از قدیم و جدید - آمده، به صراحت، چنین مطلبی را بیان کرده و هیچگونه شک و شبهه‌ای در آن باقی نمی‌گذارد.^۱

گروهی با پذیرفتن این امر، سعی بر آن داشته‌اند که با معرفی امام بعنوان یک طفل در آن شرائط، از اهمیت چنین امری بکاهند، اما شواهد کافی وجود دارد که نشانگر بلوغ فکری او در آن موقعیت بوده و حتی سن امام نیز همین مسئله را بخوبی آشکار می‌سازد.

۱ - رک کتاب الغدير ج ۳ ص ۲۲۱ به بعد، خود امام در موارد متعددی تصریح دارد که «انا اول رجل اسلم مع رسول الله»، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۵۸ بیروت، و یا «انا اول من صلی مع رسول الله»، استیعاب ج ۲ ص ۴۵۸، و یا «اسلمت قبل ان یسلم الناس بسبع سنین»، الریاض النضره ج ۲ ص ۱۵۸.



محمد بن عبدالله الإسكافي در كتاب ارزشمند المعيار والموازنة، بحثی را در همین زمینه مطرح کرده است که ما خلاصه آنرا ذکر می‌کنیم، اومی نویسد:

وقتی ببینیم چگونه پیامبر (ص)، علی (ع) را دعوت به اسلام می‌کند، بخوبی می‌توانیم درک کنیم که او در آن هنگام بالغ و عاقل بوده و از دید پیامبر (ص) بر او واجب بوده تا اسلام را بپذیرد، زیرا اگر طفل بود، حکمی بر او واجب نمی‌بود، بخصوص که در آن هنگام، هنوز آغاز اسلام بود، نه یک جامعه اسلامی که مردم، اطفال خود را در جهت پذیرش اسلام تأدیب کنند، در آن موقع پیامبر (ص) نیاز به اسلام آوردن اشخاصی داشت که با علم و آگاهی اسلام را بپذیرند.

سپس می‌افزاید:

اگر کسی بگوید که چگونه او بالغ بوده در حالیکه سن بلوغ پسر در اسلام ۱۵ سال است باید در جوابش گفت: آخرین حد بلوغ در اسلام ۱۵ سال است، زیرا در این سن است که حتی کم عقل‌ترین مردان به حد بلوغ می‌رسند، آشکار است که چنین آخری، اول و وسطی هم دارد پس می‌توان پذیرفت که زودتر از پانزده سالگی نیز کسی به سن بلوغ برسد و آن حضرت هنگام قبول اسلام ۱۳ سال داشت که اولین حد بلوغ به حساب می‌آید.

اسکافی در ادامه سخن، ضمن نقل این روایت اهل سنت: که وقتی علی (علیه السلام)، نماز پیامبر را دید، از آن حضرت درباره این عمل پرسش کرد پیامبر (ص) فرمود: هَذَا دِينُ اللَّهِ يَا عَلِيُّ وَ پس از آن از او خواست تا آنرا بپذیرد، علی بن ابیطالب (علیه السلام) پاسخ داد: أَنْظِرْنِي حَتَّى أَتَفَكَّرَ فِيهِ لَيْلَةً [اجازه بده تا من شبی درباره آن بیندیشم] می‌گوید: چنین پاسخی از یک طفل بعید می‌نماید.^۲

در مورد اینکه امام (ع) در چه سنی ایمان آوردند اقوال مختلفی است که از ۸ سالگی تا ۱۶ سالگی نقل شده و در عبارت فوق، اسکافی (با بقول یکی از محققین ابن الإسكافي) ۱۳ سالگی را پذیرفته است.^۳

بنظر می‌رسد در تقلیل و تکثیر سن امام علاوه بر عدم آگاهی دقیق نسبت به آن،

۲ - المعيار والموازنة ص ۶۷ به بعد ط بیروت تحقیق محمودی.

۳ - رک ترجمه الامام علی بن ابیطالب از تاریخ دمشق ج ۱ ص ۴۱ الی ۴۶.

انگیزه های خاصی نیز وجود داشته است. از جمله اینکه او را کودک نابالغی معرفی می کنند تا اسلام او را بی ارزش جلوه دهند، یا او را طفل معرفی کنند تا نتیجه بگیرند که او هیچ نوع عهدی نسبت به جاهلیت نداشته است (که حتی اگر سن او را ۱۳ سال هم حساب کنیم باز همینطور است) کما اینکه در تکثیر آن نیز عکس این مطلب می تواند گفته شود.

اگر قائل به اختیار اوسط الامور باشیم، بالطبع می باید همان قول اسکافی، یعنی چیزی حدود سیزده سالگی را برای سن علی بن ابیطالب (علیه السلام) بپذیریم، بخصوص که در واقعه عشیره که پیامبر (ص) قصد اطعام خویشان را داشت، مسئولیت تهیه غذا را به علی (ع) سپرد و قطعاً می بایست در این موقع که سه سال از بعثت گذشته بود، علی (ع) در سنی باشد که چنین انتظاری را بتوان از او داشت.

علی (ع) در کنار پیامبر (ص)

زندگی امام به چند مقطع زمانی تقسیم می شود، مقطع اول: از آغاز تربیت امام زیر نظر مستقیم رسول خدا (ص) شروع شده و تا رحلت پیغمبر گرامی ادامه می یابد.

در این فاصله، کمتر زمانی را می توان یافت که علی (ع) همدوش پیامبر (ص) نباشد و صحنه ای تحقق پذیرد، اما از علی (ع) ردپایی وجود نداشته باشد، اگر از رابطه اخوتی که بعدها بین پیامبر اکرم و علی (ع) توسط خود رسول الله (ص) بوجود آمد، بخواهیم یک تحلیل واقع بینانه ارائه دهیم، باید آن را نشانی از همتائی و همراهی مداوم این دو نفر، همچون دو برادر، در تمام ادوار زندگی بدانیم.

امام این همراهی را در جملات متعدد و در قالب تمثیلات زیبایی بیان کرده و اثرات آن را نیز در انتقال علم و عمل رسول الله به وجود علی (ع) و تجلی کمالات رسول الله در امام، بازگو می نماید:

وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ إِتْرَاقِهِ ۴

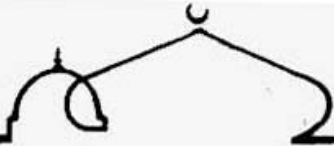
من همچون نوزاد شتری که بدنبال مادرش میرود، پیرو و دنباله رو پیامبر بودم.

نتیجه چنین پیوند عمیق و محکم در میان آن دو همان بود که می فرماید:

إِنِّي لَمِ آرِدُ عَلَى اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ ۵

۴ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰، تصنیف نهج البلاغه ص ۳۵۵.

۵ - خطبه ۱۹۵، تصنیف نهج البلاغه ص ۳۵۷.



حتی لحظه‌ای در مقابل خدا و رسولش اظهار مخالفت نکردم
این قرابت، فرصتی بود تا امام از دریای بی پایان علوم و دانشهای رسول خدا بهره
وافی برگیرد، چنانکه می‌فرماید:

وَكَانَ لَا يَسْأَلُنِي مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ إِلَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ وَحَفِظْتُهُ^۶

به نکته مجهولی برنخوردم جز آنکه درباره آن از رسول خدا سؤال کردم و پاسخ آن را در خاطرم نگه
داشتم.

طبیعی است که اگر پیامبر(ص) شهر علم باشد، علی(ع) هم باید باب آن باشد، چون
تنها کسی بود که بطور مداوم با چنین دریائی از علم، در رابطه مستقیم قرار داشت.
پیامبر(ص) او را به برادری خویش برگزید تا این رابطه استوارتر شود و در مقام بیان این
همتائی و برادری فرمود: عَلِيُّ هَيْسِي، و جبرئیل گفت: أَنَا مِنْكُمْ^۷ مردم که چنین ارتباطی را
می‌دیدند، علی را واسطه خود با پیامبر(ص) قرار داده و پرسشهای خود را توسط او از پیامبر(ص)
بعمل می‌آوردند.^۸

ابوسعید خدری در توصیف این رابطه می‌گفت:

كَانَتْ لِعَلِيِّ دَخَلَةً لَمْ تَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ^۹

علی(ع) چنان آمد و شدی با رسول الله داشت که برای هیچکس دیگر چنین منزلتی دست نداد.
وقتی از امام سؤال می‌کردند که چرا بیشتر از دیگر صحابه از پیامبر(ص) حدیث نقل
می‌کند، پاسخ می‌داد:

لِأَنِّي كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُهُ أَتْبَانِي وَإِذَا سَكَّتُ يَتَّقَانِي^{۱۰}

برای اینکه وقتی من از او سؤال می‌کردم او پاسخ مرا میداد و وقتی من ساکت می‌گشتم او خود آغاز
به سخن می‌کرد.

از جمله شواهد دیگری که بوجود چنین رابطه‌ای با پیامبر(ص) و اثرات بارز آن
در علم امام تاکید می‌کند، آگاهی امام به شأن نزول آیات قرآنی و تفسیر دقیق آنها است.

.....

۶ - خطبة ۲۰۸ نهج البلاغه.

۷ - حياة الصحابة، ج ۱ ص ۵۵۹.

۸ - التراتيب الادارية، ج ۱ ص ۵۸ و ۵۹.

۹ - انساب الاشراف، ج ۱ ص ۹۸ تحقیق محمودی، مصنف عبدالرزاق ج ۱۰ ص ۱۴۱.

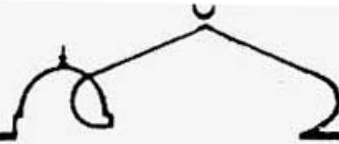
۱۰ - انساب الاشراف ج ۱ ص ۹۸.

وَاللّٰهُ مَا نَزَّلَتْ آيَةٌ اِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ فِيْمَا نَزَّلَتْ وَاَيِّنْ نَزَّلَتْ. ۱۱

قسم به خدا آیه ای فرود نیامد مگر آنکه من آگاهم که درباره چه و در کجا فرود آمده است. سراسر دورانی که پیامبر (ص) به تبلیغ و اعلام رسالت اشتغال داشت، امام می‌کوشید تا یآوری فداکار برای او باشد، وقتی فرمان انذار علنی به رسول الله (ص) رسید و او خواست خویشانش را به اسلام فرا خواند، علی (ع) بعنوان بازوی رسول الله (ص) مقدمات مجلس را تهیه دید و خود در میان آن جمع اظهار وفاداریش را باز تأکید نمود. هنگامیکه افرادی چون ابوذر در مکه، سرگشته بدنبال خانه پیامبر (ص) می‌گشتند علی (ع) بعنوان جوانی شجاع با رعایت تمام شیوه‌های دقیق حفاظت، آنان را مخفیانه به محل زندگی رسول اکرم (ص) می‌برد. وقتی پیامبر (ص) گرفتار محاصره اقتصادی و قطع روابط خانوادگی با قریش شده و در شعب ابی طالب محصور بود، علی (ع) یکی از افرادی بود که با هزاران زحمت و با طی راههای صعب و دشوار، به تهیه مواد غذایی برای پیامبر (ص) و دیگر همراهان می‌پرداخت. ۱۲ وقتی پیامبر (ص) بسوی طائف و دیگر نقاط حومه مکه میرفت تا وظیفه خویش را در ابلاغ پیام الهی به انجام رساند، این علی (ع) بود که همراه او می‌رفت تا پیامبر (ص) تنها نماند و او را در مشکلات و گرفتاریهای احتمالی یاری رساند. مشرکین که در فشار تبلیغ قرار گرفتند و ادامه کار رسول الله (ص) را موجب اضمحلال قدرت خویش دیدند، دست به توطئه قتل پیغمبر زدند، یار فداکار رسول الله (ص)، با پیامبر (ص) طرحی را برای مقابله با این توطئه ریختند، طرحی که نیاز به فداکاری داشت، علی (ع) آنقدر عاشق پیامبر (ص) بود که از جان و دل پذیرفت تا خود را در معرض خطر قرار دهد و رسول الله (ص) را از خطر برهاند. هنگامی نیز که پیامبر (ص) به مدینه هجرت فرمود، از آنجا که علی (ع) نزدیکترین مردم به رسول الله بود، علاوه بر وظیفه‌ای که در جهت بازگرداندن امانات مردم (که نزد پیامبر ص بود) داشت، خانواده پیامبر (ص) را نیز که در میان تهدید مشرکین گرفتار بودند پس از چند روز برداشته و به طرف مدینه النبی براه افتاد. و پیامبر (ص) در نزدیکی یثرب آنقدر تأمل کرد تا برادرش علی (ع) از راه برسد و به همراه او به مدینه وارد گردد. این روابط با ازدواج علی (ع) با دخت گرامی رسول الله (ص)، فاطمه زهرا (علیها سلام)،

۱۱ - انساب الاشراف ج ۱ ص ۹۹.

۱۲ - المعیار والموازنة ص ۸۸.



استحکام بیشتری یافت. ثمره این ازدواج میمون فرزندان بودند که پیامبر(ص) با تمام وجود دوستشان داشته و آنها را اولاد خویش می‌خواند. ۱۳ و این تنها به خاطر فاطمه نبود که بخاطر علی(ع) نیز بود چرا که پیامبر(ص) خود و علی(ع) را از یک درخت و دیگران را از درختان دیگری می‌دانست.

خانه علی(ع) نیز چنان در کنار خانه پیامبر(ص) قرار داشت که عبدالله بن عمر آن را شاهی بر رابطه بسیار بسیار نزدیک علی(ع) با پیامبر(ص) تلقی می‌کرد. ۱۴ رابطه ای که زید بن ثابت با تمام مخالفتی که با علی(ع) داشت، آنرا می‌پذیرفت. ۱۵

در باره شرکت امام در جنگهای صدر اسلام به اندازه کافی سخن گفته شده است، بدر، احد، خندق، و بعدها جنگ حنین، صحنه‌هایی است که مملو از فداکاریها و شهادتها و شجاعتها و ایثارهای امام است، در بدر نیمی از کشته‌های مشرکین را او به هلاکت رساند، در احد در حالیکه اکثریت مسلمین از صحنه گریختند، با تنی چند در کنار رسول الله مانده و از او و از اسلام حفاظت کرد، در خندق با کشتن عمرو بن عبدود، به اندازه تمامی ثواب عبادت جن و انس، ذخیره ثواب اندوخت، و او در اکثر جنگها، پرچمدار سپاه اسلام بود. ۱۶

اگر کسی با زندگی علی(ع) در کنار رسول الله(ص) آشنائی داشته باشد، بخوبی خواهد فهمید که چگونه بیشترین زحمت را برای استقرار و گسترش اسلام کشید، آری در میان مردم تنها او و پدرش ابوطالب و برادرش جعفر بودند که بیشترین تلاشها را برای حفاظت از اسلام و پیامبر(ص) داشتند. ۱۷

احمد بن حنبل وقتی می‌خواست علی را توصیف کند می‌گفت:

مَا لِأَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ مِنَ الْقَضَائِلِ بِأَلْسَانِيهِ الصَّحَاحِ مِثْلَ مَا لِعَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. ۱۸

برای هیچکدام از صحابه به اندازه علی(ع) با اسناد و طرق صحیح، از پیامبر اکرم(ص)، فضیلت نقل نشده است.

همچنین وقتی نزد او که امام و پیشوای یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت و

۱۳ - چیزی که بندهایی امیه و بنی عباس انکار کردند... ر ک الحياة السیاسیة للامام الحسن(ع).

۱۴ - انساب الاشراف ج ۲ ص ۱۸۱ - ۱۸۰.

۱۵ - مصنف عبدالرزاق ج ۱۰ ص ۱۴۱، فتوح ابن اعثم ج ۲ ص ۱۶۵.

۱۶ - حیاة الصحابة ج ۲ ص ۵۱۴، ۵۱۵، انساب الاشراف ج ۲ ص ۹۱، ۹۴.

۱۷ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۱۷۴.

۱۸ - مناقب احمد بن حنبل لابن الجوزی ص ۱۶۳ - ۱۶۰.

شخصیت علمی قابل احترام نزد عامه است، سخن از مقایسه بین علی (ع) و دیگر خلفاء می‌رفت، می‌گفت:

إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَا يُقَاسُ بِهِ أَحَدٌ ۱۹

هیچکس شایستگی مقایسه با فرزند ابی طالب را ندارد.

روش سیاسی امام و سیاستمداران

با توجه به روابطی که امیرالمؤمنین با رسول الله (ص) داشته و نقش روشنی که حضرت از اولین روزهای حیات اسلام تا رحلت پیامبر (ص) در ایثار و فداکاری برای اسلام از خود نشان داد، باید بخوبی فهمید که او یکی از اشخاص متنفذ و با شخصیت زمان حیات رسول الله (ص) بوده است، با وجود این موقعیت خاص، دیگران — در حالیکه از چنین موقعیتی برخوردار نبودند، بدلالی که در محل خود روشن شده است — توانستند عرصه را بر امام تنگ کرده و با اجرای شگردهای خاص سیاسی، قدرت را بدست گیرند، در این رابطه یکی از مهمترین کارهای آنان از بین بردن موقعیت ممتاز و بلامنازع علی (ع) در جامعه جوان اسلامی بود لذا با توجه به امکاناتی که در اختیارشان بود به تضعیف شخصیت علی (ع) پرداخته و حضرت را منزوی کردند، این مطلبی است که خود امام و دیگران به روشنی و صراحت، آنرا بیان کرده‌اند^{۲۰} امام که حق خویش را از دست رفته می‌دید، ابتداء به اعتراض برخواست، اما وقتی مخالفت‌هایی علیه اسلام از گوشه و کنار جزیره العرب برخاست، بخاطر حفظ اسلام، از مخالفت دست کشید، هر چند بعدها دردمندانه و بطور مکرر این حقیقت را که، خلافت، تنها حق او بوده است، بیان می‌کرد.^{۲۱} امام در فرصتهایی که از طرف خلفاء مورد مشورت قرار می‌گرفت و یادرمورد مسائل قضائی که بدو رجوع می‌شد، در مواردی که لازم می‌دید رهنمودهایی بدانان ارائه می‌داد، اما در عین حال در برخی از موارد که دعوت به همکاری می‌شد، اگر به نظرش صحیح نبود، تن به همکاری نمی‌داد و لذا بهمین جهت آنان او را آماج سرزنش‌ها و تهمت‌هایی قرار می‌دادند^{۲۲} و بدین جهت روابط او با خلیفه سوم تیره‌تر گردید و این بدان دلیل

۱۹ - مناقب احمد بن حنبل لابن الجوزی ص ۱۶۳ - ۱۶۰.

۲۰ - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۹ ص ۲۸، ۲۹، ج ۲۰ ص ۲۹۹، الجمل (شیخ مفید) ص ۹۲.

۲۱ - الفارات ج ۱ ص ۳۰۷.

۲۲ - رک ابوالفرج اصفهانی، اغانی ج ۱۰ ص ۲۸۹، ابن شاذان، الايضاح ص ۹۰ بیروت.

بود که امام، در مورد بسیاری از فتاوای خلیفه، نظریات مخالفی ابراز می‌کرد.^{۲۳}

خلافت حضرت

با گذشت زمان و به تناسب مشکلات و حوادث پیچیده‌ای که پیش می‌آمد و خلیفه و دستیاران علمی و سیاسی وی، از حل آنها عاجز می‌شدند، بارها و بارها دست نیاز به سوی حضرتش دراز می‌کردند و این خود سبب می‌شد، موقعیت علمی وی در جامعه اسلامی، نظرها را به سوی خود جلب کرده و مردم او را به عنوان تنها گنجینه علوم و اسرار نجات بخش اسلام باز شناسند و از نظر سیاسی نیز، تعدادی از افراد آگاه جامعه، که سیاستهای جاری را خلاف مصالح اسلام تشخیص می‌دادند، او را به عنوان کاندیدای خلافت در نظر گرفتند، اضافه بر آنان، شیعیان نیز که زمینه را مناسب می‌دیدند، در معرفی چهره والای امام و فعالیت سیاسی برای روی کار آمدن او، بر تلاشهای خود می‌افزودند، دیگر طبقات مردم نیز که به دلایلی روال حاکمیت را از نظر دینی و سیاسی در تضاد با آمال و اهداف خویش می‌دیدند، از خلیفه سوم روی گردانده و نسبت به امیرالمؤمنین اظهار تمایل، بیعت و وفاداری کردند، مجموعه این عوامل باعث شد که پس از عثمان، مردم برای نشان دادن او بر کرسی خلافت به خانه علی (ع) هجوم آوردند و این بار برعکس دفعات قبل که خلفاء اول بسه خلافت می‌رسیدند، و بعد مردم با آنها بیعت می‌کردند، ابتداء با امام بیعت کردند و پس از آن امام بسه صورت خلیفه رسمی زمام امور را بدست گرفتند.

اصول سیاستهای امام در طول حکومت

یکی از بهترین ثمرات حکومت ۵ ساله امیرالمؤمنین (علیه السلام)، بکارگیری سیاستهایی است که دقیقاً امام می‌کوشد تا اداره امور کشور و جریانهای مهم اجتماعی رامطابق آنها تنظیم کند، سیاستهای اسلامی که بر پایه ضوابط دینی و ارزشهای اساسی انسانی شکل گرفته و امام حاضر نیست ذره‌ای از آنها عدول کند. در اینجا ما نمونه‌هایی از این سیاستها را بصورت مختصر عنوان می‌کنیم:

الف: اصلاح حاکمیت اسلامی مقدم بر جنگ با مشرکین

یکی از این سیاستها که قالب تمام کوششهای امام (ع) را در دوران حکومتش

.....
۲۳ - احمد بن حنبل، مستدرج ۱ ص ۱۰۰.

تشکیل می‌داد، این بود که امام اصلاح فسادهای سیاسی را در بین مسلمین، مقدم بر فتوحات و تسخیر اراضی بیشتر می‌دارد و در راستای این سیاست، ترجیح می‌دهد که کشور اسلامی در همین حدود جغرافیائی که دارد باقی بماند، اما درون آن، فساد سیاسی حاکم نبوده و عناصری بر مردم حکومت کنند که در صلاحیت دینی و سیاسی آنان، جای هیچ‌گونه شک و تردیدی نباشد، لذا وقتی افرادی به او پیشنهاد می‌کنند تا از معاویه و معاویه صفتان بگذرد و با آنان کنار آید امام می‌فرماید:

مَا وَجَدْتُ إِلَّا قِتَالَ الْقَوْمِ أَوِ الْكُفْرِيَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ^{۲۴}

من راهی جز یکی از ایندو: جنگ با این قوم (قاسطین) یا کفر به رسالت محمد (ص) ندارم. و باز می‌فرماید:

لَمْ يَكُنِ اللَّهُ يُرَانِي أَنْ أَخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا^{۲۵}

خداوند هرگز مرا در موقعیتی که گمراهان را بعنوان بازوی قدرتم بگیرم نبیند.

بهمین دلیل است که در طول امامت خود، دست از ادامه فتوحات برداشته و در اجرای سیاستهای خویش کوشید، هنگامی نیز که کسانی چون ناکثین به مخالفت برخاستند با هجرت به عراق و کسب نیرو از کوفیان^{۲۶} به مبارزه با آنان شتافت و در جنگی که در گرفت، رهبران ناکثین به قتل رسیده و فرمانده شتر سوار ناچار از فعالیت جنگی باز ایستاد و باین ترتیب غائله خاتمه یافت، امام خود را موظف به جنگ با عناصر فسادگر داخلی می‌دید و بارها می‌فرمود:

أَمِرْتُ بِقِتَالِ التَّائِكِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ^{۲۷}

مأمورم که با پیمان شکنان (امثال طلحه و زبیر) و ظالمان (امثال معاویه و عمرو بن العاص) و منحرفین از دین (امثال خوارج) بجنگم.

کما اینکه برای امام (ع)، معاویه نیز قابل تحمل نبود و حاضر نشد حتی یک ساعت از طرف او حاکم شام باشد، لذا تمامی همت خویش را بکار گرفت تا معاویه را از سر راه اسلام بردارد و گرچه تا حدود زیادی موفقیت کسب کرد، اما به دلیل ضعفی که مردم عراق از خود نشان داده و فریب شعارهای فریبنده معاویه را خوردند، نتوانست تا نابودی معاویه پیش رود.

۲۴ - انساب ج ۱ ص ۲۳۶، محمودی، المعیار والموازنة ص ۱۳۶، ۵۴ و رک الفتوح ج ۲ ص ۲۶۶.

۲۵ - وقعة الصفین ص ۵۲ طبری ج ۳ ص ۴۶۰.

۲۶ - چرا که: «ان الاموال والرجال بالعراق»، اخبار الطوال ص ۱۴۳ فتوح ج ۲ ص ۲۶۸.

۲۷ - انساب ج ۱ ص ۱۳۸.

طبعاً محصول چنین ضعف فکری که کارائی جنگی سپاه کوفه را به صفر رسانده بود، حاکم شدن معاویه پس از شهادت امام، برعراق بود، اما سنت امام در جنگ با قاسطین و ظالمین، بعنوان یک اصل دینی، مقبول تمامی مسلمین شد و پایه احکام شرعی مربوط به جنگ با بغات گردید.

در جریان جنگ با مارقین^{۲۸} نیز هنگامی که امام، گروهی را دید که فریب تأویلات غلط از آیات قرآنی را خورده و جامعه اسلامی را به فساد می‌کشند، برای پراکندن جمعیت آنان، اقدام و کارائی نظامیشان را درهم کوبید. گرچه بعدها باز بخاطر حاکمیت غلط و ظالمانه بنی امیه، مجدداً افکار انحرافی خوارج رواج یافته و حوزه عمل سیاسی آنان گسترده شد، لکن در مقابل علی (ع) نتوانستند سربرآوردند و سرکوب و منکوب شدند.

امام این جهادها و تلاشها را در مقابل گروهی از مسلمین انجام می‌داد که دچار انحراف دینی شده و بصورت منافقین (آگاه و یا ناآگاه) در دام شیطان غلطیده بودند، او در این باره می‌فرماید:

وَلَكِنَّا إِنَّمَا أَضْبَحْنَا نَقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَيَّ مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّنْبِغِ وَالْإِعْرَاجِ وَالشُّبْهَةِ وَالنَّأْوِيلِ^{۲۹}

... ما امروزه با برادران دینی خود بر سر انحرافات و کج رویها و شبهات و تأویلات باطلی که دامگیرشان شده، در حال جنگ هستیم.

اما چنین جنگی را برای اصلاح عناصر مفسد در بین مسلمین که با فرصت طلبی، قصد غصب حاکمیت را دارند یک وظیفه دائمی برای خود تلقی کرده و می‌فرماید:

فَإِنَّ رَأْيِي قِتَالُ الْمُجَلِبِينَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ، لَا تَبْرِدُنِي كَثْرَةُ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً وَلَا تَفْرِقُهُمْ غَتِي وَخَشَّةً.^{۳۰}

عقیده من جنگ با کسانی است که هتک حرمت از اسلام کرده اند تا وقتی که خداوند را ملاقات کنم، کثرت یاران بر عزت من نخواهند افزود کما اینکه پراکندگی آنها از اطرافم مرا متوحش نخواهد کرد.

ب - بهره گیری از شیوه‌های اسلامی و اخلاقی در اصلاح کج رویها

از دیگر سیاستهای اصولی امام این بود که در این راه از شیوه‌های غیراسلامی، هرگز

۲۸ - مرق عن الدین یعنی کسی که از دین خارج گشت.

۲۹ - خطبه ۱۲۰ تصنیف نهج البلاغه ص ۵۰۱.

۳۰ - خطبه ۲۷۵ تصنیف نهج البلاغه ۳۸۸.

بهره نمی‌گرفت، بارها به او پیشنهاد شد، اشراف را گرامی دارد، تا از خطر مخالفت آنها ایمن بوده و هم از آنها یاری بگیرد، اما امام حاضر به پذیرش چنین روشی نبود^{۳۱}، اگر می‌خواست چنین کند جا داشت تا با معاویه کنار آید، او بارها و بارها این جمله را بعنوان یک اصل مهم در حاکمیت خود مطرح می‌کرد که:

أَنَا مُرُونِي أَنْ أَظْلَبَ التَّضَرِّبَ بِالْجَوْرِ...؟^{۳۲}

آیا مرا وادار می‌کنید تا پیروزی را با ستم بدست آورم؟
 مشی کلّی علی (ع) این بود که می‌کوشید تا سیاستهای خود را برای مردم تشریح کند و لذا در خطبه‌های مفصلی که در طول خلافتش برای مردم ایراد می‌کرد خطوط اصلی سیاست علمی خود را عنوان می‌کرد. امام می‌کوشید تا مردم آگاهانه و آزادانه دست به اقدام بزنند و هنگامیکه آنها با کاری مخالفت می‌کردند در روشنگری آنان می‌کوشید، اما وقتی نمی‌پذیرفتند، سعی بر تحمیل خواسته‌های خود نمی‌کرد و می‌فرمود:

لَيْسَ لِي أَنْ أَخِيْلَكُمْ عَلَيَّ مَا تَكْرَهُونَ^{۳۳}

بر من روا نیست چیزی را که شما از آن ابا دارید بر شما تحمیل کنم.
 در موزد دیگری با ارائه اینکه او از طرق مختلفی سعی کرد تا مردم را اصلاح کند، اما اصلاح نشدن می‌فرماید:

تنها چیزی که می‌تواند شما را اصلاح کند همانا شمشیر است اما من برای اصلاح شما خود را به فساد مبتلا نخواهم کرد.^{۳۴}

امام تابع چنین ضابطه‌ای بود و لذا وقتی سردوراهی اصلاح مردم یا تباه کردن خود بعنوان یک رهبر قرار گرفت، تصمیمش بر آن شد تا با عدم استفاده از روش‌های زورمدارانه برای اصلاح مردم، صلاحیت خود را از دست ندهد، او هیچگاه نمی‌خواست تا از حيله و مکر برای پیشبرد کارهای سیاسی خویش بهره بگیرد و بدین وسیله پایگاهش را در میان مردم تقویت کند.

فخری می‌نویسد:

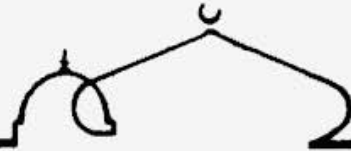
وَلَمْ يَكُنِ الْخُدْعَ وَالْحَيْلُ مِنْ قَدْحِ عَلِيٍّ.

۳۱ - الفارات ج ۱ ص ۴۵.

۳۲ - الفارات ج ۱/۶۷۵، نهج الصباغة ج ۱۲/۱۹۶.

۳۳ - نهج البلاغه خطبة ۲۰۸.

۳۴ - ارشاد ص ۱۳۴ ط اسلامية



خدعه و حيله در روال کار علی جای نداشت.

اما معاویه چنین نبود و لذا امام متهم به ضعف بینش سیاسی شده و معاویه صاحب بینش قوی معرفی گشت، امام در همین رابطه فرمود:

وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَدْمَى مِنِّي لِكَيْتِهِ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ وَلَا كَرَاهِيَةَ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ الْإِنْسَانِ.^{۳۵}

معاویه زیرکتر از من نیست، اما اهل خیانت و فجور است، اگر زشتی خیانت مطرح نبود من از زیرکترین مردم بودم.

و بهمین دلیل بود که ابن عباس می گفت:

مَا رَأَيْتُ رَثِيصًا يُوزَنُ بِعَلِيٍّ^{۳۶}

رهبری که قابل مقایسه با علی باشد، هرگز ندیدم.

ج: حفظ اسلام - محور تمام تلاشها

از جمله اصول سیاسی امام این است که برای حفظ اسلام، می کوشد اگر دست به عملی می زند تنها بعنوان مقدمه ای است برای اینکه اسلام محفوظ بماند، هنگامی که پس از پیامبر (ص) جریان سقیفه پیش آمد، امام تنها ناظر پایمال شدن حق خویش بود، اما بعلمت آنکه مبادا تزلزلی در ایمان نوپای مردم جزیره العرب پدید آید و اسلام عزیز صدمه ببیند، سکوت اختیار نمود. او خود در نامه ای که به محمد بن ابی بکر فرستاد می نویسد:

... فَخَشِيْتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ نَلْمًا أَوْ قَدْ مَاتَ كَوْنُ الْمُصِيبَةِ بِهِ عَلَيَّ
أَعْظَمَ مِنْ قُوَّةِ وَلَا يَتَكَلَّمُ إِلْتِمًا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ...^{۳۷}

من ترسیدم که اگر اسلام و مسلمین را یاری نکنم چه بسا ضربتی بر آن وارد شود که مصیبت آن بر من سنگین تر از مصیبت از دست دادن حاکمیت بر شما باشد، حاکمیتی که چند روزی پیش ادامه ندارد.

این در حالی بود که امام هیچگاه از اظهار این امر که خلافت، تنها حق اوست، خودداری نکرد.^{۳۸} و مکرر با برشمردن فضائل خود و اهل بیت رسول خدا (ص) تقدم آنان را بر دیگران

۳۵ - خطبه ۱۹۸ تصنیف نهج البلاغه ص ۳۷۹، المعیار والموازنة ص ۱۶۶، الغارات ج ۱ ص ۲۹۶.

۳۶ - عیون الاخبار ج ۱/۱۱۰.

۳۷ - الغارات ج ۱ ص ۳۰۷ و رک انساب الاشراف ج ۱ ص ۲۸۱ تحقیق محمودی. و نهج البلاغه نامه ۶۲.

۳۸ - رک تصنیف نهج البلاغه ص ۴۱۹ تا ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۲۷ انساب الاشراف ج ۱ ص ۱۷۷.

گوشزد می‌کرد، جملا تی که در این رابطه در نهج البلاغه آمده، به اندازه کافی در این باره صراحت دارد، این علاوه بر تلاشهای دیگر امام برای استقرار پایه های امامت الهی خویش از طرق و روشهای دیگر است.^{۳۹}

سرنوشت سیاست در حکومت امیرالمؤمنین (ع)

در طول حکومت امیرالمؤمنین (ع) یک تناقض اساسی بین سیستم صحیح و سالم رهبری و آنچه که مردم بدان عادت و براساس آن عمل می‌کردند، وجود داشت، از یک طرف امام (ع) می‌خواست تا جامعه را برطبق موازین دینی اصلاح کرده و جایگاه ضوابط دینی را در روابط اجتماعی مردم مستحکم کند و طبعاً برای اجرای چنین کاری نیز شیوه اسلامی و اخلاقی خاص خود را اعمال می‌کرد و همانگونه که ذکر شد حاضر نمی‌شد خارج از حدود دینی دست به عمل بزند، لذا عملاً می‌بایست شیوه خاصی را برای رسیدن به اهدافش، در پیش گیرد.

از طرف دیگر، مردم سالهای متمادی معیارهای دیگری را الگوی خود قرار داده بودند، این معیارها در قالب یک جامعه رفاه زده و روبه احیای ارزشهای دوران جاهلیت شکل گرفته بود، پیاده شدن این الگو معلول دو چیز بود:

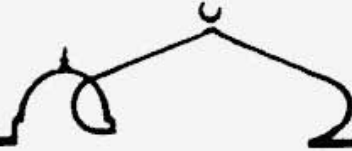
۱ - پیوستگی فتوحات و گسترده گی غنائم.

۲ - بی توجهی حکام به تربیت اصیل دینی مردم.

بالتجربه مردم چیزی را می‌خواستند و امام چیز دیگری را، تناقض همینجا بود، بدین جهت آنان جز با شمشیر اصلاح نمی‌شدند، علی نیز جزیبی شمشیر نمی‌توانست آنان را به راه اسلام بیاورد، ادامه چنین سیاستی به کجا می‌انجامید؟

امام حتی کوشید تا با روشنگری، ارائه طریق کند و مردم را سرعقل و دین آورد، کوشید تا با بیان مبانی تقوا آنها را به آرمان مقدسی که از آن فاصله گرفته بودند، راهنمایی کند، اما با ایجاد جنگهای داخلی، فشار بر مردم بیشتر و بیشتر می‌شد، این فشارها نه تنها با روحیه رفاه زده جامعه آن روز، سنخیت نداشت که ضدیت هم داشت، زیرا آن جنگها غنائم می‌آورد، اما این جنگها چنین منافعی در اختیار مردم نمی‌گذاشت، مدتی گذشت، حتی بسیاری از آنان که به ظاهر به اجرای دین علاقمند بودند، نتوانستند بر تعهدات خود پایدار بمانند،

۳۹ - رک: تاریخ سیاسی اسلام تا سال چهارم هجری ص ۴۳۰ تا ۴۳۵.



لذا برگشته و مخالفت کردند و علی (ع) را تنها گذاشتند، جز مردانی که به امام و راهش، معرفت واقعی داشتند.

چنین روزی را خود امیرالمؤمنین (ع) پیش‌بینی کرده بود و لذا در ابتداء نیز نمی‌خواست زیر بار حکومت براین مردم برود چون آنان را برای اجرای برنامه‌های خود پایدار نمی‌دید.

ذُغُونِي وَآلْتَمِسُوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجْهٌ وَالْوَأْنُ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَلَا تَنْبِتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ^{۴۰}

ما را رها کنید و بدنبال دیگری بروید، در آینده مواجه با وضعی می‌شویم که ابعاد و چهره‌های مختلفی دارد که قلبها و عقلهای شما نمی‌تواند درمقابل آنها پایداری کرده و ثابت بماند. امام این جمله را در ابتداء کار فرموده بود اما در انتها نیز جمله‌ای گفت که همان پیش اول را تأکید می‌کرد و این بار پیش امام تجربه شده بود:

إِعْلَمُوا أَنَّهُ قَدْ وَقَعَ الْأَمْرُ الَّذِي كُنْتُمْ تُحَذِّرُكُمْ إِيَّاهُ وَأَنَّ الْفِتْنَةَ كَالنَّارِ كُلَّمَا أَسْعَرَتْ زِدَادَتْ وَإِنَّمَا سَأْفِيكُ هَذَا الْأَمْرُ مَا أَمْسَكَ فَإِذَا لَمْ أَجِدْ بُدًّا فَآخِرُ الدَّاءِ الْكَبِيُّ^{۴۱}

آگاه باشید که آنچه را که من شما را از آن برحذر می‌داشتم، اینک پیش آمده است و این فتنه همانند آتش است، هرچه شعله‌هایش بیشتر شود دامنه آن بیشتر خواهد شد، من نیز تا زمانی این کار را نگه می‌دارم که بتوان نگه داشت...

عاقبت برخلاف سنت جاری در جوامع بشری که در آن همواره، مردم مظلوم واقع شده و حاکم ظالم می‌باشد، این بار حاکم مظلوم واقع شده و مردم ظالم گشتند، بجای اینکه او امیری مردم را برعهده بگیرد، آنها امیر او شدند و معلوم بود که چه سرنوشتی در انتظار چنین حکومتی خواهد بود.

لَقَدْ أَضْبَحَتِ الْأُمَمُ تَخَافُ ظُلْمَ دُعَاتِهَا وَأَضْبَحَتْ أَخَافُ ظُلْمَ رَعِيَّتِي^{۴۲}

در میان امتهای گذشته رسم چنین بود که مردم از ظلم حکام خود وحشت داشتند، اما امروز من از ظلم رعیت خویش بر خود بیم دارم.

چنین سیری از اطاعت تا عدم اطاعت، در طول سه جنگ داخلی به تدریج شدت گرفت.

۴۰ - نهج البلاغه صبحی ص ۱۳۶.

۴۱ - فتوح ابن اعمش ج ۲ ص ۲۷۲.

۴۲ - خطبة ۹۵ نهج البلاغه، تصنیف نهج البلاغه ص ۳۸۲.

در ابتدای کار چنان برای بیعت به خانه اش هجوم آوردند که نزدیک بود فرزندانش زبردست و پاهای از بین بروند، تا بالأخره در اثر اصرار و سماجت، خلافت را پذیرفت و علت پذیرش خود را نیز چنین بیان داشت:

وَلَكِنِّي آسَى أَنْ تَلِيَّ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاءُ مَا وَفَعَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَعِبَادَةً خَوْلًا وَالصَّالِحِينَ حَرْبًا وَالْفَاسِقِينَ حِزْبًا.^{۴۳}

... نگرانی شدید من از این جهت بود که سفیهان و فجار حاکمیت بر این امت را بدست گرفته، و آنگاه اموال خدا را در میان یکدیگر دست بدست کرده و بندگان خدا را بردگان خود بگیرند، در مقابل صالحین بایستند و با فاسقین متحد شوند.

اما اولین بیعت کنندگان در همان آغاز کار و پیش از دیگران مخالفت خود را اعلام کردند، طبیعی بود که اینان بتدریج، مخالفین بعدی باشند، در جمل فرمایش را متابعت کردند، گرچه در کوفه، ابوموسی اشعری از دستورش سر پیچید و مردم را دعوت به قعود کرد، کسان دیگری نیز از همان زمان در زمره قاعدین درآمدند و بخیال خویش، دین خود را حفظ کرده و طبعاً باطل را یاری نکرده اند اما، امام در یک توصیف دقیق از آنها چنین یاد می‌کند:

خَذَلُوا الْحَقَّ وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ^{۴۴}

(درست است) که باطل را یاری نکردند، اما حق را ازاریکه شوکت خود پائین کشیدند.

در صفین با اینکه ابتداء به راهشان اطمینان داشتند ولی فشار جنگ بتدریج عقیده شان را سست کرده و موجب شد تا تعهدات اولیه را زیر پا گذرانند، بطوریکه سخن معاویه را برکلام علی ترجیح دادند، آنها چنین تشخیص دادند که معاویه طرفدار قرآن و عامل بدان است اما علی (ع) چنین نیست...

در مرحله بعدی، صف مخالف دیگری در برابرش تشکیل دادند، اگر در صفین حاضر نشدند تا در کنارش با معاویه بجنگند، این بار بر خود او خروج کرده و از دین خارج گشتند. در روزهای آخر هم، دست امام از هراقدامی حتی برای دفاع در مقابل حملات معاویه به قلمرو حکومت او کوتاه شده بود، مردم نیز در اثر سست ایمانی خویش، دیگر حاضر به شنیدن کلمات امام نبودند، و حتی تحت فشار حملات معاویه، خود را قادر به دفاع از کشور عراق نیافتند.

.....
۴۳ - نامه ۶۱ از نهج البلاغه.

۴۴ - تصنیف نهج البلاغه ص ۵۷۱.



خوارج، این متعصبان خشک مقدس جاهل که درد دین داشتند، اما نه دین را می‌شناختند و نه متدین را و از منطلق او نیز بی‌خبر بودند، عاقبت دست به جنایت هولناکی زده و خون علی این نمونه کامل انسانیت را که جامعه بشری برای ارائه نمونه دیگری نظیر او تا ابد عقیم خواهد ماند، بر زمین ریختند و این سرانجام حیات حکومتی امیرالمؤمنین بود.

چنین نتیجه‌ای - همانگونه که خود امام پیش‌بینی کرده بود - روال طبیعی جامعه‌ای بود که از روند اولیه خود خارج گشته و بسان ساختمانی می‌ماند که پایه‌های آن محکم و دیواره‌هایی بس مست داشته باشد که استفاده از آن، در حکم خودکشی بود، گرچه امام نمی‌توانست با هجوم مردم به خانه‌اش، صحنه را رها کند چه در آن صورت، متهم به بی‌توجهی به خواست مردم می‌گشت، چنین کرد تا این تجربه بماند و از طرف دیگر وظیفه امامت خویش را به سرانجام خودرسانده باشد، اصرار او در عدم پذیرش خواست مردم مهمترین دلیل ما برای داشتن چنین نگرشی نسبت به حیات حکومتی امام است.

محصول این حکومت، پی‌ریزی اصولی اسلامی برای سیاستی بود که در آینده می‌بایست در فرصت‌های مناسب در جوامع انسانی پیاده شود، آموزش‌های لازمی بود که جوامع آینده می‌بایست در پرتو آنها خود را از پرتگاه دنیاطلبی به صراط مستقیم تقوا رسانده و مجری فرامین الهی باشند، خطبه‌های بلیغی که در بیان حال مفسدین، ظالمین، خوارج و انواع و اقسام عهدشکنان ایراد شده بود، کلمات قصاری که هر کدام دنیائی از شعور و بینش را در خود جای داده بود و... همه و همه سرمایه‌های فرهنگی، دینی و سیاسی بود که شاید یکی از مهمترین ثمرات حاکمیت پنج ساله امیرالمؤمنین (ع) باشد.

حرکت امام در جهت احیای دین

... پس از پیامبر (ص) هنگامی که مسئله فتوحات آغاز گردید، سعی و همت حاکمیت در تسخیر بیشتر اراضی و توسعه بیشتر کشور اسلامی بود، اما در این میان علی رغم تلاش زیادی که توده‌های مسلمان در مبارزه علیه کفر و شرک از خود نشان دادند، متأسفانه به دلایل زیادی نتوانستند خود را از لغزشگاه انحرافات دینی که از روی غرض‌ورزیها و گناه‌ها، شیوع می‌یافت، نجات دهند، با گذشت زمان روز بروز وسعت این انحرافات زیادتر گردید و سنت رسول الله (ص) در کنار کتاب خدا، مهجور می‌گشت و رأی و بدعت، بعنوان بدعت حسنه!! جای آنرا گرفت.

مردم بخاطر دستیابی به غنائم و رسیدن به رفاه، کمتر توجهی به این مسئله می‌کردند و

تنها وقتی سر به مخالفت برداشتند که احساس کردند غنائم بیشمار جنگی در میان خاندان خلیفه مسلمین (عثمان) بدون حضور آنها قسمت میشود! در میان مردم، مسلمانان هوشیاری نیز بودند که برای رهایی از ستم و استبدادی که از ناحیه کارگزاران خلیفه در شهرها و نواحی مختلف بر آنها اعمال می‌شد، سر به شورش برداشتند. یاران علی (ع) نیز بدین حرکت پیوستند تا آرزوی خود را که همانا تحقق اسلام واقعی بود، جامعه عمل بپوشانند.

هنگامی که امیرالمؤمنین (ع) به مسند امامت و خلافت نشست، همانگونه که در جای دیگر اشارت رفت، همتش را در اصلاح فسادهای داخلی بکار گرفت، صرفنظر از اصلاحات سیاسی که منجر به درگیریهای معروف زمان امام (ع) شد، امام در جهت اصلاحات دینی نیز تلاش گسترده‌ای را آغاز کرد.

مهمترین انحراف دینی از بین رفتن بینش و کاستی گرفتن شعور دینی در میان مردم بود، چیزی که سبب می‌شد تا آنها نه در راستای تحقق اهداف دین مبین، بلکه برای جذب بیشتر سهمشان از بیت‌المال تلاش کنند و شکل و ماهیت زندگی خودرانیز در همان جهت تنظیم کنند.

امام برای از بین بردن انگیزه‌های غیر دینی از ایراد خطبه‌های عمیق و جامع بهره گرفت و با سخنان زیبایی که در سخنرانیها و خطبه‌های نماز جمعه و یا در موارد دیگر ایراد می‌کرد، مهمترین تکیه کلامش بر تقوا بود، مردم را از فرو رفتن در دنیا پرهیز می‌داد و با کلمات بلیغ خود، دنیا و دنیاپرستان را نکوهش می‌کرد، اگر کسی بخواهد فرهنگ تقوا تدوین کند، پربرترین مفاهیم و کلمات را با سیر در نهج البلاغه خواهد یافت، درست است که نصیحت کردن و دعوت به تقوا، امری لازم و در عین حال عادی در هر خطبه است، اما این همه اصرار امام و این مقدار توضیحات پیرامون آن، برای اصلاح جامعه‌ای مطرح می‌شد که آلوده به انگیزه‌های غیر دینی بوده و دردش درد دین نبود بلکه کسب مال و جمع غنائم و گرفتن سهمیه هر چه بیشتر از بیت‌المال بود.

علاوه بر تقوا، از جنبه‌های علمی نیز نهج البلاغه حاوی نکاتی است که در تبیین دینی بسیار ارزشمند است، خطبه‌هایی که پیرامون خداشناسی است، به اندازه‌ای گسترده، عمیق و عقلی و علمی است که زیبایی آنها همان صورت نیکو و جذاب نهج البلاغه را تشکیل می‌دهد. امام علیه السلام در زمینه‌های مختلف دینی نیز می‌کوشید تا احیاگر قرآن و سنت رسول الله (ص) باشد و از سیاستهای فکری خاصی که باعث پیدایش بدعتها و از بین رفتن سنتهای الهی می‌شد، جلوگیری کند، هنگامی که به حدیث، کمتر پرداخته می‌شد، امام امر



به تذاکر حدیث^{۴۵} می فرمود و هنگامی که دیگران از نوشتن حدیث بدلائل واهی جلوگیری می کردند، امام بر فراز منبر فریاد می زد که:

چه کسی حاضر هست که علم را به یک درهم بخرد، کاغذی به یک درهم بگیرد و آنچه من نقل می کنم او بنویسد.^{۴۶}

همچنین حسن بن علی (ع) نیز به فرزندانش توصیه می کرد تا حدیث را بنویسند گرچه دیگران آنچه را نیز نوشته بودند پاره کردند و ما شرح این قصه فاجعه آمیز را در گفتاری دیگر آورده ایم.^{۴۷}

بهمین دلایل بود که حدیث واقعی رسول الله (ص) که در لسان اهل بیت (ع) بود به صورت مکتوب نیز منتقل گردید و بدین صورت حدیث شیعه از انحراف ایجاد شده بر سر راه حدیث اهل سنت، محفوظ ماند.

هنگامی که فرهنگ اهل کتاب در قالب اسرائیلیات به جامعه اسلام سرایت کرد و بعضی برای ترویج آنها روی خوش نشان دادند، امام مخالفت خود را آشکارا بیان کرده و مردم را از پیروی آثار اهل کتاب پرهیز می داد.^{۴۸}

امام، این انحرافات دینی را بصراحت بیان می کرد و جامعه زمان خویش را بگونه ای می دید که گویا روشهای عصر جاهلیت را مجدداً تجربه می کند:

أَلَا وَإِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ^{۴۹}

بدانید که گرفتاری امروز شما، همان گرفتاری است که روز بعثت پیامبر (ص) بدان دچار بودید. و در جمله دیگری فرمود: ای مردم بدانید که شما پس از آنکه مهاجرت کردید باز به روحیه اعرابی خویش بازگشتید، و پس از آنکه پیوند ولایت بین شما برقرار گردید، راه تفرقه را در پیش گرفتید.

... مَا تَمَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِأَسْمِهِ وَمَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ... أَلَا وَقَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ وَعَقَلْتُمْ حُدُودَهُ وَأَمْتُمْ أَحْكَامَهُ.^{۵۰}

.....

۴۵ - تراویب الاداریة ج ۲ ص ۲۲.
 ۴۶ - تقييد العلم ص ۹۰، ربيع الابراج ۳ ص ۲۲۶، ۲۹۴.
 ۴۷ - رُك نشریه نورعلم شماره ۹ و ۱۱ و ۱۲ از دوره دوم.
 ۴۸ - تراویب الاداریة ج ۱ ص ۷۶.
 ۴۹ - نهج البلاغه صبحی ص ۵۷.
 ۵۰ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۱۷۹.

شما همراه خود جز اسمی از اسلام ندارید و از ایمان جز شکل آن را نمی‌شناسید و تقید و دلبستگی خود را به اسلام، قطع کرده و حدود الهی را تعطیل کردید و احکام آن را از بین بردید. این عبارت نگرش امام را نسبت به آن جامعه نشان می‌دهد و به خوبی تلاش امام را در جهت احیای دین توجیه می‌کند، تلاشی که خود امام در مورد آن می‌فرماید:

قَدْ رَكَزْتُ فِيكُمْ رَابِعَةَ الْإِيمَانِ وَوَقَفْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ.^{۵۱}

من پرچم ایمان را در میان شما مستقر کردم و شما را بر حدود حرام و حلال الهی آگاه نمودم.

ابوذر شاگرد راستین پیامبر (ص) و علی (ع)، وقتی می‌خواست علی را در کلامی توصیف کند می‌گفت:

عَلِيٌّ زُرَّ الدِّينِ^{۵۲}

علی قوام دین است.

هم او به مردم می‌گفت که:

سَتَكُونُ فِتْنَةٌ فَإِنْ أَدْرَكْتُمُوهَا فَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَعَلَيْ (ع)^{۵۳}

بزودی فتنه‌ای پیا خواهد شد، اگر در آن زمان بودید، به کتاب خدا پناه برده و دست از دامن علی برندارید.

عمار بن یاسر، شاگرد دیگر همین مکتب که آسمان بر سر صادق تراز او سایه نیفکنده و زمین زیر پای راستگوتر از او گسترده نشده، در یکی از بهترین تعبیرات خود، تلاش علی را اینگونه بازگو می‌کند:

لَوْ لَمْ يَعْمَلْ عَمَلًا وَلَمْ يَضَعْ شَيْئًا إِلَّا أَنَّهُ أُخِيَا التَّكْبِيرَيْنِ عِنْدَ السُّجُودِ لَكَانَ قَدْ أَصَابَ بِذَلِكَ فَضْلًا عَظِيمًا^{۵۴}

اگر علی عملی انجام نداده باشد جز احیای دو تکبیر در وقت سجود، همانا به فضل بسیار عظیمی نائل آمده است.

این عبارت نشانگر آنست که مهم‌ترین کارها به اعتقاد علی (ع) و یارانش، احیای

۵۱ - همان ج ۶ ص ۳۷۳.

۵۲ - الفائق فی غریب الحدیث ج ۲ ص ۱۰۸

۵۳ - انساب الاشراف ج ۱ ص ۱۱۸ همین گفته از ابن عباس نیز روایت شده است ر ک تاریخ دمشق ترجمه

علی بن ابی طالب ج ۱ ص ۸۹ بتحقیق محمودی.

۵۴ - انساب الاشراف ج ۱ ص ۱۷۹ - ۱۸۰ - مصنف ابن ابی شیبة ج ۱ ص ۲۴۰.



دین پیامبر(ص) است و حتی کاری نظیر آنچه عمار نقل می‌کند در نظر او یکی از بزرگترین ارزشهایی است که امام بخاطر انجام آن بدان نائل آمده است، بهمین جهت است که عمر نیز با شناختی که از علی(ع) داشت درباره او چنین می‌گفت:

إِنِّي لَأَزِي أَنَّهُ إِنْ وَلِيَ شَيْئًا مِنْ أَمْرِكُمْ سَيَعْمَلُكُمْ عَلَى طَرِيقِ الْحَقِّ^{۵۵}

عقیده من بر این است که اگر او زمام این امت را بدست گیرد شما را در طریق خدا هدایت خواهد کرد.

امام در امر دین بسیار سختگیر بود و این جز بخاطر حفظ دین در جامعه نبود او می‌فرمود:

وَاللَّهِ لَا أَذْهَبُ فِي دِينِي^{۵۶}

به خدا قسم من در مورد دینم مدهانه و میماشات نخواهم کرد.

اصحاب امام(ع) وقتی می‌خواستند علی(ع) را توصیف کنند در شعری می‌گفتند که:

أَوْضَحَتْ مِنْ دِينِنَا مَا كَانَ مُشْتَبِهًا جَزَاكَ رَبُّكَ عَنَّا فِيهِ إِحْسَانًا*

آنچه را که از مسائل دین بر ما مشتبه بود آشکار کردی، خداوند از طرف ما به تو پاداشی از احسان و نیکی دهد.

و حسن بصری که چندان نیز دید مثبتی نسبت به امیرالمؤمنین نداشت، وقتی می‌خواست امام را توصیف کند در جمله ای گفت:

أَرَاهُمُ السَّيِّلَ وَأَقَامَ لَهُمُ الدِّينَ إِذَا أُغْوِيَ*

علی راه را به مردم نشان داد، و هنگامی که دین کج شده بود آنرا راست گردانید.

این مطالب نشان می‌دهد که مهمترین تشخیص امام در طول امامت به تلاشی است که در راستای احیای دین انجام می‌داده است، او وظیفه خویش را در ابلاغ کامل سنت پیامبر(ص) می‌دید و لذا فریاد می‌زد که:

وَاللَّهِ مَا أَسْمَعُكُمْ الرُّسُولُ شَيْئًا إِلَّا وَهِيَ آتَا ذَا مُسِيفِكُمْ^{۵۷}

به خدا قسم هر آنچه که پیامبر(ص) به گوش شما رسانده، من نیز همانرا به گوش شما میرسانم.

.....

۵۵ - انساب الاشراف ج ۱ ص ۲۱۴، ادب المفرد، بخاری ص ۱۴۹.

۵۶ - نهج السعادة ج ۲ ص ۲۰۲.

* - كشف الغمة ص ۲۵، ۲۶.

* * - مصنف ابن ابی شیبة ج ۱۲ ص ۸۳.

۵۷ - نهج البلاغه صبحی ص ۱۲۲، تصنیف نهج البلاغه ص ۳۹۱.

او خود را مُجری آگاه و راستین سیرهٔ پیامبر(ص) می‌دید و هنگامی که سرکشی بعضی از مردم را مشاهده می‌کرد می‌فرمود:

لَوْ غَبْتُ عَنْكُمْ مَن يَسِيرُ فِيكُمْ بِهَذِهِ السَّبِيلَةِ؟^{۵۸}

اگر من از دید شما غایب گردم چه کسی به روش رسول خدا(ص) در میان شما رفتار خواهد

کرد؟

به همین جهت او مصرّب بود تا در زمینه‌های مختلف، سیره پیامبر(ص) را بر مردم گوشزد کرده و همان را به عنوان سنت در بین مردم به اجراء درآورد.^{۵۹} با توجه به شواهد فوق می‌توان بخوبی درک کرد که یکی از کارهای پراهمیت امام در طول حیاتش، بعنوان یک سیاست و برخورد منطقی با مسائل زندگی، حفظ اصول و فروع دینی و قرار دادن کتاب خدا و سنت رسول(ص) بعنوان تنها محور تلاشهای خود و مردم است.

بُعد علمی امام علی(ع)

بسیار شنیده‌ایم که پس از قرآن مجید و سخنان پیامبر(ص)، کلامی چون کلمات امیرالمؤمنین نمی‌توان سراغ گرفت، این سخن را با مراجعه به نهج البلاغه که تنها بخشی از سخنان امیرالمؤمنین است^{۶۰} می‌توان بهتر درک نمود.

مطالبی که امام در زمینه‌های خدانشناسی، دین‌شناسی، مسائل اجتماعی و سیاسی، بخصوص در زمینه علم اخلاق دارد، هرکدام درنوع خود جداً بی‌نظیر است و می‌تواند بصورت یک طرح اساسی برای پی‌ریزی عقائد دینی و ترسیم خط سیاست اسلامی و تنظیم پایه‌های اخلاق مذهبی، مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

چنین مطالبی بصورت‌های مختلف در زمان حیات خود امام نیز توسط صحابه پیامبر(ص) مورد تأیید قرار گرفته است، مطالبی از قبیل اینکه:

عَلِيُّ أَعْلَمُ النَّاسِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ^{۶۱}

آگاهترین مردم بکتاب و سنت، علی(ع) است.

.....

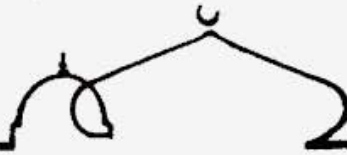
۵۸ - المصنف لعبد الرزاق ج ۱۰ ص ۱۲۴.

۵۹ - نهج السعادة ج ۲ ص ۱۰۰.

۶۰ - اخیراً به کوشش محقق ارجمند استاد شیخ محمدباقر محمودی دام‌ظله مستدرک نهج البلاغه در ۸ مجلد انتشار

یافته است.

۶۱ - المعيار والموازنة ص ۱۰۲.



اعتماد پیامبر(ص) به علی در حدی بود که به او امر فرمود:
أَنْ يُعَلِّمَ الْوُضُوءَ وَالسُّنَّةَ^{۶۲}

و همچنین او را که هنوز چهره ای بسیار جوان داشت برای امر قضاوت به یمن فرستاد
 فردی از صحابه تأیید می‌کند که:

كُنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّ عَلِيًّا أَفْضَىٰ أَهْلِ الْمَدِينَةِ^{۶۳}

ما نزد یکدیگر علی را عالم ترین افراد مدینه در قضاوت می‌شناختیم.
 و باز می‌گفت:

أَعْلَمُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ بِالْفَرَائِضِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ^{۶۴}

علی آگاهترین مردم نسبت به فرایض دینی بود.
 و خود علی نیز می‌فرمود:

نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ أَعْلَمُ بِمَا قَالَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ^{۶۵}

ما اهل بیت داناترین مردم به گفتار خدا و رسولش هستیم.
 و باز می‌فرمود:

فَمَا نَسِيتُ حَدِيثًا أَوْ شَيْئًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ^{۶۶}

هیچ چیزی — چه حدیث و چه غیر حدیث — از آنچه از پیامبر(ص) شنیدم، فراموش نکردم.
 و می‌فرمود:

وَاللَّهِ مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ فِيمَا نَزَلَتْ وَأَتَيْنَ نَزَلَتْ^{۶۷}

هیچ آیه ای نازل نشد، مگر آنکه می‌دانم درباره چه و کجا نازل شده است.
 عبدالله بن عباس — که مقامی والا در میان محدثین دارد — می‌گفت:

إِذَا حَدَّثَنَا نَهَىٰ عَنْ عَلِيٍّ بِفِتْيَانِهِمْ نَعْدَهَا.^{۶۸}

وقتی فرد موثقی فتوایی از علی نقل کند ما از آن نمی‌گذریم..

.....

۶۲ — طبقات الکبری ج ۴ ص ۵۲.

۶۳ — انساب الاشراف ج ۱ ص ۹۷، استیعاب ج ۱ ص ۹، طبقات ج ۲ ص ۳۳۸ — ۳۳۹.

۶۴ — انساب الاشراف ج ۱ ص ۱۱۲.

۶۵ — طبقات الکبری ج ۶ ص ۲۴۰.

۶۶ — انساب ج ۱ ص ۱۲۱.

۶۷ — انساب الاشراف ج ۱ ص ۹۹، حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۶۷.

۶۸ — انساب الاشراف ج ۱ ص ۹۹ و درحاشیه از طبقات الکبری ج ۲ ص ۳۳۸، ترجمه علی (ع) از تاریخ دمشق ج

امام خود را در مقامی از دانش می‌دید که می‌فرمود:
سَلُونِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَيْسَ آيَةً إِلَّا وَقَدْ عَرِفْتُ أَبَلَيْلِي نَزَلَتْ أَمْ يَنْهَارِي فِي سَهْلِي
أَوْجَبِي^{۶۹}

آنچه می‌خواهید از کتاب خدا پرسید، هیچ آیه‌ای نیست مگر آنکه می‌دانم در شب نازل شده یا در روز، در بیابان و یا در کوهستان.

باز علی درباره خود می‌فرمود:

لَوْ أَرَدْتُ أَنْ أُؤَفِّرَ عَلَى الْفَاتِحَةِ سَبْعِينَ بَعِيرًا لَفَعَلْتُ^{۷۰}

اگر بخواهم در تفسیر فاتحه کتاب، هفت بار شتر مطلب بنویسم، می‌توانم.

البته از قدیم نزد علماء شهرت داشت که:

لَا أَحَدٌ يَقُولُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي غَيْرَ عَلِيٍّ (ع)^{۷۱}

جز علی کس دیگر، جرأت گفتن: «سلونی قبل ان تفقدونی» را به خود نداده است.

بدین جهت طبیعی بود که خلیفه دوم در تمام مدت خلافتش، علی را مرجع علمی خویش بداند، گرچه با کمال تأسف می‌توان گفت آنگونه که شاید و باید، از امام بهره نگرفت، عمر خود می‌گفت:

لَا أَبْتَأْنِي اللَّهُ لِمُعْضَلَةٍ لَيْسَ بِهَا ابْوَالْحَسَنِ^{۷۲}

خداوند مرا با مشکلی که علی (ع) نتواند او را حل کند، باقی نگذارد.

و بصورت تواتر از خلیفه دوم نقل شده است که:

قَبِيلٌ لِعُمَرَ مِنْ أَيْنَ أُعْتِمِرُ فَقَالَ إِنَّتِ عَلِيًّا فَأَسْأَلُهُ^{۷۳}

از عمر سؤال شد: از کجا عمره بجا آورم؟ گفت پیش علی برو و از او سؤال کن.

علاوه بر اینها امام واضح علم نحو— که یکی از مهم ترین رشته های ادبی است— می‌باشد،^{۷۴} علمی که بعدها مهم ترین کار را در حفظ قرآن از تحریفات اعرابی انجام داد. عبارات فوق تنها نوشته بسیار محدود از اعترافات است که در مورد دانش امام (ع) ذکر شده است، البته ما در صدد استقصای این عبارات نیستیم تا همه آنها را ذکر کنیم.

.....

۶۹- انساب الاشراف ج ۱ ص ۹۹.

۷۰- التراتیب الاداریة ج ۳ ص ۱۸۳.

۷۱- جامع بیان العلم ج ۱ ص ۱۳۷.

۷۲- طبقات ج ۲ ص ۳۳۹، انساب الاشراف ج ۱ ص ۱۰۰.

۷۳- غریب الحدیث ج ۳ ص ۴۰۶.

شیوه زندگی امام (ع)

... بطور قطع زندگی امام یکی از بهترین روشهای زندگی است که بشریت تا کنون در طول حیاتش آنرا تجربه کرده است، زندگی انسان کاملی که نمونه واقعی و الهی ترین افراد بشر است و جزء نادر افرادی است که نهادن اسم انسان بمعنای خلیفه الهی در زمین بر آنان سزاوار است، این زندگی آنقدر جذاب است که دوست را نسبت به او تا بالاترین حد دوستی کشانده و دشمن را در مقابل آن تا نهایت درجه دشمنی بالا می برد، کسی که پیامبر (ص) درباره اش فرمود:

يَهْلِكُ فِيكَ الرَّجُلَانِ مُحِبُّ مُفْرِطٍ وَمُبْغِضُ مُفْرِطٍ^{۷۵}

نسبت به تو دو گروه به هلاکت می رسند کسانی که در دوستی (غلاة) و دشمنی با تو (ناصبی ها)

افراط می کنند.

کسی که نسبت به او تشییعی یافت، تا حد تر قرض سقوط می کند^{۷۶} و اگر غفلت کند، گرفتار گرایشات غلط آمیز نیز خواهد شد، کمتر دیده شده کسی را در طول حیاتش نسبت الوهیت بدوبدهند، اما علی (ع) در جامعه ای که خداوند آنقدر به بشریت رسول الله تاکید کرد بود، هدف چنین نسبت هائی قرار گرفت گرچه امام با آن به سختی برخورد نمود.

از نمونه های مهم زندگی امام، زهدی است که سر تا سر زندگی آن حضرت را پوشانده است، زاهد بمعنای تملك همه جهان و در عین حال اعراض از تمام مافیها، زهدی که قناعت را ترجیح می دهد و صبر در برابر مشکلات را غلام خویش می کند.

گروهی در نزد عمر بن عبدالعزیز سخن از زهاد به میان آورده و درباره زاهدترین شخص پرس و جو می کردند، بعضی از حاضرین کسانی از جمله ابا ذر را بر شمردند، عمر بن عبدالعزیز گفت که:

أَزْهَدُ النَّاسِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع)^{۷۷}

امام فقراء را در اطراف خویش جمع کرده و با آنها با رفق و مهربانی برخورد می کرد.^{۷۸} ... بسیاری از مواقع وقتی برای نماز حاضر می شد در حالی که در تنها پیراهنی که

۷۴ - حیات الصحابة ج ۳/ ۲۱۷ - البصائر والذخاير/ ۱۸۳.

۷۵ - المعيار والموازنة ص ۳۲ (در نهج البلاغه خود علی (ع) می فرماید: هلك في اثان محب غال و مبغض قال).

۷۶ - اذا صار الشخص الشيعة يزداد حتى يرفض، رك المعيار والموازنة ص ۳۳.

۷۷ - المعيار والموازنة ص ۲۴۰.

۷۸ - همان ص ۲۴۰.

داشت و هنوز آب از آن چکه می‌کرد خطبه می‌خواند.^{۷۹}

در حالی که او در رأس حکومتی بود و اموال زیادی از مالیاتها و خراجهای سرزمینهای پهناور تابعه بر خزانه‌های آن سررازی بود، امام ساده‌ترین غذاها را می‌خورد، بطوری که به او می‌گفتند:

أَيُّ الْعِرَاقِ تَضَنُّعٌ هَذَا؟ أَلْعِرَاقُ أَكْثَرُ خَيْرًا وَطَعَامًا...

آیا در سرزمین عراق، کشور و فور نعمتها، عرصه را برای خود چنین تنگ می‌گیری، بیشترین و بهترین غذاها در عراق پیدا می‌شود.

اما این برای امام یک افتخار محسوب می‌گردید.^{۸۰}

علی علیه السلام خود می‌فرمود:

أَنَا الَّذِي آهَنْتُ الدُّنْيَا^{۸۱}

من کسی هستم که دنیا را سبک شمردم.

او وقتی بیت‌العمال را بین مردم تقسیم می‌کرد چیزی برای خود بر نمی‌داشت و دست خالی به خانه باز می‌گشت بطوریکه بعضی از مردم مردد بودند که او را زاهدترین افراد بدانند یا...^{۸۲} و البته او خود بهترین مصداق گفتارش بود که:

خَيْرُ الْقَوْلِ مَا صَدَّقَهُ الْعَمَلُ^{۸۳}

بهترین گفته‌ها آن است که با عمل همراه باشد.

اسودبن قیس می‌گوید: که علی در رجبه کوفه مردم را اطعام می‌کرد و وقتی از آن فارغ می‌شد به منزل باز می‌گشت و در خانه خویش غذا می‌خورد، یکی از اصحابش گفت: من پیش خود گفتم علی در منزل خود، غذای لذیذتر از طعامی که به مردم داده، می‌خورد، غذا خوردن را رها کرده بدنبال او براه افتادم، بمن گفت آیا غذا خوردی؟ گفتم نه، گفت پس با من بیا، من نیز با او به منزلش رفتم، او در منزل صدا زد؛ یا فضا، دیدم کنیزی وارد شد، علی به او گفت برای ما غذا بیاور، او نیز گرده نانی همراه با ظرف دوغی آورده و نان را در آن ترید کرد در حالیکه در آن سبوس گندم وجود داشت، به امیرالمؤمنین (ع) عرض کردم، اگر می‌فرمودید آرد

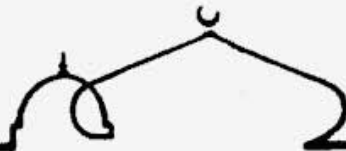
.....
۷۹- همان مدرک ص ۲۴۱.

۸۰- المعیار والموازنة ص ۲۴۹.

۸۱- حياة الصحابة ج ۲ ص ۳۱۰.

۸۲- الفارات ج ۱ ص ۵۵.

۸۳- الفارات ج ۱ ص ۲۴۹.



بی سبوس بیاورند بهتر بود امام شروع به گریه کرد و فرمود: بخدا قسم هرگز ندیدم که در خانه رسول الله غذای بدون سبوس باشد.^{۸۴}
عقبة بن علقمه روایت کرده:

بر علی علیه السلام وارد شدم، پیش رویش دوغ ترشی نهاده بود که ترشی و پر آبی آن، آزارم داد، عرض کردم: آیا از این دوغ میل می‌کنید، امام فرمود ای ابا النخوب: پیامبر را دیدم که از این بدتر می‌خورد و از لباس من خشن‌تر میپوشید، من بیم آن دارم اگر کاری را که او انجام می‌داده انجام ندهم به او ملحق نشوم.^{۸۵}
عدی بن ثابت گوید: که برای علی فالوده آوردند، اما او از خوردن آن خودداری کرد.^{۸۶}

ابواسحاق هفقی در الغارات در صفحات زیادی نمونه‌های زهد علی را در پوشش و خوراک و برخورد با بیت‌المال و صرفه‌جویی در مسائل اقتصادی و رعایت دقیق او از حدود الله را در موارد فوق، آورده است که بسیار جالب و قابل توجه است.

مردی که تولدش در کعبه است تنها لایق شهادت در محراب می‌باشد

... این بود نگرشی کوتاه بر آغاز و پایان حیات علی (ع)، چهره‌ای که برگزیده خداست و از نمونه انسانهایی است که عالم هستی به وجودشان افتخار می‌کند و خداوند به وجود آنان، پاسخ اعتراض فرشتگان را می‌دهد.

إِنَّا نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ بِكَ
وَأَنْ نَعْلَمَ عَلَيْكُمْ
وَأَنْ نَعْلَمَ عَلَيْكُمْ
وَأَنْ نَعْلَمَ عَلَيْكُمْ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

۸۴ - انساب الاشراف ج ۲ ص ۱۸۷ و رک الغارات ج ۱ ص ۸۵، ۸۷، ۸۸.

۸۵ - الغارات ج ۱ ص ۸۵.

۸۶ - الغارات ج ۱ ص ۸۸.

وَالْمُؤْمِنِينَ «فرزند کعبه»

سید مرتضیٰ نجومی

طواف خانه کعبه از آن شد بر همه واجب که آنجا در وجود آمد علی بن ابیطالب
حماد بن عیسی از حریر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمودند:
النَّظَرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ وَالنَّظَرُ إِلَى الْوَالِدَيْنِ عِبَادَةٌ، وَالنَّظَرُ إِلَى الْإِمَامِ عِبَادَةٌ وَقَالَ مَنْ نَظَرَ
إِلَى الْكَعْبَةِ كَتَبَتْ لَهُ حَسَنَةً وَمُحِبَّتٌ عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ.

نظر به کعبه عبادت است، نظر به والدین عبادت است و نظر بسوی امام عبادت است و همچنین
فرمودند: هر کس نظر به سوی کعبه کند، ثوابی برای او نوشته شده و ده گناه او از بین برده می‌شود.
مستحب است طائف کعبه مکرمه در شوط هفتم، بیت را از محل مستجار — که
ملتزم و متعوذش نیز گویند — استلام کند و دل خود را به دیوار کعبه بحسبانند و دعاهای منقول
و مأثور را بخوانند. روایات استحباب التزام به مستجار، متعدد و در باب ۲۶ از ابواب طواف
و سائل منقولست، مستجار و ملتزم و متعوذ همه بفتح ماقبل آخر و اسم مکان است، چه آنکه اسم
مکان در ثلاثی مزید فیه بر وزن اسم مفعول است و هر سه کلمه در مقام، تقریباً به یک معنی و
به معنای مکان و مقام پناه جستن و التزام به لطف و رحمت حق است.
در مجمع البحرین در ماده «جور» چنین می‌خوانیم:

الْمُسْتَجَارُ مِنَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ هُوَ الْحَائِظُ الْمُقَابِلُ لِلْبَابِ دُونَ الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ بِقَلِيلٍ لِأَنَّهُ كَانَ

.....
۱ — وسائل الشیعة ج ۹/۳۶۴.

قَبْلَ تَعْدِيدِ الْبَيْتِ هُوَ الْبَابُ سَيِّئِي بِذَلِكَ لِأَنَّهُ يُسْتَجَارُ عِنْدَهُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ

مفضل تر از این عبارت در ذکر مستجار را حافظ ابی الطیب تقی الدین محمد بن احمد بن علی فاسی مکی مالکی در کتاب شفاء العزام باخبار البلد الحرام آورده است (شفاء العزام باخبار البلد الحرام ج ۱ ص ۱۶۸)

این بنده راهنگامی که به عنایت و لطف خداوندی توفیق زیارت بیت الله الحرام روزی شد، خیلی زیاد در مسجد الحرام برای نگاه و نظاره به کعبه و دیدن منظره روح بخش طواف حجاج، توقف می‌کردم، قضا را که همیشه با عشق و التفاتی درونی و کوششی غیبی، مقابل مُستجار می‌نشستم و بیشتر از هر جای مسجد و کعبه، به این محل مبارک، فریفته شده بودم، رفقایم هم میعادگاه مرا می‌دانستند به کمترین وقت و زحمتی مرا پیدا می‌کردند، مناقاتی هم ندارد که آدمی در هر دو مقام حطیم و مُستجار که آن همه روایات در شأن آنها وارد شده، دعاها را مخصوص را بخواند، اما در مقابل مُستجار، به نظاره کعبه شریف بنشیند.

من در روایات ندیده‌ام که مُستجار همان محلی است که فاطمه بنت اسد بعد از احساس درد وضع حمل، از آنجا به داخل کعبه رفته باشد، اما به سابقه ذهنی، مُستجار را همان مولد امیرالمؤمنین می‌دانستم و شاید هم جانی دیده باشم و لکن به هنگام تشرّف به زیارت کعبه مکرمه، دیدم عربها آنجا را مولد علی می‌گویند.

مُستجار طبق روایات، درب سابق کعبه و در پشت کعبه مقابل در فعلی بوده است، فاطمه بنت اسد هم مطابق با روایات وارده، از پشت کعبه وارد شده است، شاید هم علت نامگذاری مُستجار، پناه بردن و استجاره آن بانوبه خداوند بوده باشد و تقارن باز شدن مجدد محل و دیوار سنگی همان در، به عنایت و اعجاز الهی، با ولادت ابوالعجائب و الغرائب، امیرالمؤمنین، خود تشریفی بر آن در و اکرامی بر این مولود است، سلیقه‌ها، ذوقها، و حالها متفاوت است، این هم ذوق و حال حقیر بود.

براستی اگر نظر به کعبه و استجاره به بیت شریف، مستحب است چه بهتر که به مُستجارش باشد و اگر «دردل دوست به هر حیل‌ه رهی باید یافت» چه بهتر که به وسیله ولّی الاولیاءش باشد، اگر مستجیران را مستجاری باید، چه بهتر که این مقام رفیع باشد و اگر صاحب‌خانه را فرزندی شاید، چه بهتر که او علی، ملجاء الأنبیاء و الاولیاء باشد و به قول آیه الله فقید سعید سید اسماعیل شیرازی والد معظم آیه الله العظمی حاج سید عبدالهادی شیرازی:

إِنْ يَكُنْ يُجْعَلُ لِلَّهِ الْبَشَرُونَ وَتَمَلَى إِلَهُ عَمَّا يَتَفَكَّرُونَ

فَوَلَيْدُ الْبَيْتِ آخِرِي أَنْ يَكُونُ لِيُوَلِّيَ الْبَيْتَ حَقًّا وَلَدًا
لَا عَزِيزًا وَلَا وَهَّابًا إِنَّ مَرْيَمَ

اگر مقام احدیت را فرزندی است - و البته دامن سبحانی اش از توصیف های جاهلان مبری است - چه بهتر که این فرزند، خانه زاد حضرت کبریائیش باشد و عزیز و پسر مریم را کجا این مقام و مرتبت. و برآستی این چه فضیلتی است که هیچ انسان مکرمی را نصیب نگشته است، مادر پیغمبر بزرگوار مسیح علیه السلام را به هنگام زادن عیسی، امر کنند که از بیت المقدس بیرون رو، اینجا بیت العبادة است نه بیت الولادة و این مادر را به درون کعبه - که افضل از بیت المقدس است - خوانند که این ولادت، تشریفی و شرافتی است مرکبه را، زندگی او از این حسن مطلع شروع و او بین دو حسن مطلع و ختام، مظهر العجائب و مظهر الغرائب است، و برآستی آیا این همه عجائب و غرائب سبب نبوده که خانه زاد حق را به مرتبه الوهیت برساند.

كَفَى فِي فَضْلِ مَوْلَانَا عَلِيٍّ وَفِيهِ الشُّكُّ فِيهِ أَنَّهُ اللَّـهُ
وَمَاتَ الشَّافِعِيُّ وَلَيْسَ يَدْرِي عَلِيٌّ رَبُّهُ أَمْ رَبُّهُ اللَّـهُ

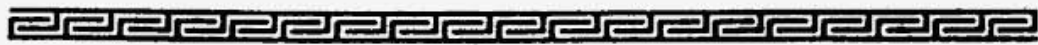
در ستم مرتبت و علورتبت علی، آن مولی و قبله اولیاء، همین بس که قومی خیال کردند او خداست

شافعی - با یک عمر تکش و پویش - حتی در واپسین لحظات زندگی نیز وقتی که در مقابل جلوه حضرت حق قرار می گیرد ره بجائی نبرده و صلا درمی دهد که سبحان الله این آئینه است که حق را نماید یا حق است که بی آئینه خود را می نمایاند.

سبحان الله بنده ای ممکن و نیازمند که مجسمه خضوع و خشوع و عبودیت درگاه خداوندیست، چگونه توان گفت که او خداست، پس لابد این ساده دلان اگر علی را شناخته اند، خداوند را شناخته اند، گویند در مجلس میرزای بزرگ شیرازی صحبت از این شد که چگونه علی الهیان، علی را خدا می دانند، هر کس از تعجب خود در این قضیه سختی گفت، ختم المقال از آن میرزا بود که فرمود:

اینان علی را شناخته اند اما خدا را شناخته اند، خدا را به اینان بشناسانید.
عجبا با این همه پرده ها و حجابها که بر چشم و دل دوستان و دشمنانش بوده است،

۲ - تمام قصیده غراء در الغدير ج ۶ ص ۲۹ - ۲۳ و در علی و لید الکعبه ۷۸ - ۷۵ - مذکور است.



چگونه خدایش دانستند و چه بجاست حسن مطلع قصیده غراء و بلند آیه الله العظمی شیخ حسین نجف در شأن امیرالمؤمنین:

أَلَا يَا عِلَّةَ الْإِبْجَادِ حَارِيكَ الْفِكْرُ وَفِي فَهْمٍ مَعْنَى ذَلِكَ التَّبَسُّ الْأَمْرُ
يَقُولُونَ قَوْمٌ فِيكَ وَالشُّرُودُ وَنَهْمُ بِأَنَّكَ رَبُّ كَيْفَ لَوْ كَشِفَ الشُّرُ

ای علت پیدایش، و ای مقصد حرکتها، عظمت شأن و کمال بی مانند تو، شاهباز زرین بال فکر را از حرکت باز داشته و در تمیز حقیقت حال، جماعتی که هنوز رخ بدانها ننموده ای، خدایت پندارند، در حیرتم که اگر چهره بر آنها بگشائی، چکار کنند.

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که ترکیبی سرانگشت و صفحه بشماری

ولادت حضرت امیر علیه الصلاة والسلام در داخل کعبه مکرمه فضیلتی است مخصوص خود او و به هیچ انسان دیگری ارزانی نشده است. تواتر ولادت آن جناب در کعبه مکرمه نزد شیعه و اهل سنت مسلم و ثابت است.

علامه سید هاشم بحرانی در «مدینه المعاجز» می فرماید: محمد بن علی بن شهر آشوب در «مناقب» فرموده است:

شیعه، اجماع و اتفاق کرده است که آن حضرت در کعبه زاده شد.
شهاب الدین ابوالثناء سید محمود آلوسی صاحب تفسیر «روح البیان» در شرح بیت معروف عبدالباقی عمری:

أَنْتَ الْعَلِيُّ الَّذِي فَوْقَ الْعُلَى زُفِعَا بِبَطْنِ مَكَّةَ وَنُطَّ الْبَيْتِ إِذْ وَضِعَا

تو آن علی هستی که هنگامیکه در مکه در اندرون حرم حق، چشم به جهان گشودی برفراز هر چه عظمت و علو است قرار گرفتی.
چنین گوید:

«زاده شدن امیر (کرم الله وجهه) در بیت و کعبه مکرمه، امری مشهور در دنیا است که در کتب فریقین اهل سنت و شیعه مذکور است و چنین امری جز برای آن جناب درباره کسی دیگر، شهرت نیافته است و شایسته امام الائمه نیز آن است که ولادتش در آنجا باشد که قبله مؤمنین است، منزله است خداوندی که هر چیزی را بجای شایسته خود می نهد و او احکم



الحاکمین است.

علامه بزرگوار سید حیدر بن علی حسینی آملی صاحب کتاب «الکشکول فیما جرى علی آل الرسول» چنین می‌فرماید:

«علی علیه السلام را مناقبی مسلم در نزد فریقین شیعه و اهل سنت است که یکی از آنها ولادت آن جناب در کعبه است که احدی قبل از او و بعد از او به چنین عنایتی فائز نگردیده است».

علامه بزرگوار سید هاشم نوبلی بحرانی در غایة المرام می‌فرماید:
«قصه ولادت امیرالمؤمنین در کعبه به حد تواتر رسیده و در کتب عامه و خاصه، معلوم و مسلم است».

نقل اینگونه تصریحات در کلمات اعلام فریقین، آنقدر زیاد است که تألیف کتابی مستقل می‌خواهد، خیلی از آنان که به خبر واحد عمل و اطمینان نکرده و جز به خبر متواتر عمل و اعتماد نمی‌کنند، این مطلب را از مسلمات و از متیقنات شمرده‌اند.

شیخ مفید و شیخ شهید هر دو در مزارشان و سید ابن طاوس در «مصباح الزائر»، در زیارت امیرالمؤمنین در روز ولادت پیغمبر اکرم (۱۷ ربیع الاول) که امام صادق (علیه السلام) ثقه جلیل القدر محمد بن مسلم را تعلیم فرمود، چنین دارد:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ وُلِدَ فِي الْكَعْبَةِ وَرُؤِيَ فِي السَّمَاءِ بِسَيِّدَةِ النَّسَاءِ.

سلام بر توای آنکه در حرم خدا پا بر جهان گذاشتی و در بلندای آسمانها با صدیقه طاهره، پیمان همسری بستی.

ولادت امیر (علیه الصلاة والسلام) در کعبه مشرقه، در زمان شاعران و مادحان ائمه طاهرين که معاصر با آن سروران بوده‌اند، از ارسال مسلمات بوده است، علامه بزرگوار و حدیث شناس بی نظیر قرن اخیر مرحوم حاجی نوری در کتاب «لؤلؤ و مرجان» می‌فرماید:

مدلول اخبار بیشمار و نصّ علمای اخیار و مضامین خطب و اشعار در تمام اعصار، (این است) که ولادت با سعادت آن حضرت در داخل کعبه معظمه بود و این از خصایص آن جناب است که احدی از انبیاء و اوصیاء در آن شرکت ندارند و بعید نیست که از ضروریات مذهب امامیه باشد که پیوسته به آن افتخار می‌کنند.^۳

علامه بزرگوار و حافظ ثقه شیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب سروی

.....

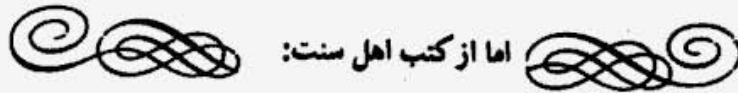
۳- لؤلؤ و مرجان چاپ حروفی اخیر ص ۱۴۹.



مازندرانی بعد از روایت احادیث ولادت چنین می‌گوید:

«فرزند طاهر از طاهر تولد یافت در موضع طاهر و چه کسی را چنین کرامتی نصیب گردد، زیرا اشرف بقعه‌ها حرم و اشرف حرم مسجد، و اشرف بقعه‌های مسجد، کعبه است و هیچ مولودی جز او در کعبه زاده نشده و چنین مولودی را نهایت شرافت است و هیچ مولودی در سیدروزها، روز جمعه، در شهر حرام (رجب) و در بیت حرام (کعبه) جز امیرالمؤمنین، متولد نشده است.»

امثال این کلمات و تصریحات را در کتب اعلام طائفه، می‌توان یافت و اکنون بجااست که اشاره‌ای تفصیلی به کتبی که این فضیلت مولینا امیرالمؤمنین در آنها مندرج و آن را مورد اتفاق و تسالم فریقین شمرده‌اند، بنمائیم:



اما از کتب اهل سنت:

- | | |
|--|---|
| ۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۲ - | ۸- مفتاح النجافی مناقب آل العبا - |
| ابوالحسن مسعودی هذلی. | میرزا محمد بدخشی. |
| ۲- تذكرة خواص الأمة - سبط ابن جوزی حنفی. | ۹- مناقب - امیر محمد صالح ترمذی. |
| ۳- الفصول المهمة ص ۱۴ - ابن صباغ مالکی. | ۱۰- مدارج النبوة - شیخ عبدالحق دهلوی. |
| ۴- السيرة النبوية ج ۱ ص ۱۵۰ - نورالدین علی حلبی شافعی. | ۱۱- نزهة المجالس ج ۲ ص ۲۰۴ - عبدالرحمن صفوری شافعی. |
| ۵- شرح الشفاء ج ۱ ص ۱۵۱ - شیخ علی قاری حنفی. | ۱۲- آئینة تصوف - شاه محمد حسن حبشتی. |
| ۶- مطالب السؤل ص ۱۱ - ابی سالم محمد بن طلحه شافعی. | ۱۳- روائح المصطفی ص ۱۰ - صدرالدین احمد بردوانی. |
| ۷- محاضرة الاوائل ص ۱۳۰ - شیخ علاء الدین سکتواری. | ۱۴- کتاب الحسین ج ۱ ص ۱۶ - سید علی جلال الدین. |



- ۱۵ - نورالابصار ص ۷۶ - سید محمد مؤمن شبلنجی .
۱۶ - کفایة الطالب ص ۳۷ - شیخ حبیب الله شتقیطی .

واما جمعی از بزرگان و اعلام شیعه که این
فضیلت را یاد آور شده اند:

- ۱ - حسن بن محمد بن حسن قمی در تاریخ قم که آن را در سال ۳۷۸ تألیف و به صاحب بن عبّاد تقدیم داشت، شیخ حسن بن علی بن حسن قمی، آن را در سال ۸۶۵ به فارسی ترجمه نمود، ترجمه ص ۱۹۱ .
۲ - شریف رضی متوفی ۴۰۶ در خصائص الائمة و فرموده است که ما مولودی را در کعبه غیر او نمی دانیم .
۳ - شیخ امت اسلامی معلّم البشر ابو عبدالله، مفید (متوفی ۴۱۳) در «مقنعه» و «مسارالشیعه» ص ۵۱ ط مصر و «ارشاد» ص ۳ فرموده است: نه در قبل و نه در بعد، مولودی در خانه خدا جز او نبوده است .
۴ - شریف مرتضی (متوفی ۴۳۶) در شرح قصیده بانیة حمیری ص ۵۱ ط مصر، فرموده است که او را نظیر و مانندی در این فضیلت نیست .
۵ - نجم الدین شریف ابوالحسن علی بن ابن الفنائم محمد، معروف بهاب صوفی در کتابش «المجدی» .
۶ - شیخ ابوالفتح کراچکی (متوفی ۴۰۹) در «کنزالفوائد» ص ۱۱۵ .
۷ - شیخ حسین بن عبدالوهاب معاصر شریف مرتضی در «عیون المعجزات» .
۸ - شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (متوفی ۴۶۰) در «تهذیب» ج ۲ و «مصباح المتهجد» ص ۵۶۰ و «امالی» ص ۶۰ - ۸۲ .
۹ - امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی (متوفی ۵۴۸) صاحب «مجمع البیان» در «اعلام الوری» ص ۹۳ .
۱۰ - ابن شهر آشوب سروی (متوفی ۵۸۸) در «مناقب» ج ۱ ص ۳۵۹ و ج ۲ ص ۵۰ .
۱۱ - ابن بطریق شمس الدین ابوالحسن یحیی بن حسن حلّی (متوفی ۶۰۰) در کتابش «العمدة» .
۱۲ - رضی الدین علی بن طاوس (متوفی ۶۶۴) در کتابش «الاقبال» ص ۱۴۱ .



- ۱۳ - عماد الدین حسن طبرسی آملی صاحب «کامل» در کتابش «تحفة الابرار» در فصل هشتم از باب رابع.
- ۱۴ - بهاء الدین ارملی (متوفی ۶۹۲) در کتابش «کشف الغمة» ص ۱۹.
- ۱۵ - ابوعلی ابن قتال نیشابوری در «روضة الواعظین» ص ۶۷.
- ۱۶ - هندوشاه بن عبدالله صاحبی نخجوانی در «تجارب السلف» ص ۳۷.
- ۱۷ - علامه حسن بن یوسف حلّی (متوفی ۷۲۶) در کتابش «کشف الحق» و «کشف الیقین» ص ۵.
- ۱۸ - جمال الدین بن عنبه (متوفی ۸۲۸) در «عمدة الطالب» ص ۴۱.
- ۱۹ - سید محمد بن احمد بن عمید الدین علی حسینی در «المشجر الکشاف للسادة الاشراف» ص ۲۳۰ ط مصر.
- ۲۰ - سید محمد بن احمد بن عمید الدین علی حسینی در «المشجر الکشاف للسادة الاشراف» ص ۲۳۰ ط مصر.
- ۲۱ - شیخ تقی الدین کفعمی در «مصباح» ص ۵۱۲.
- ۲۲ - احمد بن محمد بن عبدالغفاری قزوینی در «تاریخ نگارستان».
- ۲۳ - قاضی شهید نورالله مرعشی در کتابش «احقاق الحق».
- ۲۴ - شیخ عبدالنسی جزائری (متوفی ۱۰۲۱) در «حاوی الاقوال».
- ۲۵ - شیخ محمد بن شیخ علی لاهیجی در «محبوب القلوب».
- ۲۶ - ملا حسن فیض کاشانی (متوفی ۱۰۹۱) در کتابش «تقویم المحسنین».
- ۲۷ - شیخ نظام محمد بن حسین تفرشی ساوجی، شاگرد شیخ بهائی در «تکملة جامع عباسی».
- ۲۸ - شیخ ابوالحسن شریف (متوفی ۱۱۰۰) در کتاب ارزنده و گرانقدر خود «ضیاء العالمین».
- ۲۹ - سید هاشم توبلی بحرانی مؤلف کتب نفیسه (متوفی ۱۱۰۷) در «غایة المرام».
- ۳۰ - علامه مجلسی (متوفی ۱۱۱۰) در «جلاء المیون» ص ۸۰ و «بحار الانوار».
- ۳۱ - سید نعمت الله جزائری (متوفی ۱۱۱۲) در «الاتوار النعمانیة».
- ۳۲ - سید علیخان شیرازی متوفای ۱۱۲۰ یا ۱۱۱۸) در «الحدائق النندیة فی شرح الفوائد الصمدیة».
- ۳۳ - سید محمد طباطبائی جد آیه الله بحر العلوم در رساله اش که در تواریخ موالید و وفیات ائمه تألیف فرموده است.



- ۳۴ - سید عباس بن علی بن نورالدین موسوی حسینی مکی (متوفی ۱۱۷۹) در کتابش «نزهة الجلیس» ج ۱ ص ۶۸.
- ۳۵ - ابوعلی حائری (متوفی ۱۲۱۵) در کتاب رجالش «منتهی المقال» ص ۴۶.
- ۳۶ - سید محسن اعرجی (متوفی ۱۲۲۷) در «عمدة الرجال».
- ۳۷ - شیخ خضر بن شلال عفاوی نجفی (متوفی ۱۲۵۵) در مزارش «ابواب الجنان و بشائر الرضوان».
- ۳۸ - سید حیدر حسنی حسینی کاظمی (متوفی ۱۲۶۵) در «عمدة الزائر».
- ۳۹ - سید مهدی قزوینی (متوفی ۱۳۰۰) در «فلک النجاة» ص ۳۲۶.
- ۴۰ - مولی سید محمود بن محمد علی بن محمد باقر در «تحفة السلاطین» ج ۲.
- ۴۱ - ملا سلطان محمد بن تاج الدین حسن در «تحفة المجالس» ص ۸۸.
- ۴۲ - سید میرزا حسن زنوزی خوئی در کتاب ارزنده خود «بحرالعلوم».
- ۴۳ - حاج ملا شریف شیروانی از شاگردان صاحب ریاض در کتابش «شهاب ثاقب در مناقب علی بن ابیطالب».
- ۴۴ - ملا علی اصغر بروجرودی در «عقائد الشیعة» ص ۳۱.
- ۴۵ - حاج میرزا حبیب الله خوئی در «شرح نهج البلاغه» ج ۱ ص ۷۱ چاپ سنگی.
- ۴۶ - ابو عبدالله جعفر بن محمد بن جعفر حسینی اعرجی در «مناهل الضرب فی انساب العرب».
- ۴۷ - حاج شیخ عباس قمی (متوفی ۱۳۵۹) در «سفینه البحار» ج ۲ ص ۲۲۹.
- ۴۸ - سید محسن امین حسینی عاملی در «اعیان الشیعة» ج ۳ ص ۳.
- ۴۹ - شیخ جعفر نقدی در کتاب «نزهة المحیین فی فضائل امیرالمؤمنین» ص ۲-۸.
- ۵۰ - شیخ بزرگوار و علامه متقی، میرزا محمد علی اردوبادی در کتاب «علی و لید الکعبه» که در این موضوع تألیف فرموده است و این کتاب در قم از طبع نجف بطور افست به چاپ رسیده است.
- نجاشی و شیخ الطائفه یادآور شده اند که قاضی ابوالبحتری، کتابی خاص در مولد امیرالمؤمنین تألیف نموده است.
- خطیب بغدادی در تاریخ بغداد ج ۷ ص ۴۱۹ گوید:
- ابو محمد علوی حسن بن محمد بن حجر محمد بن سامی از رجاء بن سهل صنعانی، آن کتاب را از ابوالبحتری روایت



- می‌کند.
- ۹ - سید محمد باقر بن محمد حسینی
استرآبادی معروف به میرداماد (متوفی
۱۰۴۱).
- ۱۰ - مولی محمد مسیح معروف به
مسیحا فسوی شیرازی (متوفی ۱۱۲۷).
- ۱۱ - سید نصرالله مدرس حائری شهید
۱۱۶۰.
- ۱۲ - ملا رضا رشتی، متخلص به
محزون.
- ۱۳ - میرزا نصرالله، متخلص به
شهاب.
- ۱۴ - شرف الدین محمد بن فلاح
کاظمی در قصیده کزار به.
- ۱۵ - شیخ محمدرضا نحوی (متوفی
۱۲۲۶).
- ۱۶ - آیه الله شیخ حسین نجف
(متوفی ۱۲۵۲).
- ۱۷ - میرزا عباس دامغانی هزار
جریبی متخلص به نشاطی (متوفی
۱۲۶۲).
- ۱۸ - سید محمد تقی قزوینی (متوفی
۱۲۷۰).
- ۱۹ - شیخ حسین بن علی فتونی
همدانی عاملی حائری.
- ۲۰ - حاج محمد خان متخلص به
دشتی (مولود ۱۲۴۶).
- ۲۱ - آیه الله العظمی حاج سید
- نجاشی در فهرست خود ص ۲۷۹ نیز
کتابی در مولد امیرالمؤمنین به شیخ بزرگوار
ابن بابویه نسبت می‌دهد.
در طول قرون گذشته به همراهی علماء
اعلام، شعراء نیز در اشعار خود این فضیلت
را ذکر نموده‌اند که به بعضی از آنان نیز
اشارتی می‌رود:
- ۱ - سید اسماعیل حمیری (متوفی
۱۷۳).
- ۲ - محمد بن منصور سرخسی در
ابیاتی که در «مناقب ابن شهر آشوب» ج
۱ ص ۳۶۰ مذکور است.
- ۳ - خواجه معین جشتی اجمیری
(متوفی ۶۳۲).
- ۴ - ملای رومی، جلال الدین محمد
(متوفی ۶۷۲).
- ۵ - ملا محمد بن عبدالله کاتبی
نیشابوری (متوفی ۸۸۹).
- ۶ - ملا اهلی شیرازی (متوفی
۹۴۲).
- ۷ - سید عبدالعزیز بن محمد بن
حسن بن ابی نصر حسینی سربجی اوالی
که در بصره حدود ۷۵۰ وفات یافته است.
- ۸ - میرزا محمد علی صائب تبریزی
(متوفی ۹۷۴)، دیوان صائب، چاپ اخیر
حروفی، قصائد ص ۸۰۴.



- ۳۱ - آية الله حاج شيخ محمد حسين اصفهانی معروف به کمپانی و متخلص به «مفتقر» (متوفی ۱۳۶۱).
- ۳۲ - علامه سيد ميرعلی ابوطبيخ نجفی (متوفی ۱۳۶۱).
- ۳۳ - علامه سيدرضا هندی نجفی (متوفی ۱۳۶۲) صاحب قصیده کوثریه معروف.
- ۳۴ - علامه سيد محسن امين عاملی صاحب «اعیان الشيعة».
- ۳۵ - آية الله شيخ محمد صالح مازندارانی.
- ۳۶ - علامه بزرگوار شيخ ميرزا محمدعلی اردوبادی.
- ۳۷ - علامه شيخ محمد سماوی نجفی.
- ۳۸ - علامه شيخ محمد علی یعقوبی نجفی.
- ۳۹ - علامه شيخ جعفر نقدی.
- ۴۰ - ميرزا محمد خلیلی نجفی.
- ۴۱ - علامه بزرگوار سيد علینقی لکنهوی هندی.
- ۴۲ - شاعر مسیحی معروف، پولس سلامة در منظومه اش «عید الغدير».
- اسماعیل شیرازی (متوفی ۱۳۰۵) والد معظم آية الله العظمی حاج سيد عبدالهادی شیرازی طاب ثراهما.
- ۲۲ - ميرزا ابوالقاسم حسینی شیرازی.
- ۲۳ - سراج الدین محمد بن حسن قرشی تمیمی معروف به فدا حسین هندی در منظومه علویه «النفخة القدسی».
- ۲۴ - علامه ميرزا محمد تقی حجة الاسلام نیر تبریزی.
- ۲۵ - ميرزا محمد یزدی متخلص به جیحون.
- ۲۶ - آية الله سيد مصطفی بن حسین کاشانی نجفی مدفون در کاظمین (متوفی حدود ۱۳۱۸).
- ۲۷ - آقای شيخ علی خراسانی ملقب به شيخ الرئيس در منظومه «تنبيه الخاطر فی احوال المسافر».
- ۲۸ - آية الله حاج ميرزا حبيب الله مشهدی متخلص به حبيب.
- ۲۹ - شيخ محمود عباس عامل (متوفی ۱۳۵۳).
- ۳۰ - علامه سيد حسن آل بحر العلوم (متوفی ۱۳۵۵).

بررسی شاعرانی که به زبانهای مختلف عربی، فارسی، ترکی و اردو و یا زبانهای محلی، این فضیلت بی مانند را در شعر خود آورده اند، بسیار به طول می انجامد و مخصوصاً شعراء فارسی و عربی زبان بخصوص شعراء قرن چهاردهم هجری، بسیار زیاد بوده و تتبعی بسیار بقیه در صفحه ۱۸۳

ناصر باقری بیدهندی



آیت الله العظمی حاج سید محمد هادی حسینی میلانی (قدس الله نفسه الزکیه)

مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج سید محمد هادی حسینی میلانی، فرزند آقا سید جعفر (رضوان الله تعالی علیه) یکی از مراجع برجسته و شخصیت‌های علمی بزرگ عالم تشیع در قرن اخیر می‌باشند.



خاندان او

آیه الله آقا سید جعفر از علماء نجف اشرف، و از شاگردان مرحوم آیه الله العظمی آقا شیخ محمد حسن مامقانی و داماد ایشان بوده، و در جوانی به سال (۱۳۲۹ هـ) از دنیا رفته، و در رواق شمالی مرقد مطهر حضرت موسی بن جعفر و جواد الائمه (علیهم السلام) دفن شده است، او بیشتر به جهات معنوی معروف بوده، و مرحوم علامه مامقانی در تجلیل از مقام قدس و ورع آن مرحوم بعنوان «السید الفاضل التقی العدل الثقة الامین علی الدنیا والدین» یاد نموده است.^۱

وی فرزند مرحوم آیه الله آقا سید احمد حسینی میلانی بوده که از شاگردان صاحب جواهر بشمار می رفت و چنانکه نقل شده در آذربایجان مرجع تقلید بوده اند و ایشان فرزند آقا سید مرتضی و وی فرزند آقا سید علی اکبر و او فرزند آقا سید اسدالله است که همگی از روحانیین جلیل القدر و مورد علاقه مردم بوده اند، و آقا سید اسدالله فرزند آقا سید حسین بوده که از سادات (شرفاء) مدینه محسوب می شده است و به همراه برادرش سید علی اکبر، بر حسب تقاضای مردم آذربایجان به آنجا رفته و در میلان تبریز از دنیا رحلت می کند و بطوری که نقل شده مرقدش زیارتگاه مردم آن حوالی است.

والده ماجده مرحوم آقای میلانی، دختر مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ محمد حسن مامقانی (م ۱۳۲۳) می باشد، وی بانویی با جلالت و دارای ملکات فاضله بوده و مرحوم مامقانی درباره اش گوید: من خیر نساء عصرنا وانجبهن واعقلهن.^۳

۱- رک، مقدمه کتاب «محاضرات فی فقه الامامیه».

۲- مؤلف کتاب «بشری الوصول الی علم الاصول» و «ذرایع الاحلام فی شرح شرایع اسلام».

۳- مخزن المعانی ص ۲۴۱.



و مرحوم علامه حاج شیخ عبدالله مامقانی (م ۱۳۵۱) صاحب تنقیح المقال فی علم الرجال و منتهی مقاصد الانام فی شرح شرائع الاسلام و مرآة الکمال و مرآة الرشاد و...، دانی مرحوم آقای میلانی و نیز پدر خانم ایشان بوده است.

ولادت

معظم له در شب هفتم ماه محرم ۱۳۱۳ قمری در این خاندان علم و تقوی در نجف اشرف متولد شد و در مهد تربیت والدین خود رشد کرد ولی دیری نپائید که اجل پدرش فرا رسید و چراغ عمرش خاموش گشت و این کودک نورس از فیض محبت پدر محروم گردید.

تحصیلات

آن مرحوم از سنین کودکی، تحصیل علم را آغاز کرد و مقدمات علوم را در خدمت اساتید عالیقدر حوزه علمیه نجف اشرف، چون مرحوم آقا میرزا ابراهیم همدانی و آخوند ملاحسن تبریزی و دیگران فرا گرفت و سطح را پیش عده‌ای از بزرگان مجتهدین چون آقا شیخ ابراهیم سالیانی (م ۱۳۴۳) و مرحوم آقا سید جعفر اردبیلی و مرحوم حاج میرزا علی ایروانی (صاحب حاشیه بر مکاسب و حاشیه بر کفایه، م ۱۳۵۴) و مرحوم آقای شیخ غلامعلی قمی (سامرائی) و دانی بزرگوارشان آقای شیخ ابوالقاسم مامقانی (م ۱۳۵۱) تحصیل کرد.

اساتید ایشان در درس خارج فقه و اصول عبارتند از:

- ۱- مرحوم آیه الله شیخ الشریعه اصفهانی (م ۱۲۳۹).
- ۲- مرحوم آیه الله میرزا محمد حسین نائینی (م ۱۳۵۵).
- ۳- مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (معروف به کمپانی م

(۱۳۶۱)

۴- مرحوم آیه الله آقا ضیاء الدین عراقی (م ۱۳۶۱).

و فلسفه را از محضر مرحوم آیه الله سید حسین بادکوبه‌ای (م ۱۳۵۸) و آیه الله حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی و اخلاق را نزد مرحوم میرزا علی قاضی (م ۱۳۶۶) و مرحوم سید عبدالغفار مازند رانی (م ۱۳۶۵) و علم مناظره و تفسیر را از علامه مجاهد و متفکر نامدار مرحوم حاج شیخ محمد جواد بلاغی و ریاضیات را از مرحوم آقا سید ابوالقاسم خوانساری (م



۱۳۸۰) فرا گرفت و جامع معقول و منقول گردید.

مشایخ اجازة روایتی ایشان

- ۱- مرحوم آية الله حاج سيدحسن صدر (م ۱۳۵۴) مؤلف «تكملة امل الآمل» و تأسيس الشيعة لفنون الاسلام، وی از طریق ایشان از عامه هم روایت می‌کند.
- ۲- مرحوم حاج سيدعبدالحسين شرف الدين (مؤلف المراجعات م ۱۳۷۸) که اجازة روایت از علماء اهل تستن را هم به معظم له داده است.
- ۳- مرحوم محدث قمی (مؤلف سفينة البحار... م ۱۳۵۴)
- ۴- علامه مرحوم حاج شيخ آغابزرگ طهرانی (م ۱۳۹۲) مؤلف الذريعة الى تصانيف الشيعة و...

موقعیت علمی

مرحوم آية الله العظمیٰ میلانی یکی از مراجع موفق در قرن اخیر می‌باشد، زیرا ایشان توانستند آراء و انظار هر سه اسطوانة علمی عصر خویش (مرحوم آية الله العظمیٰ نائینی و مرحوم آية الله العظمیٰ اصفهانی و مرحوم آية الله العظمیٰ عراقی) را فرا گرفته و در دهه چهارم از عمر مبارک خود به مرحله اجتهاد برسند. علاوه بر اینکه جامع علوم اسلامی نیز بوده‌اند. ایشان از همان اوائل، مورد نظر بزرگان حوزه‌ها و فضلاء و مورد توجه و احترام همگان واقع شده و به دقت نظر و تحقیق معروف گشتند و... و مرحوم آية الله حاج شيخ محمدحسين اصفهانی ایشان را به عنوان أدق تلامذة خود معرفی کرده بودند.

حوزه درس ایشان در نجف اشرف کتاً و کیفاً با عظمت بوده و در آن حوزه بزرگ، شاگردانی محقق و متفکر تربیت کرده‌اند و به خاطر موقعیت علمی ایشان، مرحوم آية الله العظمیٰ آقای حاج آقا حسين قمی از آن مرحوم دعوت نمودند تا به جهت تقویت حوزه علمیه کربلا در آن جا اقامت گیرند، ایشان دعوت را پذیرفته و طی اقامت چندساله در آن شهر مقدس که به تدریس اشتغال داشتند عده کثیری از فضلاء را به مراحل علمی شامخی رسانیدند.

به همین خاطر بود که وقتی ایشان به مشهد مقدس به قصد زیارت مشرف شدند،



علماء و فضلاء آن حوزه از حضورشان در خواست اقامت نمودند، حتی بعضی از فضلاء شاگردان آن مرحوم در نجف اشرف، چنان شیفته و دل‌باخته ایشان شده بودند که همراه ایشان به کربلا و سپس به مشهد رفته و تا آخر ایام حیاتشان، ملازم آن مرحوم بودند، همچنانکه پس از اقامت در مشهد مقدس، بعضی از فضلاء حوزه علمیه قم به قصد تلمذ در محضرشان به مشهد رفته و سالیان درازی در حلقه درس معظم له حاضر شدند.

تدریس

معظم له علاوه بر تدریس در عتبات، در مشهد مقدس هم یکدوره اصول و در فقه کتابهای صلاة، خمس و زکوة را تدریس فرمودند و آخرین درس ایشان در فقه، «مکاسب» بوده که تا شرائط العوضین را بحث کردند که مجموعه این ابحاث تحت عنوان محاضرات فی فقه الامامیه در ۱۰ جلد تدوین شده است.

روش تدریس

ایشان نتیجه مطالعات خویش را یادداشت می‌کرد و قبل از حضور در درس به این یادداشتها مراجعه می‌نمود.

معظم له پس از عنوان کردن مسأله مورد بحث، روایاتی را که قابل استدلال بود مورد مذاقه قرار می‌دادند و شیوه آن مرحوم این بود که با نظر علمی و تحقیقی — که جامع بین دید عرفی و دقت عقلی بود — با روایات برخورد کنند و سعی وافر داشتند تا بین روایات متعارضه، جمع عرفی پیدا کنند و اگر روایات متعددی در مضمون واحدی وارد شده بود، به اسانید تک تک آنها، عنایت زیادی نکرده و اطمینان به صدور آنها پیدا می‌نمودند و هیچ روایتی را به صرف اینکه روات آن در کتب رجالی، مورد توثیق صریح قرار نگرفته‌اند، کنار نمی‌گذاشتند و حتی گاهی قوت متن روایتی موجب و ثوق ایشان می‌شد و در فتوا دادن نیز معمولاً بافتوای مشهور مخالفت نمی‌کردند (گرچه در اصول، خلاف این را پذیرفته بودند).

مفسر قرآن

مرحوم آیه الله العظمی میلانی به تلاوت قرآن مجید و تدبیر آیات و تدریس تفسیر در عرض تدریس فقه و اصول، عنایت و اهتمام خاصی مبذول داشتند و از این رو در حوزه علمیه



کربلا درس تفسیر گذاشته و عده کثیری از فضلاء از بیاناتشان استفاده می‌کردند و بعضی از آنها مباحث را می‌نوشتند و تفسیر سوره «جمعه» و سوره «تغابن» از دروس ایشان به چاپ رسیده که متأسفانه هنوز بقیهٔ دروس به دست نیامده است، علاوه بر این، ایشان در اغلب جلساتی که با علماء تفسیر خصوصاً مرحوم علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان منعقد می‌شد، پیرامون معانی آیات کریمه مباحثات ارزنده‌ای داشتند.

ایشان حتی با فرزندان خود گاهی مطلب تفسیری جالبی مطرح می‌نمودند، تا بدینوسیله آنان را وادار به کار تفسیری و تشویق به تأمل در دقائق آیات بنمایند، از جمله اینکه روزی بر سفره غذا خطاب به فرزندان خود فرمودند: معنای آیه مبارکه: **إِنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ** چیست؟ یکی از حاضرین جوابی داد ایشان نپذیرفتند، یکی دیگر از آنان عرض کرد: شاید تعبیر حضرت نوح علیه السلام به فاتنصر برای افاده شدت ارتباط بین مُرْتَبِل و رسول است که شکست رسول، شکست مرسل است، عرض می‌کند: خدایا من که رسول تو هستم مغلوب شدم پس پیروزم گردان، ایشان فرمودند: آنچه به ذهن می‌آید همین است، بنابراین خواندن این آیه در قنوت نماز به عنوان دعا — چنانکه از بعضی شنیده می‌شود — بی‌مورد است، سپس در مراجعه (به مفردات راغب) مشاهده شد که این کتاب نیز آیه را چنین معنی کرده است.

تبحروی در علم الحدیث

ایشان علاوه بر فقه و اصول و کلام و فلسفه، مطالعات گسترده‌ای در علم حدیث داشت و در این زمینه مدت هشت سال با مرحوم آیه الله حاج شیخ علی قمی (م ۱۳۷۱) دربارهٔ علم حدیث مباحثاتی داشت و نسخه کتاب «وسائل الشیعه» خود را با نسخه‌ای که به خط مرحوم شیخ حرعاملی (م ۱۱۰۴) نوشته شده بود، مقابله و به مدارک آن مراجعه نمودند.

آیه الله فقیه و ادبیات

آن مرحوم بر ادبیات فارسی و عربی تسلط زیادی داشتند و دارای خطی زیبا و انشاء و املاء جالبی بودند خوب شعر می‌گفتند و احیاناً با ادبای معاصر خود مانند مرحوم شیخ محمد سماوی (م ۱۳۷۰) و سید محمد علی خیرالدین و مرحوم شیخ جعفر نقدی (م ۱۳۷۰) و مرحوم آقا

.....
۱- سوره قمر آیه ۱۰.



میرزا محمد علی اردوبادی (م ۱۳۷۰)، جلساتی داشته اند. مکاتبات معظم له بهترین شاهد بر قریحه ادبی وی می باشد و اشعار باقی مانده از ایشان که در ایام جوانی به عربی سروده اند از مهارتشان در ادبیات حکایت می کند از جمله شعری است که خطاب به امام زمان (عج) دارند که چند بیت آن را می آوریم:

الی م انتظارک یابن الحسن وقد اظلم الکون داجی الفتن
یابن الحسن تاکی چشم به راه تو بنشینم که ظلمت فتنه هازمین و آسمان راتیره و تار کرده است.
الی م نحتیر و حسی منی بطول النوی و نبداری الشجن
سرگردانی تاکی و این جدائی دردناک تاکی طول خواهد کشید و تاکی با غم ها و اندوه ها باید بسازیم.

فدیناک من غائب یرتجی ومن حاضر فی القلوب استکن
فدایت شوم ای که، چشم های امیدوار جهان براهت دوخته شده و ای که در دل های پرسوز دلداد گانت حضور همیشگی داری.

فلا سلو عنکم و فی قریکم نری السلوعن کل مافی الزمن
هرگز، لحظه ای از دل های آکنده از عشق دلداد گانت فراموش نمی شوی و در کنار تو است که زمین و زمان را فراموش باید کرد.

ولایهنا العیش طول النوی ولا تنألف العین طیب الوسن
دوری تو زندگی را برای ما تلخ و خواب آرام را از چشمان ما ربوده است.

اما آن یابن الاطئب ان نقر المعیون و تجلی المحن
ای فرزند تابناک پاکان، آیا وقت آن نرسیده است که دیدگان چشم براهان را روشن کنی و درد و اندوه از دل های آنان بزدائی؟

اغثنا أبا غوثنا وارعنا فانت رجا المبتلی الممتحن
ای دادرس مابداد برس و ما را زیر چتر حمایت خود قرار بده که تو امید مبتلایان و محنت زدگانی.

اغث یاحمی الدین شرع الهدی فانت حماه اذا ما ائتمن
ای حامی دین بداد شریعت روشنائی بخش برس که توئی تنها حامی آن وقتیکه نیاز به حمایت دارد.



آثار علمی

فقید سعید مؤلفات علمی و آثارگرانبهائی از خود به یادگار گذاشت که هرکدام گواه زنده‌ای بر عظمت فکری و تلاش مستمر علمی آن بزرگ مردمی باشند:

الف: آثار علمی چاپ شده

- ۱- تفسیر سورة الجمعة والتغابن با پاورقیهای آقای سیدمحمد علی میلانی.
- ۲- ۱۱۰ پرسش با پاورقیهای آقای سیدمحمد علی میلانی، در بردارنده مباحث مختلف تفسیری تاریخی، اعتقادی و...
- ۳- محاضرات فی فقه الامامیه ۱۰ جلد، تاکنون کتاب الزکاة ۳ ج، کتاب الخمس یک جلد، صلاة المسافر یک جلد چاپ شده و بقیه آماده چاپ است.
- ۴- قادتنا کیف نعرفهم ۹۹ جلد، یکدوره زندگانی و فضائل و مناقب چهارده معصوم (علیهم السلام) از مدارک شیعی و سنی و مشتمل بر مطالب و نکاتی است که در کتابهای دیگری که در این زمینه نوشته شده، کمتر دیده می‌شود. این اثر با پاورقیهای سید محمد علی میلانی در بیروت به چاپ رسیده است.
- ۵- حاشیه بر عروة الوثقی، تا آخر اعتکاف
- ۶- نخبة المسائل، رساله عملیه طبع نجف ۱۳۷۰ ق، ۲۱۹ صفحه رقی.
- ۷- مختصر الاحکام، ۲۴۳ صفحه، ۱۳۴۱ ش
- ۸- مناسک حج، ۷۷ صفحه، ۱۳۷۴ ق

ب: آثار چاپ نشده

- ۱- حاشیه المکاسب، احتمالاً ۴ جزء و تحت عنوان محاضرات فی فقه الامامیه به چاپ خواهد رسید. ضمناً این مبحث آخرین بحث فقهی معظم له می‌باشد و تا «شرائط العوضین» مورد بحث واقع شده است.
- ۲- قواعد فقهیه و اصولیه
- ۳- رساله فی التأمین و الیانصیب، فقید سعید اولین فقیهی است که در مورد بیمه و بلیطهای



۹

بخت آزمائی، بدنبال سؤال یکی از تجار رساله مستقلى نوشته اند.

۴- حواشی بر کتاب الهدی الی دین المصطفی تألیف استاد خود علامه مجاهد بلاغی

۵- کتاب استدلالی در مزارعه و مساقات

۶- کتاب استدلالی در اجاره

۷- شرح استدلالی بر مباحثی از کتاب صلوة شرایع

۸- رساله ای در منجزات مریض

ملکات فاضله

چنانکه گذشت مرحوم آیه الله العظمی میلانی دریکی از بیوت علم و تقوا چشم به جهان گشوده و رشد کرده است ایشان علاوه بر شرافت خانوادگی و خصوصیات اخلاقی- به ارث برده از آباء کرامشان- همواره در تهذیب و تزکیة نفس کوشا و در راه رسیدن به مراتب عالیة معنوی سعی فراوان داشته اند، و حتی دروس سطح را نزد اساتیدی حاضر شدند که از نظریه نیز نمونه های بارز عصر خویش بوده اند حتی در این خصوص از محضر اساتیدی همچون مرحوم آقای قاضی و آقا سید عبدالغفار مازندرانی کسب فیض نموده، تا اینکه خود یکی از مریبان اخلاقی و نمونه های انسان کامل گردیدند، در اینجا به گوشه ای از حالات پسندیده و ملکات فاضله و صفات حمیده آن مرحوم اشاره می شود.

احترام به استاد

ایشان به اساتید خود احترام زیادی می گذاشتند و در برابرشان اظهار کوچکی می نمودند، این حالت ایشان مخصوصاً در حضور استادشان مرحوم حاج شیخ محمدحسین غروی اصفهانی، خیلی مشهود بود، هرگاه ایشانرا ملاقات می کردند دست ایشانرا می بوسیدند و پشت سرشان حرکت می کردند و چون به نماز می ایستادند به ایشان اقتداء می نمودند.

تواضع

ایشان نسبت به همه مردم متواضع بودند، عالی و دانی، عالم و عامی و خلاصه همه اقشار مردم و طبقات اجتماع را احترام می کردند و از هر یک از واردین به تناسب شأن او



استقبال می نمودند و چون در اثر کثرت جمعیت و یا بجهت دیگر از تواضع نسبت به شخصی غفلت می شد بالحن شیرین و مخصوص خود، معذرت خواهی می کردند.

وقار و ادب

ایشان بسیار مؤدب و با وقار بودند، هیچ وقت با صدای بلند صحبت نمی کردند، خنده ایشان هیچ وقت به صورت قهقهه نبود، همیشه دو زانو می نشستند، ایشان شاگردان و نزدیکان خود را همواره به متانت و وقار توصیه می کردند حتی به مناسبتی خطاب به بعضی از فرزندان گفتند: من فریفته وقارم.

اباء از ریاست

ایشان با اینکه بعضی از علماء حوزه ها و بلاد، قائل به اعلیتشان بودند، هیچگاه به فکر بدست آوردن ریاست و زعامت نیفتاده، بلکه از تصدی آن اکراه داشتند، قضیه زیر حاکی از این روحیه پاک است:

در ایام درگذشت یکی از مراجع بزرگ نجف اشرف، فرزند ایشان به خدمتشان عرض کرد: آقا زادگان آقای... بعد از پدرشان شما را جهت تقلید معرفی می کنند، هنوز صحبت او تمام نشده بود که مرحوم آقای میلانی شدیداً متغیر شده و با عصبانیت گفتند: تو خیال می کنی این بشارت است به من می دهی؟ تو فکر می کنی من خوشحال می شوم؟ اینها وهم است، خیال است من از وضع خودم نگران هستم، می ترسم از عهده جواب آنچه هست بر نیایم شما به من اطلاع می دهید که بارم سنگین تر خواهد شد.

اخلاص

ایشان در خدمات فردی و اجتماعی، از خودنمایی پرهیز داشتند، مثلاً وقتی از بازماندگان بیوتات علمی تفقد می نمودند طوری عمل می کردند که احدی با خبر نمی شد، ایشان می فرمودند: این وظیفه من است و بایستی بنحوی باشد که کمترین خدشه ای بر حیثیت این عزیزان وارد نشود.

وقتی می خوانستند مبلغین حوزه را به اطراف و اکناف اعزام کنند از جمله توصیه های



ایشان این بود که راضی نیستم نام مرا ببرید و اگر از شما بپرسند که از جانب چه کسی آمده اید؟ بگوئید: از جانب حضرت ولی عصر ارواحنا فداء.

وقتی در جریان زلزله کاسخک و گناباد، عده کثیری از طلاب حوزه علمیه مشهد مقدس را جهت یاری رساندن به آسیب دیدگان و انجام وظائف شرعی در گذشتگان به منطقه اعزام داشتند، به آنها گفتند: مبدا اسمی از من بیاورید، شما فرستادگان حضرت بقیة الله هستید و بهمین جهت بر تابلو محل استقرار هیئت اعزامی فقط نام حضرت ولی عصر ارواحنا فداء نوشته شده بود.

نمونه دیگر، اینکه در ارتباط با اداره امور مدرسه حقانی قم، با اینکه بودجه آنجا را تأمین می‌کردند لکن هیچ نوع دخالتی در اداره آن نمی‌نمودند.

شدت علاقه به اهل بیت علیهم السلام

ارادت آقای میلانی (قدس سره) به ساحت قدس ولایت حضرات معصومین (علیهم سلام الله) غیرقابل وصف بود، این ارادت در همه احوالشان مشهود بود، در موقع تشرّف به زیارت، در مجالس سوگواری و یا اعیاد، در گفتار و مکاتبات، و حتی در کتابخانه شخصی خود، بالای سرشان تابلویی بود که نام حضرت ولی عصر عجل الله فرجه بر آن نقش بسته و در زیر آن این بیت به چشم می‌خورد:

بالای سرم نام تو را نقش نمودم یعنی که سرمن به فدای قدم تو

مرحوم میلانی همه فیوضات را به واسطه اهل بیت می‌دانستند و معتقد بودند که کلید همه توفیقات و راه رسیدن به مراتب عالیّه علمی و عملی منحصر است به توسل به مقام ولایت، لذا می‌بینیم در نامه‌ای که به یکی از احفاد خود مرقوم داشته اند می‌نویسند:

«عمده راه استکمال فضیلت چهار چیز است: یکی معارف، دوم تقوی، سوم فقه و اصول آن، چهارم مکارم اخلاق، که اجتماع این چهار رکن بسی مهم است، و هوالمستعان سبحانه و تعالی. و دعا کردن و توسل به مقام ولایت نمودن و توجه مبارک حضرت ولی عصر ارواحنا فداء را در خواست نمودن، وسیله بزرگی است که به این ارکان اربعه نائل شوید ان شاء الله تعالی».

• • •



خاطره‌ای از مرحوم آیه الله حائری

در زندگانی مرحوم آقای میلانی قضایا و مسائل بسیاری رخ داده که در آنها عنایات اهل بیت نسبت به ایشان بطور آشکار دیده شده و در مجموع، بر وجود ارتباط خاصی دلالت دارند، ما در اینجا به خاطره استاد آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری (قدس سره) که به قلم خودشان نوشته شده بسنده می‌نمائیم:

«در بعضی از سنین، گرفته حال بودم، شب در حیاط منزل خوابیده بودم، خواب دیدم کسی به من گفت برو به مشهد خرجت با آقا— در عالم خواب معلوم بود که مقصود امام زمان (علیه السلام) است نه حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام و الصلاة)— تابستان بود، رفتم و شاید حدود دو ماه و نیم در مشهد بودم، گاهی پولم تمام می‌شد، یک اسکناس مثلاً در دالان مسجد گوهرشاد پیدا کردم، نزدیک به آمدن، یک ششم از کتاب «وسائل الشیعه» را که به خط خود مؤلف بود و از این جهت جنبه باستانی داشت و دارای نفاست بود که از مرحوم آقای سید محمد حجت استاد که پدر زوجه اینجانب بود به زوجه من ارث رسیده که به مشهد مقدس آورده بودم که به آستانه مقدسه بفروشم، در صدد فروش برآمدم، و آن کتاب را بنا بر آنچه حافظه مدد می‌کند به هزار و پانصد تومان فروختم و بهای آن که مال خانم بود نزد من ولی اختیار استقراض داشتم، بلیط قطار گرفته بودم نزدیک حرکت برای وداع به آستان قدس، شرفیاب شدم و از آنجا مراجعت می‌کردم که از این پول، دین خود را به مرحوم پسر عموی محترم آقای حاج حسینعلی دادگر بپردازم، در بین راه منزل آن مرحوم، منزل مرحوم آقای حاج سید محمد هادی میلانی بود و ابدأ خیال نداشتم به آنجا بروم، در بین راه بطور شوخی با خود حدیث نفس کردم و شاید مقرون به زمزمه بود که ما نفهمیدیم خرج با آقا چگونه شد؟ اینکه من کم پول بشوم و از پول خانم بردارم و بعداً بپردازم، اینکه طرز خرج دادن نیست! در این بین بدون هیچگونه ارتباطی بین این خیال و رفتن منزل آقای میلانی، یک بار بنظرم رسید که سری به بیرونی آقای میلانی بزنم، به این داعی که آقای آقا سید محمد حسن جزائری— فرزند بزرگ آقای حاج سید صدرالدین جزائری— را ببینم، چون من آقای حاج سید صدرالدین را خیلی دوست داشتم، واقعاً دوست داشتنی بود، ملاً و پاک و صاف و رک و متدین بود و بسیار رفیق بود خداوند غریق رحمتش کند پسرایشان که نام مبارکش ذکر شد، در محبت افراط می‌کرد، علی الظاهر به واسطه تصادف با ماشین کسالت سختی پیدا کرد که بهتر شده بود و دوران نقاهت خود را



در مشهد منزل مرحوم آقای میلانی میگذرانید - که منزل خاله اش بود و از جهتی منزل همشیره اش هم - با خود گفتم برم یک احوالی از این سید محترم بپرسم که خبر سلامتی و خوشیش را برای والد محترمش ببرم من که رفتم بیرونی مرحوم آقای میلانی، حتی ننشستم خیلی سید بزرگوار جزائری محبت کرد و پس از آن آقای آقا سید محمدعلی که پسر آقای میلانی و داماد آقای جزائری پدر و پسر خاله جزائری پسر بود، من گفتم که من هیچ کاری ندارم، فقط آمدم احوال آقا سید محمد حسن را بپرسم و خبر سلامتی اش را به تهران ببرم، این سادات کرام ما را رها نکردند، گفتند که الآن آقا میخواهد بیاید، گفتم: من نمیخواهم زحمت به ایشان بدهم، دیدم که از آنطرف دارد تشریف می آورد، و علی الظاهر در وسط حیاط با معظم له روبرو شده و مصافحه و خداحافظی کردیم و من عجله داشتم که بروم قرض آقای دادگر را بدهم و بروم خط آهن، این دو سید بزرگوار پسر خاله، ما را رها نکردند و گفتند ما هم با شما به خط آهن می آئیم، ظاهراً من رفتم اداء دین را کردم و خودم رفتم، دیدم آنها هم به ایستگاه آمده اند، من خیلی اظهار تشکر و شرمندگی کردم، چون من اصولاً و طبعاً تشریفاتی نیستم، با آنها خداحافظی کردم و رفتم در کوچه مربوط به خودم. نزدیک به حرکت قطار آقای آقا سید محمدعلی، پاکی در دست من گذاشت و ابدأ منتظر عکس العمل نشد و شاید یک دقیقه به حرکت قطار نداشتیم و فرصت تعارف به من نداد و رفت و قطار حرکت کرد. من پاکت را باز کردم دیدم که مشتمل بر چند عدد اسکناس است که الآن درست یادم نیست و مرحوم آقای میلانی مضمون بکری در آن نوشته بودند که این وجه از طرف من یا مال من نیست که از کمی آن معذرت بخواهم و این سهم مبارک امام (علیه السلام) یا از طرف آن بزرگوار است. تا به حال نشده است کسی چنین عذرخواهی بامن در دادن وجه بنماید، آن وجه هر چه بود به اندازه مبلغی بود که با اداء دین پول کتاب خانم بمقدار رسیدن به منزل بود، یاد دارم که پنج قران زیاد آمد که آنهم مقتضی بود به درشکه چی بدهم و سوار شوم و پیاده به منزل آمدم و آن پنج قران زیاد ماند.

صدای هانف در خواب که گفته بود: خرج با آقا می باشد، مطابق با واقع بود بدون آنکه علل و اسباب آنرا قطعاً او احتمالاً یا توهماً خود آماده کرده باشم:

جمله ذرات زمین و آسمان لشکر حقند پیدا و نهان

حتی تصمیمات و عزیمتها و فسخ ها عرفت الله بفسخ العزائم و نقض الیهتم.

من تصمیم داشتم منزل آقای دادگر بروم نه منزل آقای میلانی، من تصمیم داشتم با



آقای میلانی ملاقات نکنم، من تصمیم داشتم تنها به ایستگاه بروم، همه تصمیمات صورت تحقق پیدا نکرد، یا بفسخ عزیمت از طرف خودم یا از خارج، والله المستعان فی الخوف و الامان».

حلم

ایشان سردرس خیلی حلیم و بردبار بوده و با توجه کامل به اشکالات شاگردان گوش می داد و اگر اشکال بی مورد بود عصبانی نمی شد و در صورتی که اشکال، منطقی به نظر می رسید مستشکل را تشویق می کرد.

حضرت آقای سیدحسین شمس - یکی از تلامذه ایشان - گوید:

«مرحوم آیه الله میلانی - رضوان الله تعالی علیه - جامع همه چیز بود، صفات و ملکات خوبی داشت، مرد متفکری بود. ... بسیار مؤدب بود و دو زانو در مجلس می نشست، هیچ وقت از کسی بد گوئی نمی کرد، حتی از کسانی که به ایشان کم محبت بودند. عفت زبان داشتند، بسیار محتاط در اعمال و کردار بودند، انسان وقتی در مجلس ایشان دو ساعت هم می نشست، ایشان از هیچ کس سؤال نمی کرد، کی چه هست؟ کی چگونه شد و نقدی و انتقادی از کسی نمی کرد، ابتدا، مگر انسان از او سؤال می کرد که او پاسخ می داد و الا ایشان هیچ نمی گفت»^۱.
از ایشان پرسیده بودند که راه مجتهد شدن کدام است؟ در پاسخ فرمودند: مرحوم آقای نائینی می فرمودند: نماز شب خواندن شرط اجتهاد نیست و لکن بی دخالت هم نیست^۲.

و خود معظم له تداوم عجیبی نسبت به نماز شب داشته اند.

دیگر از خصوصیات ایشان پرهیز از اسراف بود، مثلاً نامه هائی را که دریافت می کردند، اگر برگه دوم آن سفید بود، جدا کرده و در مکاتبات خود از آنها استفاده می کردند. امتیاز دیگر او این بود که در موقع مرگ جز مقداری کتاب و تعدادی فرش چیز دیگری نداشت زیرا منزل مسکونی او در توسعه میدان آستانه، تخریب شد و هر چه خواستند پول این منزل را پردازند و یا منزلی برایش تهیه کنند، نپذیرفت و می فرمود من آخر عمرم هست و احتیاجی به منزل احساس نمی کنم.

.....

۱- مجله حوزه سال سوم ش ۱۳ ص ۲۰.

۲- مجله حوزه ص ۲۷



مسافرت‌های ایشان

در سال ۱۳۷۰ به حج مشرف شدند، و یک سفر در سال ۱۳۵۹ به سوریه و لبنان داشتند، و خاطرات جالبی از ملاقات‌های خود با مرحوم علامه شرف‌الدین نقل می‌فرمودند و چند سفر هم به ایران آمده بودند که در سفر اخیر در مشهد مقدس اقامت گزیدند.

در مشهد مقدس

در تابستان سال ۱۳۷۳ به قصد زیارت حضرت رضا (علیه الصلاة والسلام) وارد مشهد مقدس شدند، و از روز ورودشان، علماء و فضلاء حوزه و طبقات مختلف مردم، تقاضا و اصرار نمودند که معظم له برای تدریس و اداره شئون حوزه علمیه مشهد در این شهر اقامت نمایند ایشان که برای زیارت آمده بودند موافقت نکردند و بنا داشتند به کربلا برگردند، لکن با اصرار آقایان ملزم به استخاره شدند و آیه مبارکه: **وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَأَصْبِرْ حَتَّىٰ يَخُذَ اللَّهُ وَهَرَّ خَيْرٌ الْحَاكِمِينَ** متقاعد کرد که مدت سه ماه توقف کنند و در همین مدت کوتاه تصمیم گرفتند بحثی را شروع کرده و تدریس نمایند که تدریس ایشان فضلاء را مصمم تر کرد خواستار اقامت همیشگی ایشان گردند و آن مرحوم با قبول این تقاضا، عزم رحیلشان را مبدل به اقامت کردند. و تدریس خود را در مسجد گوهرشاد ادامه داده و به تربیت فضلاء پرداختند و بعد از مدتی شاگردان بسیاری در محضر ایشان به مقام استادی رسیدند.

مرحوم آقای میلانی (قدس سره) همواره - ضمن تدریس - در فکر تنظیم و تجدید حوزه علمیه مشهد مقدس بودند، و بدین منظور برنامه‌های وسیعی داشتند، که دعوت از اساتید جهت اقامت در مشهد و تأسیس مدارس علمیه از جمله آن برنامه‌ها بود. ضمناً پس از رحلت مرحوم حاج شیخ حبیب‌الله گلپایگانی در جای ایشان در گوهرشاد نماز می‌خواندند و تابستانها هم در صحن نو اقامه جماعت می‌کردند.

.....
۱ - سوره یونس آیه ۱۰۹.



مدارس ایشان در مشهد مقدس

معظم له در مدت اقامت بیست و چند ساله خود در مشهد، مبدء یک رشته تحولات مفید و سودمند واقع شدند، از جمله چهار مدرسه با یک طرح ریزی دقیق تأسیس کردند، یکی مقدماتی که در آنجا مقدمات علوم دینی تدریس می‌شد، و دومی اختصاص به مرحله سطح داشت که پس از فراغ از مرحله مقدمات، محصل به آن مدرسه منتقل و تحصیلات خود را تا مرحله درس خارج طبق برنامه دقیق ادامه می‌داد و در اینجا محصلین — بر حسب استعدادها — به دو گروه تقسیم می‌شدند، زیرا مرحوم آقای میلانی معتقد بودند همچنانکه ما فقیه لازم داریم مبلغ کامل، مجهز به زبانهای خارجی و دارای مطالعات وسیع در علوم دیگر اسلامی نیز لازم داریم، بنابراین عده‌ای به جهت گذراندن دوره تخصصی در فقه و اصول به مدرسه «امام صادق علیه السلام» می‌رفتند و عده‌ای به مدرسه عالی «حسینی» که در هریک اساتید برجسته‌ای مشغول تدریس در دروس اختصاصی خود بودند و جزواتی در مواد درسی خود تنظیم کرده و در اختیار طلاب قرار می‌دادند.

و در حوزه علمیه قم در سال ۱۳۸۳ مدرسه منتظریه (حقانی) تأسیس شد ساختمان آن توسط دو تن از نیکوکاران به نام آقایان حاج علی حقانی و حاج حسن، بنا شده و مخارج اجراء برنامه‌های تحصیلی آنرا مرحوم آقای میلانی می‌پرداختند، که بعدها سایر مراجع نیز مساعدت نمودند.

اعزام مبلغ

آن مرحوم به امر تبلیغ نیز اهتمام خاصی داشتند و بدین منظور عده کثیری از طلاب، طبق ضوابط معین انتخاب شده بودند و به امر ایشان روزهای پنجشنبه و جمعه برای تبلیغ و ارشاد مردم به اطراف مشهد اعزام می‌شدند و از این طریق تعداد زیادی حمام و مسجد در روستاها ساخته شد و بخاطر اهمیت این کار و حساسیت آن، گاهی مرحوم آقای میلانی تذکراتی به این مبلغان می‌فرمودند و برای آنها صحبت می‌کردند و در مورد چند نکته تأکید داشتند.



- ۱- اسم نیاوردن از ایشان
- ۲- حسن اخلاق با مردم
- ۳- انس گرفتن بیشتر با فقراء و ضعفاء محل
- ۴- دخالت نکردن در امر تقلید مردم و اینکه فتوای مقلدین خود آنها گفته شود
- ۵- متوجه کردن مردم به اهل بیت و حضرت ولی عصر ارواحنا فداه
- ۶- خواندن دعای کمیل در شب جمعه و دعای ندبه در صبح جمعه
- ۷- قبول نکردن هدیه از مردم.

آثار دیگر

علاوه بر مساجد و حمامهای زیادی که در اطراف و اکناف به امر ایشان ساخته شد، مدارس علمیه بسیاری از شهرستانها نیز تعمیر و ترمیم گردیده است. و بطور کلی می توان گفت که ایشان در احداث یا تداوم اغلب بناهای دینی و مدارس علمی و مؤسسه های خیریه منطقه خراسان و بعضی از شهرهای دیگر سهم بودند.

اهتمام به شئون مسلمانان خارج از کشور

ایشان کمکهای شایان مادی و معنوی به مبلغان و نویسندگان اسلامی مقیم خارج مخصوصاً در اروپا می نمودند و به تأسیس مراکز تبلیغی در آن بلاد عنایت خاصی داشتند و در این راستا اتمام مسجد هامبورگ را که به امر مرحوم آیه الله العظمی بروجردی در آلمان ساخته شده و به اتمام نرسیده بود به عهده گرفتند.

ایشان در مواقع لزوم برای مسلمانان مقیم خارج پیام می فرستادند، و رهنمودهایی ارائه می دادند، از جمله پیام ایشان به کنگره نمایندگان انجمنهای اسلامی دانشجویان مقیم اروپا در شهر لندن در سال ۱۳۴۲ ش می باشد.

نقش آیت الله در نهضت اسلامی ایران

قدمت مبارزات مرحوم آیه الله میلانی علیه رژیم پهلوی بر همگان روشن و آشکار است



و آن مرحوم یکی از چهره‌های برجسته و شناخته شده بین مبارزین در نهضت اسلامی ایران بودند و مخصوصاً بعد از قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی، فعالیتهای معظم له، همراه دیگر مراجع بزرگ، چشم گیر و قابل توجه بود. از جمله در تاریخ جمادی الثانی ۱۳۸۲ در تلگراف شدیدالحنی، عواقب تصویب این لایحه را به نخست وزیر وقت گوشزد می‌کنند.

و در تاریخ ۴۱/۱۱/۲۸ در اعلامیه ای ضمن اعلام عدم جلوس برای عید، مظالم دستگاه ستمشاهی را به ملت مسلمان ایران گوشزد کردند، متن اعلامیه چنین است:

ملت مسلمان ایران، همه ساله در طلیعه سال نوطبق عادات جاریه، مردم این مملکت عیدی داشته و مراسمی عمل می‌گردید، ولی با کمال تأسف آنچه در گذشته بر ملت ما گذشت دلی شاد و خاطری آسوده باقی نگذاشت، در این مدت هیئت حاکمه و زمامداران از هیچ تجاوزی به حقوق فرد و اجتماع دریغ نکرده، گستاخی را تا آنجا کشاندند که قوانین آسمانی اسلام را مورد ملعبه قرار داده و بدون توجه به خشم عمومی ملت مسلمان به حریم احکام شرعیه که در حکم نوامیس الهی می‌باشد تجاوز کردند و هم اکنون جمعی از علماء و رجال متدین و استادان و دانشجویان دانشگاههای مملکت در زندان بسر می‌برند، از هر طرف ابتلاء و فقر و گرسنگی ملت ما را تهدید می‌کند.

بی کاری و فساد و تجاوز عمال حکومت به حقوق انسانی افراد، نقطه ای را خالی نگذاشته، تنها چیزی که مورد توجه نیست، حقوق ملت و مصالح آنها است، معلوم نیست تا کی مهلت پیدا کنند و عاقبت کار به کجا برسد؟ روشن است در این شرایط، روحانیتی که خود را شریک غم و شادی ملت مسلمان ایران می‌داند، هرگز عید و مراسم آن را نخواهد داشت، جز آنکه متوسل به اولین شخص عالم امکان حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء شده و از درگاه خداوند متعال جل و علا مسئلت نماید در سال جاری فرجی برای ملت مسلمان و عموم برادران ایرانی روی دهد و آسایش روحی و فکری حاصل آید. والسلام علی من اتبع الهدی

محمد هادی الحسینی المیلانی

و بعد از فاجعه مدرسه فیضیه که منجر به کشته و مجروح شدن عده ای از طلاب گردید، ضمن نامه ای به مراجع معظم قم چنین مرقوم داشتند:



حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمين آيت الله آقاي... دامت برکاته باهداء سلام و تحیت وافر، از مساعی جميله در راه تمشیت مصالح دين و ملت تقدير نموده و از درگاه متعال صحت و سلامتی جنابعالی را مستلت می‌نمایم؛ از حال صدمه دیدگان و مجروحین اهل علم قم که به دستور سازمانهای انتظامی مدتی قبل از بیمارستان اخراجشان کرده‌اند اطلاع تفصیلی نداشته و بسی نگرانم بالاخره نمی‌دانم با نبود وسائل کافی، به طلاب جوان و مجروح چه گذشته است و بازماندگان مقتولین در چه حالند و آلی الله المشتکی و آلی ولیه القهدی آرواحنا فداه نرفع الشکوی، همانگونه که استظهار می‌شود، آینده تیره و تاریک است و شاید هیئت حاکمه، علیه مصالح دینی و ملی، تعداد این نوع مجروحین و مصدومین را به حدی رساند که نه آنکه در بیمارستان جایشان ندهد بلکه همه بیمارستانها پر شود و جانی باقی نماند، حتماً توجه دارید بلکه بهتر می‌دانید در حال حاضر مصالح دینی و ملی، مورد تهدید و تجاوز هیئت حاکمه فاسد و عمال مقامات غیرمسئول، قرار می‌گیرد، عجیب است اگر مسلمانی در چنین شرایط به خود اجازه سکوت داده و در صدد دفاع از کیان اسلام برنیاید. ما از حمله و یورش چنگیزانه به ساحت حوزه مقدسه علمیه قم گذشتیم، از حبس و زجر رجال دینی و ملی گذشتیم، از حمله به دانشگاه و مراکز علمی ملت و سلب هر نوع آزادی فردی و اجتماعی چشم پوشیدیم، از دزدی و فساد و تباهی و تجاوز به مردمان صالح و تقویت دزدان و خیانت کاران گذشتیم، از برادرکشی هائی که در نقاط مملکت ترتیب داده‌اند، صرف نظر کردیم!

این ننگ را کجا ببریم که مملکت اسلامی ما را دارند پایگاه اسرائیل و صهیونیست می‌کنند و نیز افرادی را که با آنها همدستند، در رأس کارها قرار می‌دهند.!!

همان طور که بر خاطر مبارکتان پوشیده نیست. وقتی فساد هیئت حاکمه موجب شود که از حمایت افراد ملت محروم بماند، برای حفظ و نگهداری خود به هر جنایتی دست می‌زند، از هیچ خیانتی به مملکت در راه حفظ خود چشم نخواهد پوشید، و این وظیفه حقیر و جنابعالی و دیگر زعمای دینی است که بحول الله



تعالی وقوته، مقاومت کرده، از ناموس اسلام و از حریم مملکت اسلامی دفاع
نمائیم....

۲۲/ ذی الحجة ۱۳۸۲

محمد هادی الحسینی الميلانی

و بعد از قیام شکوهمند ۱۵ خرداد و دستگیری و زندانی شدن حضرت امام (مظله العالی) چون رژیم تهدید کرده بود که: «دستگیر شدگان در دست ما گرفتارند، دادگاه صحرایی تشکیل می‌دهیم و آنها را محاکمه و اعدام می‌کنیم». مرحوم میلانی برای دفاع از کیان اسلام و مرجعیت شیعه، بدون اطلاع قبلی و به طوری که مقامات محلی، خیردار نشوند به وسیله هواپیما عازم تهران می‌شوند و لکن بعد از پرواز در حالی که هواپیما به نیمه‌های راه رسیده بود، مزدوران شاه از قضیه با خبر شده و هواپیما را به مشهد برمی‌گردانند و در نتیجه آن مرحوم از راه زمینی و باز بدون اطلاع مأمورین، خود را به تهران رسانده و طی تلگرافی خدمت حضرت امام دامت برکاته چنین مرقوم داشتند:

طهران، زندان، حضرت حجة الاسلام والمسلمین آیت الله آقای خمینی رونوشت
حضرت... دامت برکاتهم.

بازداشت حضرتعالی و بقیه آیات و حجج و مبلغین و اساتید دانشگاه و سایر اشخاص محترم با ایمان در ایام عزاداری حسینی (علیه الصلوات والسلام) به جرم اظهار حق و امر به معروف و نهی از منکر بسیار موجب تأثر است، البته تأسی به حضرت سیدالشهداء نموده‌اید که جرم آن بزرگوار همین بود، ای کاش اولیاء امور از واقعه کربلا عبرت گرفته و دست به چنین عملی نمی‌زدند، گرچه با این پیش آمد، عظمت دین و آئین جلوه‌گر شد و مردم دنیا فهمیدند آزادی در این مملکت نیست و اختناق مردم به جانی رسیده است که بزرگان کشور و رجال مذهب که از خود گذشته و دانسته‌های خود را به مردم می‌رسانند تا جلوگیری از مفاسد اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی نمایند و مردم را از بدبختی نجات دهند، دستگیر و زندانی می‌شوند، بسی جای شگفتی است علماء و دانشمندان در سایر ممالک حایز اهمیت و احترام باشند و در ایران در گوشه‌ای به سربرند (إلی الله المشتکی) خواستم به طهران آیم و از نزدیک پشتیبانی و هم‌آهنگی خود را اعلام کنم و



بگویم آنچه شما گفته اید گفته همه روحانیین بلکه گفته اولیاء خدا و ائمه اطهار (علیهم السلام) است، هواپما را از بین راه برگردانیدند، اکنون در همین زندان خانه، به چاره جوئی پرداخته ام و در راه استخلاص آقایان با همه قوا به حول و قوه الهی می کوشیم و تا وسیله آسایش و رفع گرفتاری آقایان نشود و اولیاء امور از تصمیم غیرمشروع خود دست برندارند، ساکت نخواهیم نشست، بر همه مسلمانان لازم است به وظیفه ارادتمندی عمل نمایند و یاری و پشتیبانی کنند و هم آهنگی خود را اظهار بدارند تا با تأیید خداوندی، قرآن و دین و آئین از مخاطرات مصون گردد، گویا اولیاء امور می خواهند این مملکت جعفری را به خاک و خون کشیده، با کشتن جوانان غیور با ایمان، کشور را به دست دشمنان اسلام و قرآن بسپارند وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا تَعْمَلُ الظَّالِمُونَ امید است به یمن حمایت حضرت ولی عصر ارواحنا فدا، مورد عنایت کامله الهیه باشید و با مزید عزت و احترام مَقْضَى الْأَمْرَامِ از این گرفتاری مستخلص و مشمول کلمه مبارکه إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ گردید والسلام علیکم جمیعاً.

سید محمد هادی الحسینی المیلانی

و در تاریخ ۲/۵/۴۲ نیز ضمن اعلامیه ای مفصل و تقبیح دستگیری حضرت امام، مظالم دستگاه شاهنشاهی را به مردم گوشزد و آنان را به پایداری دعوت نمودند.

و همچنین در ربیع الاول ۱۳۸۷ ضمن جواب از استفتاهای مختلفی که درباره انتخابات دوره ۲۱ مجلس شورای ملی شده بود، شرکت در انتخابات را تحریم و مخالفت با آن را وظیفه شرعی دانستند.

دستگاه ظلم و ستم شاهنشاهی اقامت مرحوم آیه الله میلانی را مضر به مصالح خویش تشخیص داده و آن مرحوم را مجبور به ترک تهران کرد، که بعد از مراجعه به مشهد طی اعلامیه ای چنین اظهار داشتند:

ملت مسلمان ایران: همان طور که اطلاع دارید پس از آنکه متولیان ظلم و جنایت برخلاف تمام قوانین انسانی، خانه ام را در تهران محاصره کردند و مرا در خانه زندانی ساختند، روز هجدهم این ماه به طور ناگهانی مجبور نمودند تا طهران را ترک کنم و حتی یک روز مهلت توقف ندادند تا بازندانیان حکومت جور، حضرت آیه الله خمینی و... ملاقات و تودیع نمایم.... مبارزه موجود در سطحی



قرار ندارد که بتسوان آن را عقیم نمود... ملتی که کارد به استخوان رسیده بر اثر فشار ظلم و بیدادگری هیئت حاکمه، خود و با ایمان به صحت راهی که می‌رود، مبارزه را علیه حکومت فعلی، شروع کرده و تا رسیدن به مقصود و ایجاد یک حکومت مشروع و قانونی طبق وظیفه شرعی از پای نخواهد نشست... ملت مسلمان: در این راه موافق از مخالف و مؤمن از منافق شناخته شده و خداوند حجت خود را بر عموم تمام ساخت...

محمد هادی الحسینی المیلانی

رژیم ستمشاهی خواست این چراغ فروزان نهضت اسلامی را با تبعید حضرت امام خاموش سازد و لکن این نقشه شیطانی هم، نتیجه عکس داشت و اقامت اسلامی بیش از پیش به نهضت روی آورده و در انجام اهداف آن کوشید، مرحوم میلانی بعد از تبعید امام در سپیده دم روز ۱۳ آبان ۴۳، نامه‌ای خدمت حضرت امام مدظله العالی مرقوم داشته که در قسمتی از آن چنین آمده است: راه شما که وارث انبیاء علیهم السلام هستید، همان راه است که خدا برای پیغمبران اولوالعزم و ائمه هدی علیهم السلام معین فرموده. و دیگر اعلامیه‌ها و یا تلگرافات و نامه‌هایی که حاکی از روح سازش ناپذیر آن فقید سعید در مقابل رژیم سفاک پهلوی بود و ما همه آنها را به علت تراکم مطالب نیاوردیم.

شاگردان ایشان

با شرحی که از موقعیت علمی مرحوم آقای میلانی و توجه حوزه‌های علمیه به ایشان داده شد، معلوم می‌گردد که اغلب فضلاء آن روز حوزه‌ها - مخصوصاً کربلا و مشهد - از شاگردان معظم له می‌باشند، که اکنون عده کثیری از آنان از شخصیت‌های علمی و بزرگان مدرسین و محققین می‌باشند. که در اینجا به نام برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

آیات و حجج اسلام:

حاج شیخ حسین وحید، سید ابراهیم علم الهدی سبزواری (مقرر بحث فقه و اصول استاد)، سید عباس صدر (مقرر بحث ایشان) حاج سید حسین شمس، حاج شیخ محمد رضا مهدوی دامغانی، محمد تقی جعفری تبریزی، مهدی نوقانی، محمود کلباسی، کاظم مدیر



شانه چپی، حاج سیدنورالدین میلانی، حاج سید محمد شیرازی، شیخ محمدتقی عندلیب سبزواری، سید محمد باقر حجت طباطبائی (مقرر بحث ایشان)، آقای محمدعلی علمی (مقرر بحث ایشان که تقریرات او به چاپ رسیده است).

شماری از کسانی که اجازه روایتی از ایشان دارند آیات و حجج اسلام:

- ۱- سید ابراهیم علم الهدی، معظم له علاوه بر اجازه روایتی، اجازه اجتهاد از مرحوم آقای میلانی دارند.
- ۲- حاج شیخ مرتضی حائری یزدی (رحمة الله علیه) ۳- شهید سیدمحمد علی قاضی طباطبائی ۴- سیدنورالدین میلانی ۵- سیدمحمد سعیدعبقانی ۶- سیدعباس میلانی ۷- سید مرتضی عسکری ۸- شیخ محمدتقی جعفری تبریزی ۹- مرحوم سیدجلال الدین حسینی ارموی.

فرزندان ایشان

معظم له دارای سه فرزند ذکور بودند:

- ۱- حجة الاسلام والمسلمین حاج سیدنورالدین، که اکنون مقیم شهرری می باشند و از تلامذه مرحوم والد واز علمای کربلا بودند و جای مرحوم والدشان در حرم مطهر حسینی اقامه جماعت می کردند و در آن حوزه مقدسه آثاری از خود- از جمله کتابخانه عمومی حضرت سیدالشهداء علیه السلام- باقی گذاشتند.
- ۲- حجة الاسلام حاج سیدعباس میلانی، وی از علماء و ائمه جماعت نجف اشرف و مورد احترام بزرگان حوزه نجف و سایر طبقات مردم بودند که در سال ۱۴۰۵ در نجف اشرف از دنیا رفتند.
- ۳- آقای حاج سیدمحمد علی میلانی

وفات و مدفن

ایشان در روز جمعه آخرماه رجب المرجب ۱۳۹۵ قمری در مشهد، دعوت حق را



لیک گفت و مرغ روحش از قفس خاکی بسوی آشیان افلاکی بیرواز درآمد و پس از تشییع با شکوه در حرم مطهر حضرت رضا (ع) پشت سر مبارک با فاصله حدود ۷ متر، به خاک سپرده شد.

مدارک مقاله

- ۱۱- نهضت روحانیون ایران تألیف حضرت حجة الاسلام جناب آقای علی دوانی
- ۱۲- آثار الحجة ج ۱/۳۶۰
- ۱۳- گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد از حجة الاسلام و المسلمین حاج سید علی خامنه‌ای ۸۲/۲۹
- ۱۴- اختران تابناک ج ۱/۴۲۹ تا ۴۳۵
- ۱۵- مشاهیر دانشمندان اسلام ج ۴/۱۶۸
- ۱۶- رجال آذربایجان در عصر مشروطیت
- ۱۷- مؤلفین کتب چاپی ج ۶/۷۳۷
- ۱۸- وفيات العلماء از شاهرودی ۲۷۵/
- ۱۹- مخزن المعانی فی ترجمة العلامة المامقانی
- ۲۰- بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی
- ۲۱- سیمای فرزندگان ج ۳/۱۲۶-۱۲۵
- ۲۲- مجله درسهانی از مکتب اسلام شماره ۱۰ سال ۱۶ ص ۳۶-۳۳
- ۱- یادداشتها و خاطرات حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج سیدعلی میلانی که استفاده زیادی از آنها کرده‌ایم.
- ۲- معارف الرجال ج ۲/۲۹۵
- ۳- معجم رجال الفكر والادب فی النجف ۴۳۲/
- ۴- ماضی النجف و حاضرها
- ۵- گنجینه دانشمندان ج ۷/۹۸ تا ۱۰۵ و ص ۵۱۴
- ۶- علماء بزرگ شیعه از کلینی تا خمینی
- ۷- مقدمه محاضرات فی الفقه الامامیه
- ۸- ستارگان درخشان (چاپ شده در ضمن کتاب زندگانی خاندان پیغمبر) ص ۳۱۸
- ۹- کتاب یادگار طوس از محمد شمس المحدثین خراسانی ص ۷۱
- ۱۰- یادداشتهای مخطوط حضرت آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری یزدی (ره)



رجال نجاشی

مهمترین کتاب

رجالی شیعه^۱

تدوین احادیث و آثار اسلامی^۲

تدوین و کتابت احادیث و آثار اسلامی در بین شیعه، از همان زمان رسول گرامی اسلام (ص) شروع شد، حضرتش کتاب بس عظیمی را که حاوی بسیاری از احکام اسلامی بود، به علی (ع) املاء نمود و حضرت علی (ع) با خط مبارکش آن مطالب گرانبها را به رشته تحریر درآورد، این کتاب به نام کتاب علی (ع)^۳ معروف و مشهور است، البته حضرت علی (ع) غیر از کتاب مذکور، کتابهای دیگری نیز نوشت که به عنوان نمونه می توان از جفر، جامعۀ و مضمحف فاطمه (ع)^۴ نام برد.

پس از رحلت رسول خدا (ص)،

رجال النجاشی

بناجمه

الشیخ الجلیل أبو النجاشی أحمد بن محمد بن أحمد بن النجاشی
النجاشی أستاذنا الكوفي

۲۳۲-۲۵۰

تأليفه
مطبعة دارالكتاب العربي

علی رغم اینکه کتابت و تدوین حدیث

.....

۱- رجال نجاشی (فهرست اسماء مصنفی الشیعه)، نوشته احمد بن علی ابوالعباس نجاشی، تحقیق و تصحیح استاد سیدموسی شبیری زنجانی، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ ق، ۴۹۰ صفحه.

۲- این موضوع، شایان تحقیقی بس عمیق بوده که از عهده این مقال خارج است و در اینجا فقط دورنمایی از آن ذکر می شود که متناسب با مقاله است.

۳- کتاب مزبور که نامهای دیگری نیز دارد، مانند «کتاب آداب علی»، «صحیفة الفرائض»، «کتاب علی بن ابی طالب علیه السلام»، نزد امام باقر (ع) موجود بوده و آن حضرت در مذاکرات خود، آن را به برخی از یارانش نشان داده است، رجوع شود به رجال نجاشی طبع جدید ص ۳۶۰.

۴- ارشاد شیخ مفید، طبروت، ص ۲۷۴، برخی می گویند «جفر» و «جامعه» یک کتاب است و بعضی گویند جفر و جامعه، جزئی از

از طرف خلفای سه گانه منع می شد،^۵ مع الوصف تعدادی از محدثان و راویان — بویژه از شیعیان — به این امر همت گماردند و تا حدودی این مهم را انجام دادند، و در همین ایام بود که سَلْمَان، أَبُو ذَرٍّ، أَبُو رَافِعٍ، أَصْبَحُ بْنُ نُبَاتَةَ، سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ هِلَالِي، مَيْثَمُ تَمَارٍ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي رَافِعٍ وَعَبِيدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ (این دو بزرگوار، نویسنده و دفتردار علی (ع) بودند) و... کتابها و جزوه‌هایی در تدوین حدیث و آثار اسلامی نگاشتند.^۶

باری، تا اواخر قرن اول هجری، وضع بدین منوال بود، تا اینکه در آخر قرن اول و آغاز قرن دوم، در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز (۹۸ یا ۹۹ — ۱۰۱) این ممنوعیت برداشته شد و خلیفه مذکور دستور تدوین و کتابت حدیث را رسماً صادر کرد.^۷ از این زمان به بعد — خصوصاً در هنگام انتقال قدرت از بنی امیه به بنی عباس^۸ — بود که مسلمانان دست به تألیفات جامعی زدند و کتابهای مفصل و مبوی نوشتند که پاره‌ای از آنها در بین اهل سنت چنین است:

۱ — مُوَكَّلًا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ (متوفای

۱۷۹ قمری).

۲ — مُسْنَدُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ قَطَّالِي

(متوفای ۲۰۴).

۳ — مُسْنَدُ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ (متوفای

۲۴۱).

۴ — صَحِيحُ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ

بُخَارِي (متوفای ۲۵۶).

۵ — صَحِيحُ مُسْلِمِ بْنِ حُجَّاجٍ

(متوفای ۲۶۱) و...

.....

→ کتاب علی (ع) هستند، برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب «مکاتیب الرسول»، استاد علی احمدی، ط‌نشریس، ص ۵۹ — ۸۹، و گویا این کتابها از موارد انمه (علیهم السلام) و مختصات آن بزرگواران بوده است.

۵ — برخی از محققان عصر حاضر بر این عقیده‌اند که منع کتابت حدیث ریشه سیاسی داشته است.

۶ — معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ط نجف، ص ۲، تأسیس الشيعة، سيدحسن صدر، ط اعلمی تهران، ص ۲۷۸ — ۳۸۴.

۷ — تأسیس الشيعة، ص ۲۷۸.

۸ — مشهور است که منع کتابت حدیث در بین اهل سنت، در زمان عمر بن عبدالعزیز پنجمین خلیفه مروانی برداشته شد، ابن حجر عسقلانی، طرفدار این نظریه است، ولی ذهبی در «تذکره الحفاظ» (به نقل تأسیس الشيعة ص ۲۷۹) می‌گوید: «رفع منع کتابت حدیث در زمان انتقال قدرت از بنی امیه به بنی عباس بود، گویا قول صحیح آن است که منع کتابت حدیث در زمان خلیفه مذکور لغو شد، اما شروع تدوین کتابهای جامع، هنگام انتقال قدرت از بنی امیه به بنی عباس بود». علامه شیخ مصطفی عبدالرزاق می‌نویسد: «تدوین حقیقی سنن، مابین سالهای ۱۲۰ تا ۱۵۰ هجری بوده است». تمهید لتاریخ الفلسفة الاسلامیة ص ۱۹۵ و ۱۹۸ به نقل از: ضوء على السنة المحمدية، ابو زیه، ص ۲۶۱.

شیعیان که از پیشگامان جمع‌آوری احادیث و آثار اسلامی بوده و خیلی زودتر از اهل تسنن به این امر پرداخته بودند، پس از شکسته شدن منع مزبور، وقتی میدان را بازدیدند، و از طرفی هم پیشوایان آنان یعنی ائمه معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) بویژه امام باقر و امام صادق (ع) آنها را به این کار ترغیب و تشویق می نمودند،^۹ بیش از پیش اقدام به تصنیف و تألیفات پر بار نموده و کتابهای باارزشی نگاشتند.

تعداد این کتابها از زمان حضرت علی (ع) تا عصر امام حسن عسکری (ع) به چهار صد عدد رسید، که اصطلاحاً به آنها اصل و به کلیه آنها اصول اُزْتَعِیَ یا^{۱۰} می‌گویند، آنگاه پس از امام حسن عسکری (ع) تصنیفات جامع‌تری به رشته تحریر درآمد که برخی از آنها عبارتند از:

- ۱ - قحّابین^{۱۱} احمد بن محمد بن خالد بَرَقی (متوفای ۲۸۰ یا ۲۷۴).
- ۲ - بَصَائِرُ الدَّرَجَاتِ محمد بن حسن بن قَرُوخ صَفَّار (متوفای ۲۹۰).
- ۳ - اَلْجَامِعُ فِی الْحَدِيثِ^{۱۲} محمد بن حسن بن احمد بن ولید (متوفای ۳۴۳).
- ۴ - کافی محمد بن یعقوب بن

إِسْحَاقُ كَلْبِیْنِ (متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹).

۵ - كِتَابُ مَنْ لَا یَحْضُرُهُ الْفَقِیْهُ محمد بن علی بن بابویه (متوفای ۳۸۱).

و ...

تأسیس علم رجال و رجالیون پیشین
شیعه

پس از آنکه خورشید درخشان عمر رسول اکرم (ص) غروب کرد و حضرتش دارفانی را وداع نمود، دشمنان اسلام که با پرده نفاق، داخل جمع مسلمانان شده بودند، اعم از یهود،

.....

۹ - در این مورد نگاه کنید به کتاب شریف کافی مرحوم کلینی، ج ۱ ص ۵۱ - ۵۳، باب (روایة الكتب والحديث).

۱۰ - معالم العلماء، ص ۳، البسته این نظریه مرحوم شیخ مفید است، ولی صاحب وسائل الشیعة و صاحب تأسیس الشیعة بر این عقیده‌اند که خیلی بیش از اینها بوده است، رجوع شود به وسائل ج ۲۰ ص ۴۹ و تأسیس الشیعة ص ۲۸۷.

۱۱ - این کتاب مشتمل بر صد باب بوده که متأسفانه فقط چهارده باب آن در دست است و از مابقی آن اطلاعی نیست.

۱۲ - کتاب «بصائر الدرجات» صفّار دو مرتبه چاپ شده است، ولی از «جامع» ابن ولید چیزی در دست نیست، علامه حاج آقا بزرگ تهرانی احتمال داده که کتاب یاد شده نزد شیخ طوسی و سید بن طاووس و هم چنین نزد میرزا گمّالاً، داماد مرحوم مجلسی موجود بوده است، الذریعه، ج ۵ ص ۲۹.

کفار قریش و... برای اغراض فاسد و اهداف شیطانی خود و ضربه زدن به دین نوپای اسلام، شروع به تحریف و تبدیل احادیث نمودند و از خود به نام پیامبر اسلام (ص) حدیث جعل و بین مردم پخش می‌کردند.

این کار که بزرگترین خیانت به اسلام و مسلمین بود، در عصر خلافت معاویه، به اوج خود رسید، او دستور داد روایاتی به نفع بنی امیه و بر ضرر بنی هاشم و فرزندان ابوطالب جعل کنند و در سراسر جهان اسلام منتشر نمایند.^{۱۳} این کار به طوری شایع شد که افرادی در آن تخصص پیدا کردند و مهندس ماهری در امر حدیث‌سازی شدند!^{۱۴} علماء و محدثان شیعه و سنی در همان هنگام تدوین احادیث، و یا اندکی پس از آن، به این دسیسه، پی بردند و دیدند اگر بنا باشد هر چه را که هرکس به نام رسول الله (ص) و یا ائمه (ع) می‌گوید، قبول کنند و بدون نقد و بررسی بپذیرند، دیری نمی‌پاید که جوامع روایی آمیخته به حدیثهای جعلی و روایات کذب می‌شود، لذا براین شدند که همراه و همگام با تدوین احادیث، علمی را به نام علم رجال تأسیس نمایند که طبق قواعد و ضوابط آن، از وارد شدن اکاذیب و

ابطال در کتابهای روایی جلوگیری کنند.

علم رجال - که نزدیکی بسیار زیادی با علم تراجم (شرح حال) دارد - عبارت است از:

دانشی که در آن از شناسائی راویان و پاره‌ای از اوصاف و عقائدشان که در عدالت و وثاقت و صحت گفتار آنان دخالت دارد، بحث می‌شود.

به وسیله این علم و علم مصطلح الحدیث است که تا حدودی می‌توان راستگورا از دروغگو و حدیث صدق را

.....

۱۳ - النصاب الكافية، محمد بن عقيل علوی، ص ۷۲ - ۷۳، البته جعل حدیث انگیزه‌های دیگری نیز داشته است، برای اطلاع رجوع شود به کتاب «المرتموعات فی الآثار والاخبار» هاشم معروف حسنی و «تحول علم حدیث» دکتر مصطفی اولیائی ص ۲۷ - ۲۸.

۱۴ - ماجرای آن شخصی که پیاز می‌فروخت، ولی مشتری نداشت و به اصطلاح بازارش کساد بود، بعد رفت نزد ابوهریره و از او کمک خواست، آنگاه ابوهریره بی‌درنگ حدیث کذایی واجب شدن بهشت بر خورنده پیاز «عکا»، را جعل کرد!! و وقتی معاویه پرسید: پیامبر (ص) این حدیث را کجا فرمود؟ ابوهریره در پاسخ گفت: آنجا که فرمود: «معاویة خال المؤمنین» گواه گویایی براین مدعی است! تحول علم حدیث، ص ۲۸. نگارنده پاره‌ای از این ماجراهای غمناک و تأسف‌انگیز را در نوشتاری که پیرامون جعفر بن ابی طالب (ع) دارد، خواهد آورد.

از کذب، تشخیص و تمیز داد.^{۱۵}

گرچه علم رجال نتوانست
صددرصد از ورود احادیث جعلی در
جوامع روایی جلوگیری نماید
— بخصوص در بین اهل سنت^{۱۶} —
ولی انصافاً خدمت بسیار بزرگی به
عالم اسلام نمود و تا حد بسیار
زیادی از داخل شدن اساطیر و
اسرائیلیات به کتابهای روایی،
جلوگیری کرد.

در بین علمای شیعه شخصیت‌های
عظیم و بارزی بودند که از متخصصین
علم رجال و تراجم به شمار می آمدند و
در این رشته، تخصص و مهارت خاصی
داشتند، گرچه سرسلسله رجالیون اقدم
شیعه به همان سده نخستین هجری
می رسد.^{۱۷} ولی شکوفائی این علم در
نیمه آخر قرن دوم و اول قرن سوم بود، در
این دوران افراد برجسته ای ظهور کردند
و دارای تألیفات گران قیمتی در این
علم بودند متأسفانه اکثر آن کتابها از
حوادث روزگار جان سالم بدر نبردند،
البته جای خوشبختی است که مقداری
از مطالب آنها با واسطه به دست ما
رسیده و برای نسلهای بعد به یادگار
مانده است.

از رجالیون پیشین تشیع از این افراد
می توان نام برد:

عبدالله بن جبلة بن حبان (متوفای

.....

۱۵ — فرق رجال با تراجم آن است که در
تراجم تمامی اوضاع و احوال فرد از تولد تا وفات
مورد شرح و بررسی قرار می گیرد، ولی در علم رجال
فقط اوصافی مورد کنکاش واقع می شود که در راه
شناخت گفتار صحیح آنان دخالت داشته باشد،
برخی از دانشمندان، موضوع علم رجال را اعم
گرفته اند که قهراً علم تراجم هم جزء علم رجال
می شود، برای آگاهی بیشتر رجوع شود به الذریعه،
ج ۱۰ ص ۸۰ و یادنامه علامه امینی، ص ۳۷۳،
مقاله آقای سیدعلی خامنه ای.

۱۶ — احمد بن حنبل از ۷۵۰ هزار حدیث که
جمع آوری کرده بود، فقط حدود ۳۰ هزار عدد آن را
در «مسند» خود نقل کرد!! و مسلم بن حجاج از
۶۰۰ هزار حدیثی که گردآوری نموده بود به حدود
چهار الی پنج هزار حدیث آن اعتماد داشت و لذا
فقط آنها را در «صحیحش» درج کرد!! و نیز
سیوطی کتابی دارد به نام «جامع کبیر» که حاوی
صد هزار حدیث است، ولی خودش شخصاً اعتراف
کرده که نود هزار آن دروغ بوده و قابل شک است!!
چاپ این کتاب در کشور مصر سرورصدای زیادی
راه انداخت! جالب توجه آنکه سبط ابن الجوزی
احادیث جعلی را در ۳ جلد کتاب جمع کرده و نام
آن را «الموضوعات» نهاده! کتاب نامبرده در سال
۱۳۸۶ ق در مدینه منوره به طبع رسیده است! و
کتابهای دیگری نیز در این زمینه نوشته شده است.

۱۷ — حدود سال ۴۰ هجرت بود که عبدالله بن
ابی رافع نویسنده و دفتردار علی (ع)، اسامی آن عده
از اصحاب رسول اکرم (ص) را که در جنگ
«جمل»، «صفین» و «نهروان» با علی (ع) شرکت
کرده بودند، به رشته تحریر درآورد، فهرست شیخ
طوسی، ط نجف، ص ۱۰۷، علامه بزرگوار شیخ آقا
بزرگ تهرانی، عبدالله بن ابی رافع را نخستین رجال
نویس شیعه می داند، الذریعه ج ۱۰ ص ۸۳.

۲۱۹)،^{۱۸} حسن بن علی بن فضال (متوفای ۲۲۴)،^{۱۹} ابراهیم بن محمد تقفی (متوفای ۲۸۳)،^{۲۰} احمد بن علی عقیقی (متوفای اوائل قرن سوم)،^{۲۱} محمد بن عمر بن عبدالعزیز گشی (متوفای نیمه قرن چهارم)،^{۲۲} محمد بن یعقوب کلینی (متوفای ۳۲۹)،^{۲۳} محمد بن حسن بن احمد بن ولید قمی (متوفای ۳۴۳)،^{۲۴} احمد بن محمد ابوغالب زُراری (متوفای ۳۶۸)،^{۲۵} محمد بن علی بن بابویه، شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱)،^{۲۶} و...

پس از افراد مذکور، دانشمندان رجالی دیگری پا به عرصه گیتی نهادند و با پرتو افشانی خویش، جهان علم تراجم و رجال را نورافشانی کردند، مانند: احمد بن محمد بن نوح سیرافی (متوفای بعد از ۴۰۸)، احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری (متوفای ۴۱۱)، احمد بن علی ابوالعباس نجاشی (متوفای ۴۵۰) محمد بن حسن، شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰) و...

نجاشی سرآمد رجال نویسان شیعه

یگانه اندیشمندی که سرآمد رجال نویسان شیعه و دریای علم رجال و تراجم و نسب بود، واکثر راویان و محدثان را به خوبی می شناخت و از

دودمان و خاندان آنان کاملاً مطلع بود، به حدی که توگویی او به تنهایی آئینه تمام نمای راویان و ناقلان حدیث و صاحبان تصانیف است، عبارت است از علامه کبیر، نسابه شهیر، رجالی خبیر و نقاد بصیر، احمد بن علی ابوالعباس نجاشی اسدی کوفی (رضوان الله علیه)، نجاشی در ماه صفر سال ۳۷۲ قمری در شهر کوفه دیده به جهان گشود^{۲۷} و در خانواده ای اصیل و بزرگوار تربیت شد، نسب وی به عدنان جد بیستم رسول خدا (ص) می رسد^{۲۸} و در نتیجه از اعراب اصیل و

.....
۱۸ - رجال نجاشی، ص ۲۱۶.

۱۹ - رجال نجاشی، ص ۳۶.

۲۰ - الذریعة، ج ۱۰ ص ۸۲، ابراهیم بن محمد تقفی همان مؤلف کتاب «الفارات» است که بحمد الله کتاب الفارات او موجود و اخیراً با کوشش و تصحیح مرحوم محدث ارموی به چاپ رسیده است.

۲۱ - رجال نجاشی، ص ۸۱.

۲۲ - اصل این کتاب که موسوم بوده به «معرفة الناقلين عن الائمة الصادقين» در دست نیست، ولی گزیده ای از آن به تحریر شیخ طوسی، موجود و اخیراً به طبع رسیده است.

۲۳ - رجال نجاشی، ص ۳۳۷.

۲۴ - رجال نجاشی، ص ۳۸۳.

۲۵ - رجال نجاشی، ص ۸۳ - ۸۴.

۲۶ - رجال نجاشی، ص ۳۹۱، الذریعة، ج ۱۰ ص ۸۳.

۲۷ - رجال علامه (خلاصه)، ص ۲۱.

۲۸ - رجال نجاشی، ص ۱۰۱.

حجازیون به شمار می آید، یکی از اجداد معروف وی عبدالله بن نجاشی است که خود نجاشی (ابوالعباس) به خاطر معروفیت او، به نجاشی ملقب و مشهور شده است، عبدالله نجاشی، والی و استاندار اهواز بود،^{۲۹} وی نامه ای به حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) نوشت و از حضرتش درخواست موعظه و راهنمایی نمود، حضرت نامه ای بس پرمحتوا و وزین در پاسخ او نگاشت و برایش فرستاد، نامه مزبور به الرسالة الاهوازیة^{۳۰} معروف است.

علی بن احمد، پدر ابوالعباس نجاشی از دانشمندان و محدثان کوفه بود، لذا نجاشی نخست نزد پدر به تعلّم و فراگیری علوم پرداخت، و سپس پیش دیگر اساتید بزرگ و استوانه های علم، که هر کدام ستاره درخشان آسمان علم و دانش بودند به کسب فیض پرداخت که اسامی تعدادی از آن بزرگواران بدین شرح است:

محمد بن محمد، شیخ مفید، ابوالعباس ابن نوح سیرافی، حسین بن عبیدالله غضائری، محمد بن علی قتانی، محمد بن علی بن شاذان قزوینی، احمد بن محمد بن عمران (ابن الجندی)، احمد بن عبدالواحد (ابن

عبدون) و...

ابوالعباس نجاشی به خاطر شرائط خاصی که در او جمع شده بود، یکی از بهترین متخصصان فنّ رجال شد چرا که:

اولاً: خود از خاندان و دودمان عرب بود.

ثانیاً: عرب شناس ماهر و کم نظیری بود.

ثالثاً: اساتید وی مجتهدین فن رجال بودند، مانند ابن غضائری، ابوالعباس سیرافی و...

رابعاً: او فقط همین یک رشته را انتخاب کرد و سراسر عمر پربرکتش را وقف این علم نمود.

نجاشی در ماه جمادی الاولی سال ۴۵۰ قمری در مطربآباد سامرا دیده از جهان فرو بست^{۳۱} و اقیانوسی بی کران

۲۹ - عبدالله نجاشی از جانب منصور دوانقی والی و استاندار اهواز شده بود و از این امر ناراحت و نگران گشته لذا نامه ای به محضر مقدس امام صادق (ع) نوشت و از حضرت کسب تکلیف کرد و از ایشان راهنمایی خواست، حضرت در پاسخش فرمود: همانجا و در همان پست بمان، ولی به مجبان آل محمد (ص) خدمت کن.

۳۰ - رسائل شهید ثانی، طبعیروتی، ص ۳۳۳ - ۳۲۷، وسائل ج ۱۲، ص ۱۵۰ - ۱۵۵.

۳۱ - این، تاریخ فوت مشهور نجاشی است که علامه آن را در رجال خود صفحه ۲۱ ذکر کرده

از تراجم و رجال در زیر خاک پنهان شد، لکن خوشبختانه دریایی از آن اقیانوس را به صورت مرکب بر روی کاغذ آورد که هم اکنون دل‌های تشنه محققان و اندیشمندان، از آن آب زلال سیراب می‌شوند و به روح مقدس آن بزرگ مرد اسلام درود می‌فرستند.

نجاشی دارای تألیفاتی بود بدین

شرح:

۱ - فَهْرِسْتُ أَسْمَاءِ مُصَنِّفِي الشَّيْعَةِ

(رجال نجاشی).

۲ - جُمُعَةٌ وَمَا وَرَدَ فِيهِ مِنَ الْأَعْمَالِ.

۳ - الْكُوفَةُ وَمَا فِيهَا مِنَ الْأَثَارِ

وَالْقَضَائِلِ.

۴ - أَنْسَابُ بَنِي نَضْرِبْنِ قَعْبِنِ

وَأَبْنَاءِهِمْ وَأَشْعَارِهِمْ.

۵ - مُخْتَصَرُ الْأَنْوَارِ وَمَوَاضِعِ

النُّجُومِ الَّتِي سَمَّيْنَاهَا الْعَرَبُ. ۳۲

رجال نجاشی

گرچه عظمت و شهرت بی حد و حصر نجاشی و کتابش سراسر جهان علم را فرا گرفته و کمتر کسی از علماء و محدثین یافت می‌شود که اندکی با علم رجال و تراجم سروکار داشته باشد، ولی نجاشی و کتاب رجال او را نشد، لکن به گفته شاعر:

مدح تعریف است و تخریق حجاب

فارغ است از مدح و تعریف، آفتاب

مدح خورشید مذاح خود است
که دو چشم روشن و نامرئداست
چند سطری نگاشته می‌شود.
رجال نجاشی یا به عبارت دیگر،
فهرست اسماء مصنفی الشيعة در دو جزء
تألیف شده و دارای اسامی ۱۲۶۹ نفر
می‌باشد که همگی آنان، جز چند
نفری، شیعه امامی هستند و هر کدام
صاحب تألیف و کتاب بوده‌اند.

روش نجاشی در تألیف کتابش
این است: کسانی را که شیعه امامی
نیستند متذکر می‌شود، ولی درباره
شیعیان، اکثر موثقیین را صریحاً توثیق
می‌نماید (البته برخی را در ضمن
شرح حال دیگران) ضعیفاً و کسانی را
که دارای مذهب فاسدند نیز صریحاً
بیان می‌کند، اما عده‌ای را نه صریحاً
توثیق نموده و نه تضعیف، لذا در مورد
این گروه اختلاف است که آیا ایشان
هم امامی هستند و هم موثق؟ و یا به
عکس نه امامی هستند و نه موثق؟ و یا

→ است، لکن علامه بزرگوار و رجالی معاصر استاد
محمدتقی شوشتری می‌گوید: فوت نجاشی بعد از
سال ۴۶۳ ق بوده است، «قاموس الرجال»، ج ۱ ص
۳۴۷، ولی استاد شبیری زنجانی همان نظریه مشهور
را قبول دارد، برای آگاهی از استدلال طرفین، رجوع
کنید به مجله «نورعلم» دوره اول شماره ۱۱ و ۱۲،
مقاله استاد شبیری زنجانی.

۳۲ - رجال نجاشی، ص ۱۰۱.

اینکه امامی غیر موثق می‌باشند؟

رجال نجاشی به جز در چند مورد، طبق ترتیب حروف معجم تنظیم شده ولی حرف دوم، سوم و... و اسامی پدران، طبق ترتیب حروف نیست. لذا بعدها برخی از علماء آن را طبق حروف الفبا، منظم و مرتب نمودند.^{۳۳} کتاب مذکور قریب هزار سال است که بهترین مرجع و منبع شناخت تألیفات راویان و محدثان جهان تشیع و جرح و تعدیل آنان بشمار می‌رود. فقهاء، متفکران و دانشمندان شیعه، نسل به نسل آن را مهمترین منبع و مأخذ خود در علم رجال و شناسایی تألیفات، قرار داده و به آن اعتماد و اتکال کرده و گفته‌های آن را پذیرفته‌اند، احدی از این کتاب اعراض ننموده و هیچ فردی به آن طعن نزد، بلکه آن را از تمامی کتابهای رجالی متقن‌تر و موثق‌تر دانستند.^{۳۴}

شیعه، هم چنانکه در علم حدیث چهار کتاب بسیار معتبر و معروف دارد که به ترتیب عبارتند از: کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب و استبصار که اصطلاحاً به آنها کتب اربعه گفته می‌شود، چهار کتاب بسیار مهم و اساسی نیز در علم رجال دارد، که عبارتند از: رجال نجاشی، رجال کشی،

رجال شیخ و فهرست شیخ،^{۳۵} و همان گونه که کتاب شریف کافی مرحوم کلینی در بین آن چهار کتاب، از همه مهمتر و جامع‌تر است، رجال نجاشی نیز در بین این چهار کتاب از کلیه آنها بهتر و جامع‌تر می‌باشد.

دانشمند عظیم الشأن شیعه مرحوم علامه سید محمد مهدی بحر العلوم (رحمة الله علیه) دربارهٔ نجاشی این گونه نگاشته است:

أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ النَّجَاشِيُّ - رَجُلٌ
أَلَّفَ - أَحَدَ مَشَايِخِ الثَّقَاتِ وَالْعُدُولِ
الْأَثْبَاتِ مِنْ أَعْظَمِ أَزْكَانِ الْجَنَحِ
وَالْتَّعْدِيلِ وَأَعْلَمِ عُلَمَاءِ هَذَا السَّبِيلِ،
أَجْمَعَ عُلَمَائُنَا عَلَى الْإِعْتِمَادِ عَلَيْهِ
وَأَطْلَبُوا عَلَى الْإِسْتِنَادِ فِي أَحْوَالِ الرِّجَالِ
إِلَيْهِ.^{۳۶}

احمد بن علی نجاشی که رحمت خدا بر

.....

۳۳ - مانند مولی عنایة الله قهپانی و شیخ داود بن حسن جزائری، الذریعة، ج ۱۰ ص ۱۵۵.
۳۴ - البته روشن است که نجاشی معصوم نبوده و بعضاً اشتباهاتی دارد، مانند اینکه فطمی بودن عمارساباطی را متذکر نشده و... استاد شبیری زنجسانی تعلیقات نقد گونه‌ای بر رجال نجاشی نوشته‌اند که چند مجلد می‌شود و در آینده به چاپ خواهد رسید.

۳۵ - الذریعة، ج ۱۰، ۸۰ - ۸۱.

۳۶ - رجال بحر العلوم، ط مکتبة الصادق، ج ۲ ص ۳۵.

اوباد، یکی از اساتید بزرگ مورد اعتماد و عادل و استوار است، وی از بزرگترین ارکان جرح و تعدیل و داناترین دانشمندان این راه است، علمای ما در اعتماد بر او وصحت گفته هایش در احوال راویان حدیث، اجماع و اتفاق نظر دارند.

محدث شهیر و متتبع کبیر، مرحوم حاج میرزا حسین نوری (علیه الرحمة) نیز چنین نوشته است:

أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ... النَّقَادُ
الْبَصِيرُ، الْمُضْطَلِّعُ الْخَبِيرُ، الَّذِي هُوَ
أَفْضَلُ مَنْ خَلَّفَ فِي فَنِّ الرَّجَالِ بِقَلَمٍ
أَوْ نَطَقَ بِفَمٍ، فَهُوَ الرَّجُلُ كُلُّ الرَّجُلِ،
لَا يُقَاسُ بِسِوَاهُ وَلَا يُعَدَّلُ بِهِ مَنْ عَدَاهُ،
كُلَّمَا زِدْتَ بِهِ تَخْفِيفًا زِدَدْتَ بِهِ وَثُوقًا
وَهُوَ صَاحِبُ الْكِتَابِ الْمَعْرُوفِ الدَّائِرِ
الَّذِي إِن كَلَّ عَلَيْهِ كَافَّةَ الْأَصْحَابِ.^{۳۷}

ابوالعباس احمد بن علی... نقاد آگاه و دانائی قوی است، او بهترین کسی است که در فن رجال مطلب نوشته و یا سخن گفته، پس او مرد علم، بلکه تمام مرد این میدان است، با دیگران قابل مقایسه نبوده و احدی با وی هم پایه نیست، هر چه درباره اش بیشتر تحقیق کنی، بر اعتمادت افزوده می شود، او صاحب کتاب معروف و مورد استفاده ای است که تمام علمای شیعه به آن اعتماد دارند.

و همچنین علامه عالی مقام مرحوم

شیخ آقا بزرگ تهرانی (اعلی الله مقامه) می نویسد:

رِجَالُ النَّجَاشِيِّ عُقْدَةُ الْأَصُولِ
الْأَزْتَمَةِ الرَّجَالِيَّةِ نَظِيرُ الْكَافِي بَيْنَ
الْكِتَابِ الْأَزْتَمَةِ.^{۳۸}

رجال نجاشی عمده ترین کتاب از کتابهای چهارگانه اصلی علم رجال است، مانند کتاب کافی در بین کتابهای چهارگانه حدیثی.

تعدادی از علمای بزرگ نیز بر تقدم رجال نجاشی، بر کتب رجالی دیگران تصریح نموده اند، علامه بحر العلوم در این باره می گوید:

وَيَتَقَدِّمُ بِهِ صَرَّخَ جَمَاعَةٌ مِنَ
الْأَصْحَابِ، نَظْرًا إِلَى كِتَابِهِ الَّذِي
لَا تَنْظِيرَ لَهُ فِي هَذَا الْبَابِ وَالظَّاهِرُ هُوَ
الصَّوَابُ.^{۳۹}

گروهی از دانشمندان شیعه به تقدم نجاشی بر دیگر رجالیون تشیع تصریح کرده اند و این به خاطر کتاب رجالش است که نظیری برای آن در این فن نیست و ظاهراً همین سخن هم صحیح است.

امتیازات و ویژگیها

رجال نجاشی دارای امتیازات و

۳۷ - مستدرک الوسائل، ط اسماعیلیان، ج ۳ ص ۵۰۱.

۳۸ - الذریعة، ج ۱۰ ص ۱۵۴.

۳۹ - رجال بحر العلوم، ج ۲ ص ۴۶.

خصوصیات بسیار زیادی است که پاره‌ای از آنها چنین است:

الف - نجاشی، رجالش را پس از تألیف رجال و فهرست شیخ طوسی نوشت،^{۴۰} لذا از این دو کتاب مهم کمال استفاده را نمود.

ب - نجاشی در فعالیت‌های علمی یک رشته را انتخاب نمود و فقط در تراجم و رجال کارکرد و چون ذی فن بود نه ذی فنون، لذا در این فن، یکتا مجتهد متبحر شد و از مهارت و تخصص کم نظیری برخوردار گشت.

ج - یکی از ارکان و مسائل اساسی علم رجال، شناسایی افراد و روایان حدیث از نظر دودمان، خاندان، طوائف، قبائل و نسب آنها است، ابوالعباس در این علوم نیز خیره و صاحب نظر بود، به طوری که کتابی مستقل در علم نسب نوشت.^{۴۱}

د - نجاشی در منحصر تعدادی از بهترین اساتید فن رجال تَلَّمَدُ نمود و به یک یا دو استاد اکتفاء نکرد، دو تن از اساتید نام آور وی، ابن نوح و ابن غضائری بودند که هر دو از عظیم ترین دانشمندان رجالی جهان تشیع هستند.

ه - ابوالعباس واقعاً علاقمند و شیفته علم رجال بود و در آن علم بسیار

زحمت کشید و به هر نحوی که امکان داشت می‌کوشید تا از اوضاع و احوال روایان و ناقلان حدیث، مطلع شود، گویا وی به علماء و دانشمندان بزرگ رجالی نامه نوشته و از آنان درباره برخی از روایان و مؤلفان شیعه سؤال می‌کرد و پاسخ دریافت می‌نمود، هم چنانکه در رجالش اشاره‌ای به این مطلب دارد.^{۴۲}

و - رجال نجاشی محصول یک عمر تلاش و کوشش او است و بیش از نیم قرن روی آن کار کرده و این طور نبوده که مثلاً در مدتی آن را بنویسد و بعد کنار بگذارد، بلکه تا آخر عمرش روی آن زحمت کشیده است.^{۴۳}

ز - رجال نجاشی نسبت به کتابهای رجالی پیشین مفصل تر و جامعتر است و این نکته به کتاب، ارزش خاصی بخشیده است.

فهرست و رجال

فرق بین فهرست و رجال این است

.....

۴۰ - رجال بحر العلوم، ج ۲ ص ۴۶.

۴۱ - رجال نجاشی، ص ۱۰۱.

۴۲ - رجال نجاشی، ص ۶۰.

۴۳ - مطلب مذکور از ترجمه محمد بن عبدالملک (ص ۴۰۳) که متوفای ۴۱۹ است و ترجمه سید مرتضی (ص ۲۷۱) که در گذشته به سال ۴۳۶ است، به دست می‌آید.

که: در فهرست نام مؤلفین و مصنفین طبق حروف «معجم» با اسامی کتابهایشان ذکر می‌شود، یعنی انسان‌آشنایی با تألیفات و مصنفات آنان پیدا می‌کند، ولی در رجال، احوال راویان و ناقلان حدیث مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد، در فهرست، هدف نخست شناسایی آثار و تألیفات اشخاص است، اگرچه در درجه دوم، احوال و اوضاع مؤلف نیز مورد بحث و گفتگو واقع می‌شود لکن در رجال، غرض و هدف اصلی، آشنائی با اوصاف و احوال روات است و بالعرض صحبت از کتابها و تألیفات آنان نیز می‌شود و معمولاً به ترتیب حروف معجم نیست، بلکه طبقاتی بوده، یعنی روات قرن اول بعد دوم و... یا اول اصحاب پیامبر (ص) بعد اصحاب علی (ع) و... است، لذا این دو علم دارای وجه اشتراک بوده و خیلی به هم نزدیک هستند.^{۴۴}

نجاشی که رجالش را به اشاره بزرگ شخصیت جهان تشیع سید مرتضی (رحمه الله) نگاشته است و هدفش هم معرفی و شناساندن تألیفات و آثار قلمی شیعیان بوده،^{۴۵} لذا نام آن را فهرست اسماء مصنفی الشیعة نهاده،^{۴۶} ولی در عین حال از اوصاف

و احوال مؤلفان و جرح و تعدیل آنان نیز سخن گفته، نجاشی خود، در آغاز جزء دوم کتابش به این امر تصریح کرده و فرموده: وَمَا قِيلَ فِي كَلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ مِنْ مَذْحِ آؤَذَمٍ^{۴۷} و به خاطر همین است که در پایان جزء اول اثرش، آن را کتاب الرجال نامیده است.^{۴۸}

چاپ رجال نجاشی

همان گونه که اشاره شد رجال نجاشی از دیرباز مورد استفاده فقهاء و علمای شیعه بوده است، نسخه‌های آن را تهیه می‌نمودند و از آن بهره می‌بردند، گویند تا این اواخر نسخه‌ای از آن که متعلق به قرن ششم بوده در دست بوده است، ظاهراً نخستین چاپ کتاب رجال نجاشی، چاپ سنگی است که در ۳۴۰ صفحه و به همت مرحوم حاج شیخ علی حائری محلاتی در سال ۱۳۱۷ قمری در شهر بمبئی هندوستان انجام شده،^{۴۹} در این طبع، فهرستی نیز

-
- ۴۴ - در اینجا، بنا بر تحقیق این موضوع نبود، لذا احتمال دارد فرقه‌های دیگری نیز بین فهرست و رجال باشد، برای آگاهی از موضوع علم رجال رجوع شود به قاموس الرجال، ج ۱ ص ۱۸.
- ۴۵ - رجال نجاشی، ص ۳.
- ۴۶ - رجال نجاشی، ص ۲۱۱.
- ۴۷ - رجال نجاشی، ص ۲۱۱.
- ۴۸ - رجال نجاشی، ص ۲۰۹.
- ۴۹ - الذریعة، ج ۱۰، ص ۱۵۵. این نظریه ←

به آخر کتاب افزوده شده است و پس از آن به صورت چاپ حرفی در ایران به طبع رسید، این چاپ که با تصحیح جلال الدین غروی و به همت مرکز نشر کتاب به طبع رسیده، مشهور به چاپ مصطفوی است، و در این چاپ نیز فهرستی به ترتیب حروف الفباء در ۳۱ صفحه (البته بدون ذکر نمودن صفحات) در آخر آن آمده است و در قم همان طبع بمبئی در ۳۶۰ صفحه با یک مقدمه و مختصر اصلاحی افست شده است، چاپهای یاد شده، هر کدام به نوبه خود دارای اغلاط و اشتباهاتی است که هیچ کدام مطلوب نبوده و فراخور شأن کتاب نجاشی نیست، ولی اخیراً (سال ۱۳۶۵ شمسی) کتاب مزبور با تصحیح و تحقیق بسیار دقیق و مقدمه کوتاه رجالی معاصر و استاد محقق جناب آقای سید موسی شبیری زنجانی، از طرف مؤسسه انتشارات اسلامی به چاپ رسید، استاد زنجانی با آن دقت نظر و ظرافت بصر که اختصاص به خود ایشان دارد، رجال نجاشی را تصحیح و تحقیق نمودند. و همان طور که خودشان در مقدمه یاد آور شده اند، با چهارده نسخه مقابله نموده و اصح آن را انتخاب کرده اند و در ضمن به بسیاری از کتب

رجالی نیز مراجعه نموده اند، ایشان در ابتدای نام هر فرد، شماره مسلسلی را داخل کروشه ذکر کرده اند که این کار برای سهل الوصول بودن مطالب کتاب بسیار سودمند است، و همچنین نام مؤلف و راوی مورد بحث با نام پدر و جدش (و یا فقط پدرش) برای عنوان مطلب با حروف درشت درج شده که این خود، به کتاب زیبایی و جذابیته خاصی داده است.

مصحح محترم، کلمات مشکل و اسامی نامأنوس را اعراب گذاری دقیقی نموده که به نظر نگارنده، کار مذکور بهترین و مهمترین کار برای یک مصحح است و نیز فهرست اعلامی به ترتیب حروف معجم در آخر کتاب آمده که تا حدود زیادی مشکل گشا است.

انصافاً مصحح، زحمات زیادی را متحمل شده و چندین سال روی کتاب کار کرده است و آن طور که اینجانب شنیدم حتی مقابله کتاب به وسیله خود ایشان انجام شده است.

.....



مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی است ولی برخی می گویند: رجال نجاشی را برای نخستین بار «اشر» پُنگیر، آلمانی که از طرف دولت انگلستان کتبهای هندوستان را فهرست می کرد، در سال ۱۳۰۰ ق به چاپ رساند.

تذکراتی در مورد چاپ جدید

با اینکه از مصحح کتاب باید کمال تشکر و سپاسگذاری را داشت و از ایشان قدردانی کرد و بی شک سعیشان مشکور و کارشان مأجور است، با این حال رعایت نکات زیر، برحسن کتاب می افزود.

۱۰ - خوب بود مصحح محترم مقدمه ای نسبتاً مفصل درباره نجاشی و رجالش و چگونگی کتاب و موضوع آن، و نیز روش نجاشی در جرح و تعدیل، و همچنین روش خود در تصحیح و گزینش نسخ و... می نوشتند، تا مورد استفاده مراجعه کنندگان واقع شده و نسبت به کتاب، بصیرت و آگاهی بیشتری پیدا می کردند.*

۲۰ - گویا مطالبی که داخل پرانتز با رمز «ظ» آمده تصحیحات مصحح بوده که در هیچ یک از نسخ موجود نبوده است و کلماتی که داخل پرانتز آمده نسخه بدل و الفاظی که داخل قلاب آمده، اضافات بعضی نسخ است، پس بهتر بود این مطلب را متذکر می شدند.

۳۰ - بزرگترین اشکالی که بر ناشر وارد است این است که، نام مصحح روی جلد کتاب نیامده و این،

بزرگترین نقص این چاپ به حساب می آید! چرا که اهل فن می دانند اگر کار مصحح نباشد طبع جدید کتاب، ارزش چندانی نداشته، بلکه فقط یک استنساخ جدیدی از آن خواهد بود، بدیهی است، اگر کسی از برنامه چندین ساله تحقیق و تصحیح این کتاب اطلاع نداشته باشد، از خود کتاب به آسانی نمی تواند بفهمد که مصحح روی آن چند سال وقت صرف کرده است.

۴۰ - همچنان که در اول جزء دوم کتاب آمده، خود مصنف کتابش را به نام فهرست اسماء مصنفی الشیعة نامیده است، لذا بهتر بود که این نام، با خط ریز روی جلد کتاب نوشته می شد، همان طور که در صفحه اول آمده است، گرچه خودنجاشی در جای دیگر، کتابش را به اسم رجال، معرفی کرده است.

۵۰ - در مورد فهرست اعلامی که در پایان کتاب آمده باید دو کار انجام می شد، اولاً: تذکر می دادند که اعداد،

■ - گویا مصحح محترم حضرت آیه الله

شهبازی زنجانی در نظر دارند، ضمن مقاله ای نسخ مورد استناد و روش تصحیح و گزینش نسخ را توضیح دهند، دفتر مجله

طبق شماره مسلسل اسامی افراد است نه صفحه کتاب و ثانیاً: خوب بود همان گونه که مقابل نام افراد شماره مسلسل آنها است، قبل از نام آنان نیز شماره صفحه می آمد.

۶ □ - بسیاریه جای بود برای افرادی که به کنیه یا لقب مشهورند، فهرست دیگری طبق کنیه یا لقب آنان ترتیب داده می شد، تا برای استفاده از کتاب مشکلی پیش نیاید.

۷ □ - در شماره های فهرست اعلام بعضاً اشکالاتی به چشم می خورد، مانند صفحه ۴۷۸ درباره مسعودی صاحب کتاب «مروج الذهب»

که شماره مسلسل او ۶۴۵ ذکر شده، و حال آنکه صحیحش ۶۶۵ است.

۸ □ - در بسیاری از صفحات لفظ «ابن» در سر سطر بدون الف آمده، که از نظر رسم الخط، غلط و صحیح آن با «الف» است. البته ناگفته نماند که نواقص مذکور به هیچ وجه از عظمت کار مصحح و دست اندرکاران چاپ نمی کاهد و زحمات آنان همچنان در جایگاه بلند خود محفوظ است، لکن امیدواریم که در چاپ دوم، این نواقص نیز برطرف شود.

پایان

امام خمینی مدظله العالی:

من چنانچه سابقاً نیز گفته ام راجع به حوزه علمیه عقیده ام بر این است که باید به آن بیشتر از همه چیز توجه کرد. چرا که حوزه علمیه اگر درست بشود ایران درست میشود و اگر خدای نخواستند در حوزه علمیه فساد بوجود آید ولو در درازمدت، در سرتاسر ایران آن فساد پیدا میشود...

... قضیه تحصیل هم باید بنحوی باشد که فقه سنتی فراموش نشود و آنچه چیزی که تا بحال اسلام را نگه داشته است همان فقه سنتی است و همه همت ها باید معطوف این بشود که فقه به همان وصفی که بوده است محفوظ باشد. ممکن است اشخاص بگویند که باید فقه تازه ای درست کرد که این آغاز هلاکت حوزه است. و روی آن باید دقت بشود...

... و دیگر اینکه اخلاق باید در همه جا و در همه دروس مورد توجه قرار گیرد. و اعتقاد به این است که باید هر کس حوزه دینی بزرگ یا کوچکی دارد یکی دودقیقه مقدماً یا مؤخرتاً درس اخلاق بگوید که طلاب با اخلاق اسلامی بار بیایند...

۶۵/۱۱/۵

از مجموع آنچه درباره قضا و قدر بیان گردید روشن شد که این اصل که یکی از اصول مسلم جهان بینی اسلامی به شمار می رود اگر به صورت واقع بینانه و صحیح تفسیر گردد، به هیچ وجه مایه جبر نیست و اگر در مکتب اهل حدیث و اشاعره به عنوان یکی از انگیزه های جبر تلقی شده است، به خاطر تفسیر نادرست و عامیانه ای است که از این اصل اعتقادی کرده اند (این اشتباهی است که در بسیاری از اصول اعتقادی گریبانگیر این گروه شده است و نمونه هایی از آن را در گذشته در بحث توحید در خالقیت، عمومیت قدرت، علم و اراده پیشین و گسترده خدا نیز شاهد بوده ایم) و نیز معلوم شد که قضا و قدر به آن صورت که در آیات قرآنی و بسیاری از روایات اسلامی عنوان شده است، هرگز منافات با اصل اختیار و آزادی انسان ندارد، اگرچه در پاره ای از روایات که غالباً در جوامع حدیثی اهل سنت وارد شده است، این اصل در چهره جبر خودنمایی کرده است، لکن این روایات غالباً، سند و مدرک صحیحی ندارند و اگر احیاناً مدرک صحیحی هم داشته باشند، یا باید به گونه ای تأویل و توجیه شوند، و یا از هر گونه اظهار نظر درباره آنها خودداری کرد و به اصطلاح، علم آن را به اهلش واگذار نمود.





پرسش و پاسخ

سؤال:

چندی قبل امام خمینی در یکی از صحبت‌هایشان فرمودند: «جهاد در رأس احکام است» یعنی اساسی‌ترین حکم اسلامی جهاد است وقتی به رساله‌های عملیه مراجع، غیر رساله‌های امام و آیت الله منتظری مراجعه کنیم، چنین چیزی مشاهده نمی‌شود، نه تنها جهاد در رأس احکام قرار نگرفته، حتی هم طرازقیه احکام هم نیامده است، علت این مسأله چیست؟ به نظر شما چرا باب جهاد و دفاع در رساله‌های عملیه تعطیل است؟

تهران - صادقی

جواب

درباره عدم ذکر مسائل جهاد در برخی از رساله‌های عملیه در گذشته می‌توان

گفت:

۱- هیچ رساله‌ای توسط مجتهدی تألیف نشده، بلکه افرادی رساله‌ای تدوین و آراء مجتهد مورد نظر خود را در آن می‌گنجاندند و مراجع بعدی هم همان را حاشیه زده و رساله جدیدی تدوین نمی‌کردند، البته این چنین روشی در زمانهای اخیر رسم شده ولی در ادوار قبلی کتابهایی که برای مراجعه عموم نوشته می‌شد معمولاً حاوی تمام ابواب فقهی بود مثل جامع عباسی مرحوم شیخ بهائی و یا کتابهای فقهی مرحوم مجلسی بزبان فارسی. بدین جهت می‌توان گفت که عدم ذکر مسائل جهاد در برخی از رساله‌ها، ناشی از قصور تألیفی است نه اینکه نمود بالله به باب جهاد اعتنائی نداشته و

آن را جزء احکام اسلامی نمی‌شمرند و حتی اگر درباره باب جهاد چنین توهمی وجود داشته باشد نسبت به باب امر به معروف و نهی از منکر، چنین تصویری وجود ندارد ولی مع ذلك در این رساله‌ها مسائل این باب هم آورده نشده است.

۲- اساساً تدوین رساله‌های عملیه به منظور ارائه مسائلی است که مورد ابتلاء مردم است و فی الواقع تلخیصی از مباحث گسترده فقهی است که در دروس خارج فقه و کتب مربوطه آمده است، از آنجا که در گذشته چنین مسائلی مورد ابتلاء مردم نبوده، در رساله‌ها نیز مطرح نشده است و چون اخیراً مباحث آن مورد نیاز بوده و یا احساس می‌شده که مورد نیاز است در رساله‌ها مطرح شده است، اما این بدان معنا نیست که مباحث فقهی آن هم در حوزه‌ها و کتب فقهی استدلالی نیامده است، کافی است به کتاب جواهر الکلام ج ۲۱ و نیز تذکره الفقهاء علامه مراجعه کنید، مشاهده می‌کنید که با تفصیل، مسائل جهاد مطرح شده است.

نهران: برادر آقای الف - داودی، سؤال شما درباره قطعی بودن دلالت قرآن دریافت شد، چون جوابش طولانی بود با پست خدمتتان ارسال می‌شود.

اصفهان: برادر آقای حسین حسین زاده در رابطه با تاریخ زندگانی پیغمبر اکرم (ص) به کتابهای تاریخ زندگی پیغمبر اکرم (ص) تألیف مرحوم آیتی و فروغ ابدیت تألیف استاد سبحانی و در رابطه با نقد تاریخ صدر اسلام به کتاب الصحیح من السیره، تألیف استاد سید جعفر مرتضی مراجعه کنید.

سؤال

با درود فراوان به امام زمان و نائب برحق آن، امام بزرگوارمان پس از عرض سلام، کتابی است بنام گزیده کافی و در آن کتاب روایاتی از ائمه اطهار بخصوص از امام صادق (ع) درباره احکام طهارت و صلوة و... آورده شده است، بعضی از دوستان گفتند که نمی‌توان به این روایات عمل کرد چون که مجتهدین از چند روایت، استفاده کرده و بعد احکام را به دست می‌آورند شخص نمی‌تواند مستقیماً از این روایات استفاده کند، لذا خواهشمندم کتاب نامبرده را مورد توجه قرار داده و بفرمائید که می‌شود از آن استفاده کرد یا نه؟
مشهد - حسن جهاننیده

جواب

برادر جهاننیده درباره کتاب گزیده کافی که در مورد آن سؤال نموده‌اید باید

گفت:

این کتاب ترجمه کتاب صحیح الکافی است، مترجم روایات این کتاب را با معیاری خاص از کتاب کافی مرحوم کلینی (رحمة الله علیه) انتخاب و ترجمه کرده اند، درباره این کتاب اعتراضاتی وجود داشت که مترجم سعی کرده بود در مصاحبه با کیهان فرهنگی شماره ۷ سال سوم پاسخ گوید، آقای محمد جاودان، مطالبی را به عنوان اعتراض در شماره بعد مطرح کرد و پس از آن استاد جعفر سبحانی در شماره ۹ همان سال اعتراض اصلی به کتاب صحیح الکافی را به صورت مبسوط آورد، در شماره ۱۰ سال سوم مجدداً آقای سید محمد جواد شبیری توضیحات و اعتراضاتی در باب مصاحبه مترجم مطرح کرد، در همان شماره نامه ای نیز از آقای جاودان مجدداً چاپ شد که درباره همان مطالب مربوط به مصاحبه است، در شماره ۱۱ سال سوم مقاله ای از مترجم چاپ شد با عنوان «آخرین کلام در عرصه روایت و درایت حدیث» در پاسخ به اعتراضات، که البته خود تازه آغازی در همین زمینه بود، شما با مراجعه به شماره های ذکر شده از کیهان فرهنگی به صورت مبسوط مطالب را ملاحظه خواهید کرد.

البته این نکات را نیز باید مورد دقت قرار داد:

۱- روایاتی که در این کتاب جمع آوی و انتخاب شده، طبق سلیقه و شیوه شخصی خود مترجم بوده و چه بسا، خود این شیوه ها از نظر علمای علم رجال مورد قبول واقع نشود.

۲- تعدادی از روایاتی که مورد قبول فقهاء و علمای بزرگ ما است، در این کتاب به چشم نمی خورد و معلوم می شود که از نظر ایشان مورد قبول نمی باشد در حالی که کتابهای فقهی ما شاهد گویائی بر این مطلب است که این روایات، مورد عمل فقهاء بوده اند.

۳- روایاتی که درباره احکام وارد شده است، افراد غیر متخصص نمی توانند مستقیماً آنها را مورد عمل قرارداد و احکام خود را از آنها بدست آورند، بلکه باید در وظائف شرعی از مجتهد تقلید کرد و عمل بدون تقلید - برای افراد غیر مجتهد - از نظر فقهاء باطل است.



گسترده و وقتی بس طولانی می خواهد که کار به تألیف چند جلد کتاب می انجامد نه یک مقاله محدود.

و در خاتمه از آنجا که بیشتر مطالب این مقاله محدود از کتاب های دو علامه بزرگوار: علی ولید الکعبه تألیف علامه میرزا محمد علی اردوبادی غروی و کتاب الغدیر جلد ششم تألیف علامه امینی طاب ثراهما نقل و استفاده شده است، به همین جهت درود بی پایان خود را به روان پاک آن دو بزرگوار اهداء نموده، علو مقام آنان را از خداوند متعال خواستار و سخن خود را با ابیاتی از نشاطی هزار جریبی به پایان می بریم.

ای زاده تو در میان کعبه	از مادر پاک جان کعبه
ای کعبه شرف گرفته از تو	نه تو شرف از میان کعبه
ای بنده خانه زاد ایزد	وی خواجه بندگان کعبه
ای قده خاندان طه	ای نخبه دودمان کعبه
ای ببری به بیشه دلیری	وی شیر به نیستان کعبه
ای از شرف ولادت تو	طوفی که بر آستان کعبه
در ناف زمین برید نافت	آن دایه دلستان کعبه
کی کعبه شود خراب از پیل	تأحکم تو پیل بان کعبه؟



.....
۴ - مجمع الفصحاء - چاپ حروفی - ج ۶/۱۰۷۷.

معرفی کتاب

المعتبر

معتبر، از معتبرترین کتب فقهی و یکی از ارزشترین کتابهای مرحوم محقق صاحب شرایع، فقیه نامدار و بزرگ عالم تشیع است.

این کتاب بر اساس «فقه مقارن» تنظیم شده و قسمتی از ارزش بالای آن مربوط به همین ویژگی است.

منظور از فقه مقارن، فقهی است که فتاوی همه علمای اسلامی را - با قطع نظر از چگونگی مذهب آنها - مورد توجه قرار می‌دهد و آنها را در مقایسه با یکدیگر می‌سنجد، و راه را برای تحقیق هر چه عمیقتر می‌گشاید.

مرحوم «محقق» ضمن انجام این کار در کتاب معتبر برتری فقه اهل بیت (ع) را نسبت به فقه سایر مذاهب روشن ساخته است.

تنها کمبودی که این اثر بزرگ اسلامی دارد، این است که یک دوره کامل فقه نیست و فقط مسائل عبادات را تاحیح دارد اما در عوض مقدماتی دارد که قسمتی از مسائل مهم در آن مطرح شده است.

این کتاب قبلاً با چاپ نامرغوب سنگی انتشار یافته و غلطهای فراوان داشت، به علاوه منابع احادیث فراوانی که در آن آمده، مشخص نبود.

اخیراً جمعی از افاضل زیر نظر آیه الله مکارم شیرازی اقدام به تجدید طبع و تحقیق مصادر و اصلاح اغلاط با مقابله به نسخ مختلف کرده و آن را در دو جلد نشر داده‌اند که مورد استقبال فضیای حوزه علمیه قرار گرفته است.

تاریخ سیاسی اسلام

کتاب «تاریخ سیاسی اسلام تا سال چهارم هجری» در ادامه مقدمه ای است تحت عنوان «پیش درآمدی بر شناخت اسلام».

چنانچه در مقدمه کتاب آمده، قرار است تا یک دوره تاریخ سیاسی اسلام، حداقل تا آغاز «غیبت صغری» نگاشته شده، و در عین برداختن به حوادث عمومی تاریخ اسلام، زندگی ائمه اطهار (ع) نیز در همین راستا مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

شکل ارائه مطالب علاوه بر تحقیق در برخی موارد، با تتبع وسیع و نیز تحلیلهای مناسب صورت گرفته است.

محتوای کتاب مذکور شامل بحث پیرامون عوامل رشد و گسترش اسلام، بررسی دوره‌های مختلف حکومت اسلامی در عهد پیامبر (ص) و نیز حاکمیت خلفای سه گانه و حکومت امیرالمؤمنین (ع) می‌باشد.

... امید است انشاء الله حوادث دوران حکومت امام حسن حاکمیت معاویه و فرزندش یزید و نیز جریانات مربوط به واقعه کربلا، حرکت نواین و جنبش مختار، منتشر شود.

المعجزات في شرح المنجى

تأليف :

بمقامه الشريفين أبي القاسم جعفر بن الحسن

المحقق الحلي (قدس سره)

الطبريزي سنة ١٢٦٦ هـ

المعهد الاول والمعهد الثاني

حفظه وصححه عدة من الأفاضل

تحت إشراف آية الله ناصر مكارم الشيرازي

تاريخ سياى السلام

تأليف جعفر بن محمد

تأليف

رسول خيرى

الانسان
مؤسسه دارالاصح
سندوف بنس ١٣٧٠. ٣٧١٨٥. نم

قال النبي (ص):

انّ مثل العلماء في الأرض
كمثل النجوم في السماء



آيت الله العظمى حاج سيد محمد هادي

ميلاني (قدس سره)

بهاء ۱۲۰ ريال

• آدرس: قم میدان شهداء خیابان بیمارستان نیش کوی ادیب - کتبستی ۳۷۱۵۶

• صندوق پستی: ۵۹۶ - ۳۷۱۸۵

• تلفن: ۳۳۰۹۵